

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصمت رسول خدا ﷺ

بررسی تطبیقی پنج آیه متشابه
در قرآن کریم

عذرا رحمتی



سرشناسه: رحمتی، عذرا، ۱۳۴۲ -

عنوان و نام پدیدآور: عصمت رسول خدا ﷺ: بررسی تطبیقی پنج آیه متشابه در قرآن کریم / عذرا رحمتی.

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۱۵۶ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹-۱۵۰-۲۶۴-۶۰۵-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان دیگر: بررسی تطبیقی پنج آیه متشابه در قرآن کریم.

موضوع: محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - سهوالتبی

Muhammad, Prophet -- Prophet's slip

موضوع: محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - در قرآن

Muhammad, Prophet -- In the Quran

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴

Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century

موضوع: عصمت - جنبه های قرآنی

Sinlessness -- Qur'anic teaching*

رده بندی کنگره: ۵/۲۲۲۰ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۳

شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۹۵۸۱۳

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



نشر نبأ

عصمت رسول خدا ﷺ

شمارگان : ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ : اول ۱۴۰۱

صفحه آرا : مهدی فرج اللهی

بها : ۴۵۰,۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی : آراز - صالحانی

ناشر: انتشارات نبأ، تهران، خیابان شریعتی، بالاتراز بهار شیراز، کوچه مقدم

نیش خیابان ادیبی، پلاک ۲۶ / تلفن: ۷۷۵۰۴۶۸۳



تقدیم به سید و مولایمان و صاحب عصر و زمان
حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که خورشید پرفروغ پشت ابرها
و حجاب های غیبت و حاصد فروع النبی و الشقاق است.
و تقدیم به همه شهیدان از صدر اسلام تا کنون
و با امید به رجعت شان در ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف.



سپاسگزاری

پس از شکر و سپاس بی‌کران به درگاه خداوند منان، بر خود لازم می‌دانم که از همهٔ مربیان، معلمان و استادان، از آغاز تاکنون، به‌ویژه از استاد عزیزم، سرکار خانم دکتر الهه هادیان، تشکر و قدردانی کنم که از راهنمایی‌های مدبرانهٔ ایشان بهره‌ها گرفتم.

از همسرم سپاسگزارم که با صبر و شکیبایی خود، همراهم بودند. و نیز از همهٔ عزیزانی که در چاپ این کتاب من را یاری دادند.

فهرست

مقدمه	۱۱
فصل نخست - مفاهیم	۱۳
مفهوم شناسی واژه متشابه	۱۵
معنای متشابه در لغت	۱۵
معنای «متشابه» در اصطلاح قرآنی	۱۶
عصمت	۱۹
معنای لغوی عصمت	۱۹
کاربرد قرآنی ماده «عصم»	۲۰
معنای اصطلاحی عصمت	۲۱
فصل دوم - دیدگاه مفسران فریقین درباره عصمت انبیا علیهم السلام	۲۳
مقدمه	۲۵
عصمت از دیدگاه شیعه (امامیه)	۲۵
دیدگاه اهل سنت درباره عصمت	۲۸
دیدگاه معتزله	۲۸
دیدگاه اشاعره	۲۹
مراحل و اقسام عصمت	۳۰
۱. عصمت در مقام دریافت و ابلاغ وحی	۳۰
۲. عصمت از خطا و اشتباه در امور فردی و اجتماعی	۳۲
۳. عصمت از گناه و معصیت	۳۵
الف) دیدگاه متکلمان امامیه درباره عصمت از گناه	۳۵

۳۶	ب) دیدگاه متکلمان معتزلی درباره عصمت از گناه
۳۸	ث) دیدگاه متکلمان اشاعره درباره عصمت از گناه
۴۰	گستره زمانی عصمت انبیاء ﷺ

فصل سوم- آیات متشابه در گستره عصمت رسول خدا ﷺ

۴۵	مقدمه
۴۵	آیه ذنب پیامبر ﷺ
۴۶	تقریر شبهه
۴۶	مفهوم شناسی «ذنب» و «غفران»
۴۶	الف) معنای لغوی و اصطلاحی «ذنب»
۴۷	ب) معنای لغوی و اصطلاحی «غفران»
۴۸	دیدگاه برخی از مفسران شیعه و اهل سنت
۴۸	الف) «ذنب» به معنای گناهان گذشته و آینده پیامبر ﷺ
۴۹	ب) «ذنب» به معنای گناهان گذشته امت پیامبر ﷺ و آمرزش گناهان آینده
۵۱	پ) «ذنب» به معنای نگرانی های پیامبر ﷺ از آینده
۵۲	ت) «ذنب» به معنای گناه آدم و حوا و امت پیامبر ﷺ
۵۳	ث) «ذنب» به معنای گناه کفار
۵۴	ج) «ذنب» به معنای پیامدهای عمل پیامبر ﷺ
۵۶	چ) «ذنب» به معنای پنداری باطل در اندیشه مردم
۵۷	روایات تفسیری شیعه و اهل سنت ذیل آیه
۶۱	نقد و بررسی
۶۴	عفو و عتاب پیامبر ﷺ
۶۴	تقریر شبهه
۶۴	بررسی مفهوم واژه «عفو» در لغت و اصطلاح
۶۵	معنای لغوی و اصطلاحی «عفو»
۶۶	دیدگاه گروهی از مفسران شیعه و اهل سنت
۷۰	برخی از روایات تفسیری شیعه و اهل سنت ذیل آیه
۷۰	برخی از روایات تفسیری شیعه در ذیل آیه
۷۱	روایات تفسیری اهل سنت در ذیل آیه

نقد و بررسی	۷۲
تفسیر مختار	۷۵
القای شیطان در آرزوی پیامبر ﷺ	۷۶
تقریر شبهه	۷۶
مفهوم شناسی «تمنی»	۷۷
دیدگاه گروهی از مفسران شیعه و اهل سنت	۷۹
دیدگاه های برگرفته از اسرائیلیات	۷۹
دیدگاه نخست- قائل «تلك الغرائق العلی وان شفاعتھن لترتجی» پیامبر ﷺ	۷۹
دیدگاه دوم- قائل «تلك الغرائق العلی...» شیطان جتنی	۸۵
دیدگاه سوم- قائل «تلك الغرائق العلی...» شیطان انسی	۸۶
دیدگاه های دیگران برگرفته از اسرائیلیات	۸۷
تفسیر درست آیه «کوشش شیطاین سر راه برنامه های سازنده انبیا» و نادرستی	
اسرائیلیات گفته شده ذیل آیه	۸۸
نمایان شدن اسرائیلیات ذیل آیه در روایات تفسیری	۹۳
نقد و بررسی	۹۷
دلایل برد افسانه جعلی غرائق	۹۸
سنجش افسانه غرائق با آیات قرآنی	۱۰۱
تفسیر مختار	۱۰۳
بیان شبهه ضلالت پیامبر ﷺ در سوره ضحی	۱۰۳
تقریر شبهه	۱۰۴
بررسی مفهوم واژه «ضال» در لغت و اصطلاح	۱۰۴
مهم ترین دیدگاه های مفسران شیعه و اهل سنت درباره آیه	۱۰۵
«ضلال» به معنای کفر	۱۰۵
«ضلال» به معنای ندانستن روش زندگی و گمراهی قوم	۱۰۶
«ضلال» به معنای افراط در علاقه و محبت	۱۰۸
«ضلال» به معنای تک درخت منادی ایمان	۱۰۸
«ضلال» به معنای غفلت و فراموشی	۱۰۹
«ضلال» به معنای ناشناخته و گمنام	۱۰۹

۱۱۰	«ضلال» به معنای گم‌شده
۱۱۲	«ضلال» به معنای نفی آگاهی از اسرار نبوت
۱۱۴	«ضلال» به معنای حیرت و سرگردانی
۱۱۵	برخی از روایات تفسیری شیعه
۱۱۸	برخی از روایات تفسیری اهل سنت درباره این آیه
۱۱۸	نقد و بررسی
۱۲۱	پیامبر ﷺ و شبهه تحریف احکام الهی
۱۲۲	تقریر شبهه
۱۲۲	شان نزول‌های بیان‌شده در تفاسیر برای آیه نخستین سوره تحریم
۱۲۲	داستان غسل خوردن پیامبر ﷺ
۱۲۶	داستان ماریه قبطیه
۱۳۱	داستان تحریم زنان پیامبر ﷺ
۱۳۶	برخی از روایات تفسیری دیگر
۱۳۷	نقد و بررسی
۱۴۵	نتیجه‌گیری
۱۴۷	کتابنامه

مقدمه

«عصمت»، حالتی است نفسانی در انسان معصوم که سبب رویگردانی او از گناه و کارهای زشت می‌شود و او را از هرگونه خطا و فراموشی نگه می‌دارد، بدون آنکه سبب سلب اختیار شود یا جبری بر معصوم چیره گردد. دلایل عقلی پرشمار و نیز آیات بسیاری در دست است که گویای لزوم عصمت در پیامبران علیهم‌السلام است؛ هرچند واژه «عصمت» در آن‌ها نیامده است. عصمت انبیاء علیهم‌السلام یکی از مبانی مشترک در میان مسلمانان است؛ اما درباره گستره افعالی و زمانی آن، اختلاف نظرهایی در میان فرقه‌های گوناگون به چشم می‌خورد.

دسته‌ای از آیات برجسته درباره تشابه، پیرامون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. چگونگی زدودن تشابه در این آیات و تأویل آن‌ها، از موضوع‌هایی است که در تفاسیر، بسامد بسیاری دارد؛ ولی گویا با نگرش به روش بیان موضوع عصمت در دیدگاه شیعه و اهل سنت و دوگانگی این دو دیدگاه، چگونگی پاسخ دادن به تشابه در این آیات و تأویل آن‌ها، با یکدیگر متفاوت باشد. با نگرش به گستردگی این آیات در قرآن، در این کتاب برآنیم تا در آغاز، پنج آیه را برجسته کنیم که درباره عصمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، سپس به تفاوت دیدگاه موضوع عصمت از دیدگاه مفسران فریقین و چگونگی زدودن تشابه در این تفاسیر بپردازیم.



مفاهيم

مفهوم‌شناسی واژه متشابه

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ
مُتَشَابِهَاتٌ﴾^۱

آیات قرآن به دو دسته محکم و متشابه بخش شده است. در اینجا مراد از محکم، آن چیزی است که آشکارا بیانگر معنای خود است. راغب در مفردات می‌گوید: «آیات محکم آن‌هایی است که شبهه‌ای در ظاهر آن نیست و به نظر نمی‌رسد؛ چه از نظر لفظ و چه از نظر معنا».^۲ در زیر به معنای لغوی و اصطلاحی متشابه خواهیم پرداخت.

معنای متشابه در لغت

شبهه آن است که چیزی از دیگری که میان‌شان همسانی و شباهت است، تمیز داده نشود؛ چه از نظر جسم و چه کیفیت و معنا.^۳

۱. «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد. بخشی از آن، آیات "محکم" (صریح و روشن) است که اساس این کتاب است (و هرگونه پیچیدگی در آیات دیگر، با نگرش به این‌ها، آسان می‌شود)؛ و بخشی دیگر، "متشابه" است (آیاتی که از برای والابودن نکته‌ها و سویه‌های دیگر، در نگاه نخست، گمانه‌ها درباره آن زده می‌شود؛ ولی با نگرش به آیات محکم، تفسیر آن‌ها آشکار می‌گردد).» (آل عمران: ۷)

۲. راغب اصفهانی: ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۵۳۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۹۹.

هم چنین آیات متشابه آن هابند که چون با آیات دیگر مشابه شده اند، تفسیرشان دشوار شده است؛ چه از نظر لفظ و چه معنا.^۱

ابن فارس در این باره می گوید: «شبهه به چیزی می گویند که از نظر شکل، رنگ یا اوصاف، به چیز دیگر شبیه باشد.^۲»

جوهری نیز می گوید: «مراد از مشتبهات، کارهای مشکل؛ و متشابهات، چیزهای شبیه یکدیگر است.^۳»

قرشی در معنای شبهه می گوید: «شبهه آن است که دو چیز با مماثلت با هم، از یکدیگر تشخیص داده نشود.^۴»

معنای «متشابه» در اصطلاح قرآنی

در اصطلاح قرآنی، متشابه لفظی است که وجوه بسیاری از معانی و مفاهیم را دربر دارد و به شک و شبهه دچار است. از این رو، چنان که می توان آن را به وجهی صحیح تأویل^۵ کرد، به وجهی نادرست نیز تأویل پذیر است. از همین رو، مفسدان آن را دستاویز کرده اند تا برای فتنه انگیزی، متشابهات را بر وفق اهداف گمراه کننده خود تأویل کنند.^۶ آیات متشابه، آن هابند که دلالت شان بر معنای حقیقی، به

۱. راغب اصفهانی: ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲. ابن فارس: معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۴۳.

۳. جوهری: الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۶، ص ۲۲۳۶.

۴. قرشی: قاموس قرآن، ج ۴، ص ۲.

۵. تأویل به معنای توجیه متشابه به کار می رود و مصدر تفعیل از «اول» به معنای رجوع و بازگشت است؛ زیرا تأویل کننده، آن گاه که برای متشابه وجه و معنا معقولی را بیان می کند، لفظ متشابه را به سویی ارجاع و سوق می دهد که با همان معنا متناسب باشد و از همین رو، در توجیه متشابه نیز به کار می رود (ترجمه التمهید فی علوم القرآن، ص ۳۸).

۶. معرفت - ابو محمد وکیلی: آموزش علوم قرآن (ترجمه التمهید فی علوم القرآن)، ص ۱۳.

تأویل نیاز دارد. علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

آیات متشابه با آیات محکم، محکم می شود، مانند آیه شریفه
 ﴿إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۱ که وقتی شنونده آن را می شنود، بی درنگ به
 ذهنش خطور می کند که خدا هم، مانند اجسام دیدنی است. و
 هنگامی که به آیه ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾^۲ مراجعه
 می کند، آنگاه می فهمد که مراد از نظر کردن، تماشا کردن با چشم
 مادی نیست.^۳

محکم و متشابه، به معنای دیگری نیز در آغاز سوره هود، آیه ﴿كِتَابٌ
 أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ﴾^۴ آمده است. در این آیه، سراسر آیات قرآن، محکم دانسته
 شده است و مراد از آن، پیوند و به هم پیوستگی آیات قرآن است. در
 سوره الزمر، آیه ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانً﴾^۵؛ یعنی
 کتابی که همه آیات آن متشابه است. متشابه در اینجا یعنی همانند
 یکدیگر؛ از نظر درستی و حقانیت.^۶

تهرانی در کتاب خود نور ملکوت قرآن، ذیل آیه ۲۳ از سوره الزمر
 می نویسد: «در این آیه، همه آیات قرآن متشابه (شبهه به هم) و مثنائی اند.

۱. «وبه پروردگارش می نگرد!» (القیامة: ۲۳).

۲. «چشم ها او را درک نمی کند، ولی او همه چشم ها را درک می کند. و او یخشونده (انواع نعمت ها و باخبر از خرده کاری ها) و آگاه (از همه چیز) است.» (الانعام: ۱۰۳).

۳. طباطبایی: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۲.

۴. «خداوند بهترین سخن را نازل کرده است؛ کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبایی و عمق محتوا) همانند یکدیگر است.» (هود: ۱).

۵. «کتابی است که آیات آن استحکام یافته است، سپس از جانب حکیمی آگاه به روشنی بیان شده است.» (الزمر: ۲۳).

۶. مکارم شیرازی: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۵.

به آیات قرآن از آن رو مثانی گفته می شود که برخی، مفسر معنای برخی دیگر است.»

ایشان نیز روایتی از پیامبر ﷺ نقل کرده است که **إِنَّ الْقُرْآنَ يَصْدُقُ بَعْضُهُ بَعْضًا**؛ برخی از آیات قرآن، بر صدق برخی از آیات دیگر گواهی می دهد. هم چنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ.

برخی از آیات قرآن، گویا و روشنگر برخی از آیات دیگر است؛ و برخی شاهد صدق برای راستی و درستی برخی دیگر است.^۱

۱. حسینی تهرانی: نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۰۴.

عصمت

معنای لغوی عصمت

واژه عصمت در کلام عرب به معنای منع است و «عصمة الله عبده» یعنی او را از آنچه که خوار و نابودش می‌کند، نگه می‌دارد.^۱ فراهیدی می‌گوید: «عصمت به معنای این است که خداوند تورا از شر حفظ کند.»

هم‌چنین ایشان عصمت را قلاده^۲ نیز معنا کرده‌است.^۳ جوهری در صحاح می‌گوید: «عصمت به معنای منع است و "عصمة الطعام" یعنی طعام او را از گرسنگی مانع شد.^۴» ابن فارس می‌گوید: «(ع ص م) اصل واحدی است که برامساک، منع و ملازمه دلالت می‌کند. معنای همه این‌ها یکی است و آن این است که خداوند بنده‌اش را از اینکه در بدی بیفتد، حفظ می‌کند.^۵»

۱. ابن منظور: لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۰۲.

۲. فراهیدی: کتاب العین، ج ۹، ص ۳۱۳.

۳. بندی که برگردن حیوان می‌بندند و با آن او را می‌کشند و مانع گریختن آن می‌شوند.

۴. جوهری: الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۸۶.

۵. ابن فارس: معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۳۱.

راغب می‌گوید: «العصم»، به معنای امساک یا نگه داشتن و حفظ کردن است.^۱

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، درباره عصمت انبیا، به نقل از راغب، چنین بیان می‌کند:

عصمتی که در انبیا ﷺ است به معنای نگهداری ایشان از معصیت است. خداوند ایشان را با وسایل گوناگونی حفظ می‌کند: یکی با صفای دل و پاکی گوهری است که خدای متعال ایشان را به آن کرامت اختصاص داده است؛ و یکی دیگر با نعمت فضائل جسمانی و نفسانی است که به آنان ارزانی داشته؛ و دیگر با نصرت و تثبیت قدم‌های آنهاست؛ و نیز سکینت و اطمینان خاطر و نگهداری دل‌هایشان و توفیقات‌شان است. خدای متعال فرموده است: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۲.

کاربرد قرآنی ماده «عصم»

عصمت به معنای حفظ کردن و نگه داشتن است؛ مانند آیه زیر:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۳

۱. راغب اصفهانی: ترجمه مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۶۰۸.

۲. «و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد» (المائدة: ۶۷).

۳. طباطبایی: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۷۲.

۴. «ای پیامبر، هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان. و اگر نکنی، رسالت او را انجام نده ای. و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می‌دارد. و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند» (المائدة: ۶۷).

هم چنین عصمت به معنای منع آمده است؛ مانند این آیه:

﴿قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴾^۱

معنای اصطلاحی عصمت

عصمت در گفتار کلامی، معنای اصطلاحی یافته است و عقاید سه فرقه اصلی کلامی در زمینه عصمت، با یکدیگر سازگار نیست. در فصل آینده، اصطلاح عصمت را از دیدگاه برخی از متکلمان شیعه و اهل سنت (معتزله و اشاعره) بازگو خواهیم کرد.

۱. «گفت: به زودی به کوهی پناه می‌جویم که من را از آب درامان نگاه می‌دارد. گفت: امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاه‌دارنده‌ای نیست، مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند. و موج میان آن دو حایل شد و [پسراً از غرق شدگان گردید» (هود: ۴۳).



دیدگاه مفسران فریقین
درباره عصمت انبیا علیهم السلام

مقدمه

عصمت انبیا علیهم السلام یکی از مبانی مشترک میان مسلمانان است، اما درباره گستره افعالی و زمانی آن، دوگانگی‌هایی بین فرق گوناگون به چشم می‌خورد که در زیر به آن خواهیم پرداخت.

عصمت از دیدگاه شیعه (امامیه)

در میان فرق اسلامی، گروهی که می‌پندارند انبیا علیهم السلام هیچ دوره‌ای از عمرشان، از نوزادی تا پایان عمر، به هیچ گناهی — از کبیره و صغیره — و به هیچ انگیزه‌ای — عمدتاً و سهواً — آلوده نیستند، شیعه امامیه^۱ اند. کلینی عصمت را چنین معنا می‌کند:

عصمت، نیروی روح القدس، نیروی ثابت وجود انسان است و رمز، همان مقام عصمت است که خاص انبیا و اوصیا علیهم السلام است. از همین رو، غفلت، خطا و اشتباه در انبیا و اوصیا علیهم السلام نیست؛ ولی نیروهای روحی دیگر، به آفت و انحراف دچار

۱. شیعه امامیه یا اثنی عشری، به کسانی گفته می‌شود که گذشته از اعتقاد به امامت و خلافت بلا فصل علی علیه السلام و پس از او، حسن بن علی، حسین بن علی و نه فرزند ایشان علیهم السلام را به امامت می‌پذیرند که واپسین آنها مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه است.

می‌شود و به هر اندازه از کمال هم که برسند، از خطا، اشتباه و غفلت مصون نیستند.^۱

هم‌چنین ایشان در جایی دیگر، عصمت را نیروی روانی تقوا و خویشتن‌داری از گناه می‌داند و می‌نویسد: «اظهار نظر و داوری دربارهٔ خیر و صلاح خود و اینکه عمل خود را بسنجد و سود و زیان آن را در نظر بگیرد و سپس در این باره تصمیم‌گیری و قضاوت کند.»^۲

و نیز ایشان در تحفة الأولیاء، عصمت را به قوهٔ نفسانیه‌ای تعبیر کرده‌است که میان آن حضرت و معصیت مانع است.^۳

علامه حلی دربارهٔ عصمت باور دارد که «عصمت لطف پنهانی است که خدا، شامل حال مکلف می‌کند و نشانهٔ آن این است که با اینکه مکلف بر ترک طاعت و فعل معصیت قدرت دارد، ولی هرگز از او خطا صادر نمی‌شود، بلکه به آن، میل هم نمی‌کند.»^۴

علامه طباطبایی، عصمت را وجود نیرویی و چیزی در انسان معصوم می‌داند که او را از ارتکاب عملی که جایز نیست؛ چه خطا و چه گناه، نگه می‌دارد.^۵

هم‌چنین ایشان در جایی دیگر، عصمت را قوه‌ای تعریف کرده‌است که با داشتن آن، صدور معصیت ممتنع می‌شود.^۶

۱. کلینی: اصول کافی، ج ۲، ص ۸۲۴.

۲. همو: درخشان پرتویی از اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۲.

۳. همان؛ اردکانی: تحفة الأولیاء (ترجمة اصول کافی)، ج ۱، ص ۶۶۷.

۴. حلی (علامه): ترجمهٔ شرح باب حادی عشر، ص ۱۴۴؛ شیخ مفید: تصحیح الاعتقاد، ص ۲۳۵.

۵. «نعني بالعصمة وجود أمر في الإنسان المعصوم يصونه عن الوقوع فيما لا يجوز من الخطأ أو المعصية» (طباطبایی: المیزان، ج ۲، ص ۱۳۴).

۶. همان، ج ۱۷، ص ۴۴.

و نیز چنین آورده است: «عصمت نوعی علم است؛ علمی که نمی‌گذارد صاحبش به معصیت و خطا مرتکب شود؛ به سخن دیگر، علمی است که مانع ضلالت می‌شود.^۱»

جوادی آملی درباره تعریف عصمت چنین می‌گوید: «عصمت، ملکه نفسانی قدرتمندی است که همواره در وجود انسان معصوم حضور و ظهور دارد و هیچ نیرویی — مانند غضب، شهوت و... — موجب زوال آن نمی‌شود.^۲»

آیت الله مکارم، عصمت را به معنای یک حالت تقوای الهی می‌داند که با یاری پروردگار، در پیامبران و امامان علیهم‌السلام پدید می‌آید. ایشان باور دارد که با وجود این حالت، چنان نیست که آنها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود، از گناه چشم می‌پوشند.^۳

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۵، ص ۱۲۴.

۲. جوادی آملی: ترجمه وحی و نبوت، ص ۱۹۷.

۳. مکارم شیرازی: تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۰۴.

دیدگاه اهل سنت درباره عصمت

دیدگاه معتزله^۱

قاضی عبدالجبار، یکی از دانشمندان معتزلی، در تعریف عصمت می نویسد:

«العصمة: فعبارة عن الأمر الذي عنده لا يفعل المكلف القبيح على وجه لولاه لاختاره، فيوصف بأنه عصمة من حيث امتنع عنده ولأجله، واستعمل ذلك في الشردون الخيراً؛ عصمت، به امری اطلاق می شود که با وجود آن، مکلف کار قبیح انجام نمی دهد؛ به نحوی که اگر عصمت نبود، آن کار را انجام می داد؛ یعنی با وجود آن و به خاطر آن، گناه انجام نمی شود.

بیضاوی نیز چنین می نویسد:

عصمت، ملکه ای است نفسانی که صاحب آن، از فسق و

۱. فرقه ای معتبر از فرق اسلامی که از آغاز قرن دوم هجری و در پایان دوره بنی امیه پدید آمده، تا چند قرن در تمدن اسلامی نقش آفرین بوده اند. بنیانگذار این فرقه، واصل بن عطا، یکی از شاگردان حسن بصری بود که با استادش بر سر سرنوشته مرتکب معاصی کبیره و تعیین حدود کفر و ایمان اختلاف نظر پیدا کرد و از درس او کناره گرفت (تنزیه الانبیاء).

۲. الهمدانی المعتزلی: متشابه القرآن، ج ۲، ص ۷۳۵.

فجور ممتنع گردیده است و این امر نیز بر مثالب (نقص‌ها) و مطاعن معاصی و مناقب طاعات و عبادات متوقف است.^۱

دیدگاه اشاعره

اشاعره و پیروان آنان از روی اعتقاد به مجبور بودن انسان در اعمال و رفتارشان، عصمت را به نیافریدن گناه در معصوم از سوی خداوند تعریف کرده‌اند.^۲

هم چنین تفتازانی در شرح عقاید نسفیه در تعریف عصمت چنین می‌نویسد:

«العصمة أن لا يخلق الله تعالى الذنب في العبد مع بقدرته و اختياره^۳؛ عصمت این است که خدا در زندگی بنده خود، گناهی نیافریند؛ در حالی که قدرت و اختیار او نسبت به گناه باقی باشد.

آیت الله سبحانی در پاسخ به تفتازانی چنین نقد کرده است:

چنین تفسیری، از سوء تفسیر «توحید در خالقیت» سرچشمه می‌گیرد. آنان می‌پندارند که مراد از حصر آفرینش در خدا این است که هر نوع خالقیت، اعم از مستقل و نامستقل، مخصوص خداست و بندگان خدا، مظاهر فعل خدا یا ترک آن‌اند و آنان در فعل و ترک هر کاری، کوچک‌ترین نقشی ندارند. بنابراین می‌گوید: عصمت این است که خداوند گناهی را در زندگی بنده

۱. رضائزاد: تمهید المبانی، تفسیر کبیر بر سورة سبع المثانی، ج ۲، ص ۱۰۹۴.

۲. ایجی: شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۱.

۳. سبحانی: منشور جاوید، ج ۱، ص ۲۲.

خود خلق نکند؛ در حالی که اگر اشاعره در آیات قرآن و احادیث خاندان رسالت دقت می‌کردند، راهی جز این برمی‌گزیدند.^۱ با نگرش به تعاریف بالا، دیده می‌شود که معنای عصمت از نظر فریقین یکسان نیست: اهل سنت، عصمت را ناتوانی بر معصیت و قدرت طاعت آورده‌اند؛ در حالی که شیعه (امامیه) معتقدند که شخص معصوم با قدرت و اختیار خود، گناه و خطا نمی‌کند.

مراحل و اقسام عصمت

یکی از گفتارهای آشکار دربارهٔ عصمت، «مراحل عصمت» است. متکلمین فریقین، هریک از زبان خود در علم کلام، بحث و بررسی کرده‌اند. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

عصمت بر سه قسم است: مصونیت از خطا در مقام گرفتن وحی؛ مصونیت از خطا در مقام تبلیغ و رساندن پیام‌های الهی؛ و مصونیت از خطا در مقام وظایف و تکالیف شخصی که از آن به عصمت از معصیت تعبیر می‌شود.^۲

در زیر به بیان آن‌ها می‌پردازیم.

۱. عصمت در مقام دریافت و ابلاغ وحی

گفتار عصمت انبیا ﷺ در دریافت وحی را همهٔ مسلمانان پذیرفته‌اند. آیت الله سبحانی باور دارد که در مرحلهٔ تلقی و دریافت وحی و نیز در مرحلهٔ نگهداری از وحی، خطای عمدی در کار نیست؛ آنچه

۱. سبحانی: منشور جاوید، ج ۱، ص ۲۳.

۲. طباطبایی: ترجمهٔ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۰۱؛ جوادی آملی: وحی و نبوت، ج ۳، ص ۲۴۰.

پنداشته می‌شود، سهو نسیان است و مقتضای عصمت، مصونیت پیامبر ﷺ از هرگونه خطای عمدی (نسیان و فراموشی) در این دو مرحله است. در این باره، هیچ نظر مخالفی نیز بیان نشده است.^۱ در مرحله ابلاغ وحی، مسلمانان کمابیش این را پذیرفته‌اند؛ ولی قاضی ابوبکر باقلانی اشعری، این گفتار را نپذیرفته است.^۲ فخر رازی در این باره می‌گوید:

در این باب امت اجماع کرده‌اند که باید از کذب و تحریف در آنچه به تبلیغ (رسالت) مربوط است، معصوم باشند؛ وگرنه اعتماد به ادای آن از میان می‌رود. و هم اتفاق کرده‌اند که وقوع این امر از ایشان؛ چه به عمد و چه به سهو، جایز نباشد. از مردم، کسی است که وقوع این امر را به سهو روا دانسته گفته است: «احتراز از آن ناممکن است».^۳

علامه طباطبایی برای اثبات عصمت از خطا در گرفتن وحی و در تبلیغ رسالت، به آیات ۲۶-۲۸ از سوره جن^۴ استدلال کرده است و

۱. سبحانی: منشور جاوید، ص ۱۸۰.

۲. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۸؛ مجلسی (علامه): مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۵، ص ۲۷۳؛ مکارم شیرازی: پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۷۳.

۳. فخر رازی: ترجمه تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۱۱۵۹.

۴. «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِّيَعْلَمَ أَتَىٰ قَدْ أبلغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (الجن: ۲۶-۲۸)؛ «عالم الغیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌کند؛ مگر رسولانی که آنها را برگزیده است و مراقبانی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد تا بدانند که پیامبرانش رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند. و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و هر چیزی را احصا کرده است».

چنین می نویسد:

از ظاهراین آیه به خوبی برمی آید که خدای متعال رسولان خود را به وحی اختصاص می دهد، و از راه وحی به غیب آگاه و تأییدشان می کند، و از پیش رو و پشت سرشان مراقب شان است، و برای اینکه وحی به وسیله دستبرد شیطان ها و دیگران دگرگون نشود، به همه حرکات و سکنات آنان احاطه دارد، تا مسلم شود که رسالات پروردگارشان را ابلاغ کرده اند.^۱

دلیل عقلی این است که هدف از بعثت پیامبران ﷺ، هدایت نوع بشر در سایه دستورهای الهی است و اگر در دریافت و ابلاغ وحی به خطا و اشتباه دچار شوند، هدف از بعثت پیامبران ﷺ نقض خواهد شد. شیخ طوسی در این باره می گوید: «در پیامبران ﷺ، عصمت لازم است تا مردم به گفتار و رفتار آنان وثوق پیدا کنند و در نتیجه هدف از غایت تحقق پذیرد که پیروی مردم از پیامبران است.»^۲

۲. عصمت از خطا و اشتباه در امور فردی و اجتماعی

یکی از دقیق ترین مراحل عصمت انبیا ﷺ، گفتار عصمت آنان از سهو و خطا در امور فردی و اجتماعی است. اهل سنت، انبیا ﷺ را از خطا در امور غیر روحیانی مصون نمی دانند؛ اما شیعه هرگونه خطایی را از آنان نفی می کند و پیامبران ﷺ را معصوم می داند.

ابن ابی الحدید از زبان گروهی، چنین نقل می کند:

گفته اند که جایز است انبیا ﷺ در قول و فعل شان به خطا دچار

۱. طباطبایی: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۰۱؛ جوادی آملی: وحی و نبوت، ج ۳، ص ۲۴۰.

۲. طوسی: تجرید الاعتقاد، ج ۱، ص ۲۱۳.

شوند، به جز در امور تبلیغ دین و بیان وحی؛ زیرا سخنان ایشان در شریعت به خطا دچار نمی‌شود، ولی در غیرتبلیغ شاید به خطا دچار شوند؛ مانند روایت ذی‌الیدین که پیامبر ﷺ در نماز به سهو دچار شد. پس، در تبلیغ به خطا دچار نمی‌شود، چون او حجت خدا بر بندگان است؛ اما در غیرشریعت گاهی به خطا دچار می‌شود؛ مانند روایت تأبیر النخل.^۱

آیت‌الله سبحانی در این باره می‌نویسد:

آنچه در این مرحله متصور است، همان خطای غیرعمدی و اشتباه در تشخیص امور مربوط به داوری‌ها و تصمیم‌گیری‌های پیامبر ﷺ در زمینه‌های گوناگون است؛ به سخن دیگر، این بحث در گستره دایره علم پیامبران ﷺ است و این پرسش که آیا قلمرو آگاهی آنان از مرز احکام کلی فراتر رفته و درباره امور نیز هرگز خطا و اشتباهی برای آنان رخ نخواهد داد؟ و با آنکه آنان در این بخش از خطا و اشتباه مصون نبوده‌اند، به احکام کلی الهی لطمه وارد نکند، ارتکاب و خطا ممکن است؟^۲

ایشان در جایی دیگر می‌نویسد:

در آیات بسیاری از قرآن، بر اطاعت و پیروی از پیامبر گرامی تأکید

۱. «وقال قوم منهم إن الأنبياء يجوز أن يخطئوا في أقوالهم وأفعالهم إذا لم تجرتلك الأفعال مجرى بيان الوحى كبيانهم ﷺ لنا الشريعة ولا يجوز الشريعة ولا يجوز عليه الخطأ فى حال البيان وأن كان يجوز عليه ذلك فى غير حال البيان كما روى من خبر ذى الیدین حين سها النبى ﷺ فى الصلاة وكذلك ما يكون منه من تبليغ وحى فإنه لا يجوز عليه أن يخطئ فيه لأنه حجة الله على عباده فأما فى أقواله الخارجة عن التبليغ فيجوز أن يخطئ كما روى عنه ﷺ فى نهيه لأهل المدينة عن تأبیر النخل» (ابن ابى الحديد: شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۰).

۲. سبحانی: منشور جاوید، ج ۴، ص ۱۸۲.

شده و پیروی از او، پیروی از پروردگار؛ و مخالفت با او، مخالفت با خدا به شمار آمده است. این آیات — که بسیار است — از یک نظریه دو گروه تقسیم می شوند: آیاتی که در آن ها واژه «تبعیت»؛ و آیاتی که در آن ها واژه «اطاعت» به کار رفته است. واژه اطاعت، بیشتر در زمینه پیروی از «گفتار» رهبران و مربیان؛ و واژه «تبعیت» بیشتر در زمینه پیروی از «روش» و «رفتار» رهبران به کار می رود. با نگرش به اینکه در این آیات، بدون قید و شرط فرمان می دهد که از پیامبر ﷺ پیروی کنیم، خواه ناخواه باید پیامبر ﷺ در گفتار و رفتار خود از لغزش مصون و همه اعمال او مرضی خدا باشد؛ وگرنه فرمان پیروی از او، همچون فرمان پیروی از گناه در می آید، و هرگز خدا فرمان تبعیت از خلاف و گناه را نمی دهد.^۱ آیت الله جوادی آملی نیز با کنار هم گذاشتن آیات هفتم از سوره حشر^۲ و هشتادم از سوره نساء^۳ در این باره می نویسد:

این آیات به جامعه اسلامی دستور می دهد که گوش به فرمان پیامبر ﷺ باشند و از او امر او پیروی، و از نواهی او خودداری کنند. پیام این آیات این است که پیامبران ﷺ و مقتدایان امت، معصوم اند و در فکر و اندیشه و کردارشان لغزشی نیست

۱. سبحانی: منشور جاوید، ج ۴، ص ۲۰۱.

۲. «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (الحشر: ۷)؛ «آنچه را رسول خدا برای شما آورده است بگیرید و اجرا کنید؛ و آنچه را از آن نهی کرده است خودداری کنید، و از مخالفت با خدا بپرهیزید که خداوند شدید العقاب است».

۳. «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا» (النساء: ۸۰)؛ «کسی که از پیامبر اطاعت کند، اطاعت خدا را کرده است؛ و کسی که سر باز زند، تودر برابر او مسئول نیستی».

و شما را به سرمنزل مقصود می‌رسانند؛ وگرنه چه انگیزه‌ای وجود دارد که مردم، بی‌چون و چرا سرتسلیم به پیشگاه آنان فرود آورند و اوامرو نواهی ایشان را به جان و دل، پذیرا و فرمانبردار باشند؟!^۱

۳. عصمت از گناه و معصیت

در این مرحله از عصمت انبیا ﷺ بین فرق اسلامی دیدگاه‌های گوناگونی بیان شده است که در زیر چکیده آن‌ها می‌آید.

الف) دیدگاه متکلمان امامیه درباره عصمت از گناه

عقیده شیعه امامیه بر این است که هیچ گناهی — نه کبیره و نه صغیره؛ نه عمدأ، و نه از روی فراموشی و خطا — از آنها سر نمی‌زند.^۲ یگانه کسی که در این گفتار — فقط در یک جا — مخالفت کرده است، شیخ صدوق و استادش محمد بن حسن بن ولید است که گفته‌اند: «مانعی ندارد که خداوند فراموشی را بر پیامبرش در پاره‌ای از افعال مسلط کند؛ نه فراموشی به دست شیطان.» و همین معنا را درباره ائمه طاهرين ﷺ نیز گفته‌اند.^۳

شیخ مفید در این باره می‌نویسد:

«فإن قيل: هذا النبي الذي اثبتموه معصوم ام لا؟ فالجواب: معصوم من اول عمره الى آخره عن السهو والنسيان والذنوب

۱. جواد آملی: وحی و نبوت، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲. سبحانی: منشور جاوید، ج ۴، ص ۱۸۰؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۴۵۵؛ مجلسی (علامه): بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۹۰؛ سید مرتضی: تنزیه الأنبياء، ص ۱۵؛ حلی (علامه): نهج الحق و كشف الصدق، ص ۱۴۲؛ مجلسی (علامه): مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ص ۴۷۳؛ فخر رازی: عصمة الأنبياء، ص ۲۶؛ طوسی: شرح كشف المراد، ص ۲۹۴.

۳. مکارم شیرازی: پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۷۳.

الکبائر والصغائر عمداً وسهواً^۱؛ اگر از من درباره عصمت پیامبر ﷺ پرسند، در پاسخ می‌گویم که او از آغاز عمر تا پایان، از سهو و نسیان و گناهان کبیره و صغیره؛ چه عمدی و چه سهوی، پاک و منزّه بوده است.

شیخ صدوق درباره گستره عصمت انبیا ﷺ می‌نویسد: اعتقاد ما درباره انبیا ﷺ، رسل، ائمه و ملائکه این است که آن‌ها از هر ناپاکی به دورند و هیچ گناهی؛ چه صغیره و چه کبیره، مرتکب نمی‌شوند و اوامر خداوند را عصیان نمی‌کنند و به آنچه عمل می‌کنند که به آن امر شده‌اند، و هر کس عصمت را در حالی از احوال ایشان نپذیرد، آنها را نشناخته است. ما معتقدیم که آنها به کمال و تمام و علم در همه امورشان موصوف‌اند و در هیچ حالی به نقص و عصیان و جهل توصیف نمی‌شوند.^۲

ب) دیدگاه متکلمان معتزلی درباره عصمت از گناه

علامه مجلسی در این باره می‌گوید:

بیشتر معتزله باور دارند که از آنها گناه کبیره سر نمی‌زند، ولی شاید گناهان صغیره‌ای که باعث نفرت مردم نشود و نشانه پستی نباشد، از آنان سرزند! ابوعلی جبایی، یکی از متکلمان معتزله و از پیشوایان آنها، معتقد بود که انبیا ﷺ به کبیره یا صغیره از روی عمد مرتکب نمی‌شوند، ولی شاید اشتباه و سهو

۱. شیخ مفید: النکت الإعتقادیة، ص ۳.

۲. ابن بابویه: الإعتقادات، ج ۱، ص ۹۶.

۳. سبحانی: منشور جاوید، ج ۴، ص ۱۸۲.

از آنها سربزند.^۱ نظام — که او هم از علمای معروف معتزله در عهد بنی عباس است و گروهی دیگر — باور داشتند که آنها هیچ گناهی جز از روی سهو و خطا انجام نمی دهند، ولی در برابر سهو و خطا مسئول اند؛ چراکه قوت معرفت و علورتبه و قدرت بر حفظ خویشتن نسبت به این امور را دارند!^۲

محمد جواد مغنیه در الجوامع والفوارق بین السنة والشیعة آورده است: قال المعتزلة: «تجوز على الأنبياء الكبائر والصغائر قبل النبوة، أي قبل أن ينزل عليهم الوحي، أما بعد الوحي فتجوز عليهم... الصغائر دون الكبائر»^۳؛ صدور گناهان کبیره و صغیره قبل از نبوت یعنی قبل از نزول وحی بر پیامبران جایز است اما بعد از نزول وحی صدور گناهان صغیره بر آنها جایز است ولی کبیره جایز نیست.

علامه حلی در شرح کشف المراد درباره عصمت انبیا ﷺ از گناه چنین آورده است:

گروهی از معتزله می گویند که گناه کبیره از پیامبران ﷺ سرنمی زند؛ چه عمداً و چه سهواً، ولی گناهان صغیره به طور سهوی گاهی از آنها صادر می شود و منافاتی با مقام نبوت و رسالت آنها ندارد. گروه دیگری از معتزله می گویند که گناهان کبیره، هیچگاه از انبیا ﷺ صادر نمی شود؛ چه عمدی یا سهوی، اما گناهان صغیره، اگر ملتفت باشند که گناه است

۱. فخر رازی: ترجمه تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۱۱۶۰؛ مکارم شیرازی: پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۷۴.
 ۲. مجلسی (علامه): مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۵، ص ۲۷۳؛ مکارم شیرازی: پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۷۳؛ ایجی: شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۶.
 ۳. مغنیه: الجوامع والفوارق بین السنة والشیعة، ص ۱۹۷.

انجام نمی دهند، ولی علی سبیل التأویل انجام می دهند؛ یعنی پیش خود می پندارند که گناه نیست، پس انجام می دهند. گروه سومی از معتزله می گویند که گناهان کبیره از انبیا ﷺ سر نمی زند، ولی گناهان صغیره را — چه سهواً و چه عمداً — انجام می دهند؛ ولی این ارتکاب گناهان صغیره از مقام معنوی آنها عندالله نمی کاهد؛ زیرا ثواب های آنان بسیار بزرگ است و این نقطه سیاه با آب پاک دریا دریا ثواب شسته می شود و حبط می گردد؛ یعنی ثواب ها، این گناه را می خورند و نابود می کنند.^۱

ث) دیدگاه متکلمان اشاعره درباره عصمت از گناه

از دیدگاه بیشتر اشاعره، صدور گناه کبیره یا صغیره، عمدی یا سهوی، از پیامبران ﷺ، پیش از نبوت جایز است؛ ولی پس از نبوت، صدور گناه کبیره را، عمدی یا سهوی، هیچ گاه جایز نمی دانند، و ارتکاب غیر عمدی گناهان صغیره را جایز دانسته و به عمدی جایز ندانسته اند.^۲ فخر رازی، یکی از متکلمین اشعری، در تفسیر کبیر چنین می نویسد: «قول بیشتر اشاعره، ابو هذیل و ابو علی جبائی از معتزله، جایز بودن ارتکاب کفر و کبیره پیش از نبوت است، ولی در وقت نبوت جایز نیست.» سپس در بیان دیدگاه خود می افزاید: «آنچه اختیار ماست این است که از انبیا ﷺ در زمان نبوت، هیچ گناهی — نه کبیره، و نه صغیره — صادر نمی شود.» ایشان برای اثبات این ادعا شانزده دلیل آورده است.^۳

۱. حلی (علامه): کشف المراد فی شرح تجرید العقائد، ص ۴۸۶.

۲. ابن بابویه: الإعتقادات، ج ۱، ص ۹۶؛ مجلسی (علامه): مرآة العقول فی شرح أخبار

آل الرسول، ج ۲۵، ص ۲۷۳؛ مکارم شیرازی: پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۷۴.

۳. فخر رازی: ترجمه تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۱۱۶.

سید مرتضی در تنزیه الانبیاء ﷺ آورده است:

اهل حدیث و حشویه^۱، ارتکاب گناهان کبیره را پیش از نبوت، و گروهی از آنان، پس از نبوت نیز جایز می‌شمردند؛ البته گناه کبیره دروغ را، آن هم در آنچه مربوط به پیامبری آنهاست، از این امر مستثنا می‌کنند. برخی از ایشان هم، این گناه را به شرط عدم تجاهر (پنهان بودن) پس از نبوت نیز جایز می‌دانند. و سرانجام گروهی از آنان، ارتکاب هر کبیره‌ای را و در هر حال، بی‌اشکال می‌دانند.^۲

ابوحامد غزالی در کتاب المنخول می‌نویسد: «فإننا أن ينبي الله تعالى كافرا ويؤيده بالمعجزة^۳؛ همانا ما جایز می‌دانیم که خداوند یک کافری را پیامبر ﷺ قرار دهد و او را با معجزه تأیید کند. ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه در ذیل آیه شریفه ﴿وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ﴾^۴، از زبان سدی چنین می‌نویسد:

۱. گروهی از معتزله اند که به ظواهر قرآن بسنده کرده و به جسمیت خداوند قائل اند. کسانی گفته اند که این گروه گمراه، نخست پای درس حسن بصری می‌نشستند. روزی حسن سخنانی از آنها شنید که با اسلام ناسازگار بود، پس به اخراج آنها دستور داد (مکارم شیرازی: پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۷۳).

فخر رازی در محصل از حشویه آورده است: «گفتند پیامبر پیش از نبوت کافر بوده است. حشویه گروهی از ساده لوحان خشک اند، اندکی احمق اند و به مذاهب مختلف اهل سنت اختصاص ندارند، بلکه در همه گروه‌ها یافت می‌شوند. مبنای آنها بر قبول هرگونه روایت است و بی‌ملاحظه ادله، قرائن کذب و ظواهر الفاظ را دلیل می‌گیرند بی‌تفحص از ادله دیگر و قید و تخصیص» (حلی (علامه): شرح کشف المراد، ص ۴۸۶).

۲. علم الهدی: تنزیه الأنبياء، ص ۱۶.

۳. غزالی، المنخول فی تعلیقات الأصول، ص ۳۱۰؛ ابن ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۹.

۴. «و بار سنگینت را از تو فرو نهادیم؟» (الانشراف: ۲).

«قال وزره الشرك فإنه كان على دين قومه أربعين سنة»؛
 آن «وزری» که پیامبر ﷺ داشت، شرک بود. پس، همانا
 پیامبر ﷺ بر دین قومش بود و چهل سال مشرک بود.
 فخر رازی در تفسیر کبیر به نقل از کلبی آورده است:
 «قال الکلبی: وَجَدَكَ ضَالًّا يَعْنِي كَافِرًا فِي قَوْمٍ ضَالِّينَ فَهَذَا
 لِلتَّوْحِيدِ»^۲؛ خدا تو را میان قومی گمراه یعنی کافران یافت و به
 توحید و یکتاپرستی هدایت کرد.

آیت الله معرفت درباره «اصحاب حشو» در التمهید می نویسد:
 آنان انجام دادن گناهان و خطاها را، حتی در هنگام بعثت
 پیامبران ﷺ، نسبت به آنان جایز می دانند و بر اثبات آن، آیاتی
 از قرآن را دستاویز قرار داده اند که گمان می برند به درستی عقیده
 آنان صراحت دارد و اباطیلی را بر آن می افزایند که آن همه در
 اسرائیلیاتی است که به روزگار فرمانروایی امویان رواج دادند و به
 زور ثروت و شمشیر در تفسیر قرآن درآوردند.^۳

گستره زمانی عصمت انبیاء علیهم السلام

درباره زمان عصمت نیز بین فرق دوگانگی است: امامیه، زمان
 عصمت مطلق انبیا ﷺ را از زادروز تا آخر عمر واجب می دانند؛
 معتزله، زمان عصمت انبیا ﷺ را زمان بلوغ ایشان می دانند، و پیش
 از نبوت ارتکاب کفر و کبیره را روا نمی دانند؛ اشاعره، زمان عصمت

۱. مجلسی: بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۹.

۲. فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۱۹۸.

۳. معرفت: ترجمه التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۶۰۲.

انبیا ﷺ را هنگام نبوت ایشان می دانند، ولی پیش از نبوت، ارتکاب کفر و کبیره را جایز می دانند.^۱

فخر رازی در بیان چندگانی زمان وجوب عصمت چنین می نویسد:
 «واختلف الناس في وقت العصمة على ثلاثة أقوال: أحدها: قول من ذهب إلى أنهم معصومون من وقت مولدهم وهو قول الرافضة، وثانيها: قول من ذهب إلى أن وقت عصمتهم وقت بلوغهم ولم يجوزوا منهم ارتكاب الكفر والكبيرة قبل النبوة، وهو قول كثير من المعتزلة، وثالثها: قول من ذهب إلى أن ذلك لا يجوز وقت النبوة، أما قبل النبوة فجائز، وهو قول أكثر أصحابنا وقول أبي الهذيل وأبي علي من المعتزلة والمختار عندنا أنه لم يصدر عنهم الذنب حال النبوة ألبة لا الكبيرة ولا الصغيرة»؛

۱. مجلسی: بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۹.

۲. فخر رازی: التفسير الكبير، ج ۳، ص ۴۵۵.



آیات متشابه در گستره عصمت رسول خدا ﷺ

مقدمه

یکی از نکته‌های مهم اعتقادی شیعیان، عصمت انبیا صلی الله علیه و آله است. ما به عصمت انبیای الهی باور داریم. پیامبران الهی از هرگونه خطا و لغزشی برکنارند و گناه — چه صغیره و چه کبیره — انجام نمی‌دهند. پیامبران بزرگوار الهی، الگوهای جامعه بشری‌اند. آنها آموزگاران اندیشه و زندگی بشرند. اگر خداوند آنها را بفرستد، و از خطا دور نکند، رسالت انبیا صلی الله علیه و آله انجام نشده است. بنا بر نص آشکار قرآن کریم، اینان با مقام عصمت، چنان شناخت و معرفتی دارند که پیرامون گناه نمی‌گردند. در قرآن کریم آیاتی به چشم می‌خورد که گویا بیانگر گناه یا خطا کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. کسانی نیز به ظواهر آیات پرداخته، شبهاتی را بیان کرده‌اند که برخی از آنها را در زیر می‌آوریم.

آیه ذنب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

گروهی از مخالفان و معاندان به ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با استناد به برخی از آیات قرآنی، خواسته‌اند که وجود مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بدون جایگاه و منصب عصمت بدانند. در یکی از آیاتی

که محور قرار گرفته است، خداوند می‌فرماید:

﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾^۱

تقریر شبهه

مهم‌ترین بهانه مخالفان عصمت رسول اکرم ﷺ همین آیه است. آنها خواسته‌اند که به استناد این آیه شریف و واژه «ذنب» که در این آیه آمده است، وجود مقدس پیامبر ﷺ را بدون شأن و مرتبه عصمت بدانند. از این رو می‌گویند: «خداوند بر پیامبر ﷺ بخشود آنچه از گذشته و آینده درباره ذنب و گناه اوست.»

مفهوم‌شناسی «ذنب» و «غفران»

برای زدودن تشابه آیه، باید در آغاز، واژه‌شناسی دقیق واژه‌های آیه انجام شود تا ببینیم که مراد از واژه‌های به کاررفته در آیه که دستمایه تشابه شده است، همان معنای اصطلاحی واژه است یا خیر؟

الف) معنای لغوی و اصطلاحی «ذنب»

راغب می‌گوید: «ذَنْبُ الدَّابَّةِ وَغَيْرُهَا؛ دم حیوان، که معروف است. و هر چیز خوار و عقب مانده‌ای هم با واژه ذنب تعبیر شده است. «الذنوب» یعنی اسب دم بلند؛ و به دلو و سطلی گویند که دسته بلند دارد.^۲ به هرفعلی که فرجامش وخیم است، ذنب گویند؛ زیرا جزای آن

۱. «تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند» (الفتح: ۲).

۲. راغب اصفهانی: مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۳۳۱.

مانند دم حیوان در آخراست و برای همین، به گناه، تبعه گویند که جزایش در آخرو تابع آن است.^۱

در استعاره، به هر کاری که فرجامش ناروا و ناگوار است و به اعتبار دنباله چیزی به کار رفته، ذنب گویند.^۲ ابن فارس، ذنب را به جرم و دنباله چیزی، و بهره و نصیب معنا کرده است.^۳ گروهی از لغویان، معنای اصطلاحی آن را در نظر گرفته و ذنب را به معنای اثم، جرم و معصیت می دانند.^۴

ب) معنای لغوی و اصطلاحی «غفران»

اصل ماده غفر به معنای سترو تغطیه (پوشاندن) است.^۵ «الْغَفْرُ» یعنی بیم و ترس و آنچه که انسان را از پلیدی و آلودگی مصون می دارد. «غَفَرَ اللَّهُ لَهُ غُفْرَانًا» یعنی خدا گناهان او را مستور (و عفو) کرد.^۶ «أَصْبَغَ ثَوْبَكَ بِالسَّوَادِ فَإِنَّهُ أَغْفَرُ لَوْسِخِهِ» یعنی لباست را رنگ سیاه بزن که چرکش را بهتر پوشاند.^۷ پس، غفران گناه، مستور و ناپدید کردن آن است.

در نتیجه معنای لغوی مغفرت، پوشاندن هر چیز است؛ و معنای اصطلاحی آن، بخشش گناهی است که عتاب را به دنبال دارد. در آیه شریفه «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ» با نگرش به آنچه از

۱. قرشی: قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۵.

۲. راغب اصفهانی: مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳. ابن فارس: معجم مقائیس اللغة، ج ۲، ص ۳۶۱.

۴. زبیدی: تاج العروس، ج ۱، ص ۵۰۰؛ ابن منظور: لسان العرب، ج ۱، ص ۳۸۹.

۵. ابن منظور: لسان العرب، ج ۵، ص ۲۶؛ أزهری: تهذیب اللغة، ج ۸، ص ۱۱۲.

۶. راغب اصفهانی: مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۶۰۹.

۷. همان.

سیاق آیه دانسته می‌شود، مراد از آموزش گناهان، گناه به معنای عرفی نیست، چون لام در «لیغفرالله» لام تعلیل است و هیچ پیوندی میان فتح و آموزش گناهان نیست؛ و مراد از آن، پوشاندن هرچیز است.^۱

دیدگاه برخی از مفسران شیعه و اهل سنت

الف) «ذنب» به معنای گناهان گذشته و آینده پیامبر ﷺ

برخی از مفسران اهل سنت گفته‌اند که مراد از ذنب در آیه «مَا تَقْدَمُ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ» گناهان پیامبر ﷺ در زمان جاهلیت پیش از اسلام، و گناهان پس از نبوت است.^۲

گروهی دیگر، ذنب را در این آیه، گناهان پیامبر ﷺ پیش از فتح و پس از آن می‌دانند.^۳ هم چنین گفته‌اند: «مراد از ذنب در این آیه، آن گناهانی است که پیامبر ﷺ در زمان جاهلیت انجام داده و آنچه هنوز انجام نداده است.»^۴

صاحب لطائف الإشارات چنین بیان کرده است: «مراد از ذنب گذشته و آینده، گناهان پیامبر ﷺ پیش از نبوت است؛ زیرا انبیا علیهم السلام از گناه معصوم‌اند.»^۵

۱. طباطبایی: ترجمه المیزان، ج ۱۸، ص ۳۸۱.

۲. مقاتل بن سلیمان: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۴، ص ۶۶؛ نحاس: اعراب القرآن، ج ۴، ص ۱۲۹.

۳. نیشابوری: وضع البرهان فی مشکلات القرآن، ج ۲، ص ۳۰۴؛ طبری: جامع البیان، ج ۲۶، ص ۴۳.

۴. بغوی: تفسیر بغوی المسمی بمعالم التنزیل، ج ۴، ص ۲۲۳، به نقل از سفیان ثوری؛ واحدی: الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۲، ص ۱۰۰۷؛ ابن جوزی: زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ص ۱۲۸؛ سیوطی: الدر المنثور فی تفسیر بالماثور، ج ۶، ص ۷۰.

۵. قشیری: لطائف الإشارات، ج ۳، ص ۴۱۷.

در تفسیر الواضح فی تفسیر القرآن الکریم چنین آمده است:

«ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ ما سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِكَ قَبْلَ الْوَحْيِ وَما تَأَخَّرَ وَما یَکُونُ بَعْدَ الْوَحْيِ إِلَى الْمَوْتِ^۱؛ گناهان گذشته تورا پیش از نزول وحی و آنچه پس از نزول وحی تا هنگام مرگ از تو سر می‌زند، بیامزد.

برخی از مفسران چنین می‌گویند: «اینجا مراد از گناه، ترک اولی است؛ زیرا روشن است که پیامبر ﷺ از کسانی است که با فرمان‌های واجب خداوندی مخالفت نخواهد کرد، بنابراین جایز است همان ترک اولی‌ها که اگر از دیگران سر می‌زد گناه به‌شمار نمی‌آمد، درباره حضرت، گناه به‌شمار آید. و این نشانه عظمت جایگاه و منزلت ایشان است.»^۲

نویسنده لطائف الإشارات گمان برده است که مراد از ذنب، همه ترک اولی‌های پیامبر ﷺ، پیش و پس از نبوت است.^۳

هم‌چنین آلوسی در تفسیر روح المعانی می‌نویسد: «مراد از ذنب، زیاده‌روی در ترک اولی در جایگاه آن حضرت است و از باب "حسنات الأبرار سیئات المقربین" است.»^۴

ب) «ذنب» به معنای گناهان گذشته امت پیامبر ﷺ و آمرزش گناهان آینده آنان

گروهی از مفسران، هر جا که ذنب را به معنای گناه گرفته‌اند، آن را گناه امت پیامبر ﷺ می‌دانند. ابوالفتوح رازی باور دارد که ذنب به معنای

۱. دینوری: الواضح فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۲۲.

۲. طبرسی: مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۹.

۳. قشیری: لطائف الإشارات، ج ۳، ص ۴۱۸.

۴. آلوسی: روح المعانی، ج ۱۳، ص ۲۴۵.

گناه امت است؛ چه پیشین باشد و چه پسین. در اینجا مضاف برداشته شده است^۱؛ مانند: «وَسَلِّ الْقَرْيَةَ»^۲.

شیخ طبرسی ذیل این آیه چنین بیان می‌کند:

مراد این است که گناهان گذشته و آینده امت پیامبر ﷺ را با شفاعت آن حضرت می‌آمرزد و به دلیل پیوندی که میان امت و پیامبر ﷺ است، نسبت دادن گناهان امت پیامبر ﷺ به آن حضرت، به جاست؛ زیرا میان پیامبر ﷺ و امتش، جدایی نیست. او برای گواه سخنش، روایت مفصل^۳ بن عمر از امام صادق علیه السلام را آورده است.^۴

فخر رازی در تفسیر خود، این دیدگاه را در احتمال نخست خود چنین بیان می‌کند: «المراد ذنب المؤمنین»^۵؛ مراد از ذنب، گناه مؤمنان است.

نویسنده تفسیر صافی، همخوان با نظریه اهل معرفت که به عصمت انبیا علیهم السلام باور دارند، مخاطب آیه را برباب «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ» می‌داند که در ظاهر، پیامبر ﷺ، اما در اصل، امت است.^۶

۱. ابوالفتح رازی: *روض الجنان وروح الجنان*، ج ۱۷، ص ۳۲۴؛ طوسی: *البيان*، ج ۹، ص ۳۱۴.

۲. «وَسَلِّ الْقَرْيَةَ الَّتِي» (یوسف: ۸۲)؛ «و از مردم شهری که ما در آنجا بودیم بپرس».

۳. «به خدا پیامبر ﷺ هیچ گناهی نداشت، ولی خداوند سبحان به پیامبر ﷺ گواهی داد که گناهان گذشته و آینده شیعیان علی علیه السلام را بپامرزد» (طبرسی: *مجمع البيان*، ج ۹، ص ۱۶۸؛ همو، *جوامع الجامع*، ج ۴، ص ۱۳۳).

۴. همان.

۵. فخر رازی: *التفسير الكبير*، ج ۲۸، ص ۶۶.

۶. فیض کاشانی: *تفسير الصافي*، ج ۵، ص ۳۸.

پ) «ذنب» به معنای نگرانی‌های پیامبر ﷺ از آینده

در تفسیر احسن الحدیث چنین آمده است: «مراد از "ذنبك"، برخی از نگرانی‌هایی است که درباره آینده اسلام در قلب مبارک آن حضرت بود و با فتح حدیبیه، فروکش کرد.»

هم چنین ایشان باور دارد که پیامبران ﷺ درباره وعده‌های خدا راسخ‌اند، اما چون بشرند، نگرانی‌هایی در دل آنها بود و با تحقق وعده خدا، آن نگرانی‌ها زدوده گشت و به جایش آرامش نشست.

ایشان برای دلایل خود مثال‌هایی می‌آورد و می‌نویسد:

مانند داستان حضرت ابراهیم عليه السلام که قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِيُظْمِنَ قَلْبِي»^۱. چنان‌که می‌دانیم، این پرسش مخالف یقین نیست، بلکه آن اطمینانی که پس از دیدن به دست آمد، از آغاز نبود. یا مانند: «وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّا نَصْرُ اللَّهِ قَرِيبٌ»^۲. اینکه پیامبر ﷺ در تنگنا و فشار می‌گوید «وعده خدا کی خواهد آمد»، با ایمان ناسازگار نیست. رسول خدا ﷺ با یقین به وعده‌های خدا، باز چون بشر بود، نگرانی داشت. خداوند آن نگرانی را ذنب به شمار می‌آورد و چون صلح حدیبیه از برداشته شدن موانع و عملی شدن وعده‌های

۱. «و[یاد کن] آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد» (البقرة: ۲۶۰).

۲. «وچنان متزلزل و مضطرب شدند تا جایی که پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند [در مقام دعا و درخواست یاری] می‌گفتند: یاری خدا چه زمانی است؟ [به آنان گفتیم: آگاه باشید! بی‌گمان یاری خدا نزدیک است]» (البقرة: ۱۱۴)؛ (فیض کاشانی: تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۳).

خدا حکایت می‌کرد، می‌فرماید: «ما برای توفتح مبین را پیش آوردیم تا گناه کهنه و نوِ تورا بیامرزیم و دیگر نگرانی در قلبت نماند.» آیهٔ «وَاسْتَغْفِرْهُ» در سورهٔ نصر نیز در همین زمینه است.^۱

ت) «ذنب» به معنای گناه آدم و حوا و امت پیامبر ﷺ

گروهی از مفسران در ذیل این آیه می‌گویند: «**ما تقدم**» یعنی خداوند گناهان گذشتهٔ پدر و مادر، حضرت آدم عليه السلام و حوا را به برکت تو بیامزد، و «**ما تأخر**» گناهان آیندهٔ امت را نیز به برکت دعوت پیامزد.^۲ هم‌چنین نویسندۀ تفسیر تستری در ذیل این آیه می‌گوید: «آنچه از گناه گذشتهٔ پدرت آدم عليه السلام که تو در صلب آن حضرت بودی؛ و آنچه از گناهان امت، چون تورا همنای آنانی.^۳»

و نیز قشیری در **لطائف الاشارات** چنین آورده است: «مراد از **ما تقدم**» این است که خداوند گناه آدم عليه السلام را به حرمت تومی‌آمزد؛ و مراد از **ما تأخر**، گناهان امت را بیامزد.^۴»

نویسندۀ تفسیر مواهب علیه به نقل از ابواللیث آورده است: «مراد از گناه گذشته، ذنب آدم عليه السلام و حواست؛ و مراد از گناه آینده، جرایم امت است؛ یعنی بیامزد گناه آدم عليه السلام و حوا را به برکت او، و می‌آمزد گناه امت او را به شفاعتش.^۵»

۱. قرشی بنایی: احسن الحديث، ج ۱۰، ص ۲۲۲-۲۲۷.

۲. واحدی: المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج ۲، ص ۱۰۰۷؛ شاه عبدالعظیمی: تفسیر اثني عشری، ج ۱۲، ص ۱۴۳؛ ثعلبی بن محمد: الكشف والبيان، ج ۹، ص ۴۳، به نقل از: عطاء بن أبي مسلم الخرساني.

۳. تستری: تفسیر تستری، ج ۱، ص ۱۴۷.

۴. قشیری: لطائف الاشارات، ج ۳، ص ۴۱۸.

۵. کاشفی سبزواری: مواهب علیه، ج ۱، ص ۱۱۴۸.

ث) «ذنب» به معنای گناه کفار

علم الهدی (سید مرتضی) در تفسیر شریف خود چنین بیان کرده است: «مراد از ﴿مَا تَقَدَّمُ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ﴾، "الذَّنْبُ إِلَيْكَ" (گناهای که در حق تو انجام می شود)، باشد؛ زیرا "ذنب" مصدر است و افزودن فاعل و مفعول به آن از نظر قواعد درست است.^۱

مغفرت در این آیه به معنای از بین بردن و منسوخ کردن احکام دشمنان آن حضرت بر ضد ایشان و بدی های آنان نسبت به حضرتش در بازداشتن او از رفتن به مکه و بستن راه مسجد الحرام روی آن حضرت خواهد بود. سپس می افزاید:

و اگر مراد، بخشش گناهان آن حضرت باشد، ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ﴾ معنای معقولی نمی داشت؛ چون بخشش گناهان جدای از فتح است و نمی تواند مراد باشد. در آیه ﴿مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ﴾ می توان آن را به کار زشتی تأویل کرد که درباره توست و پیروانت در گذشته و آینده انجام می دهند.^۲

۱. «المراد بقوله: مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ الذَّنْبُ إِلَيْكَ؛ لَأَنَّ الذَّنْبَ مَصْدَرٌ وَالْمَصْدَرُ يَجُوزُ إِضَافَتُهُ إِلَى الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ مَعًا» (علم الهدی: تفسیر الشریف المسمی بنفائس التأویل، ج ۳، ص ۳۵).

۲. «و معنی المغفرة على هذا التأويل هي الإزالة والفسخ والنسخ لأحكام أعدائه من المشركين عليه، وذنوبهم إليه في منعهم إياه عن مكة وصدّهم له عن المسجد الحرام. فإذا أراد مغفرة ذنوبه لم يكن لقوله: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ معنی معقول؛ لَأَنَّ المغفرة للذنوب لا تعلق لها بالفتح، وليست غرضاً فيه. وأما قوله تعالى: مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ، فلا يمتنع أن يربط به ما تقدّم زمانه من فعلهم القبيح لك ولقومك وما تأخّر» (همان).

در اَطیب البیان، ذیل این آیه چنین می‌خوانیم:

نظریه‌های بدی که کفار و مشرکان به شما داشتند و نسبت‌های زشتی را که به شما می‌دادند — مانند کذاب، مفتری، مجنون، ساحر و مانند آن‌ها — از یاد آنها می‌بریم که به شرف اسلام مشرف شوند و بدانند که همه این نسبت‌ها ناروا بود و به مقام و شئونات شما معرفت پیدا کنند.^۱

اما نسبت دادن گناه در ظاهر به پیامبر ﷺ و نسبت دادن آموزش به خدا، از باب مجاز است و مجاز در سخن بسیار است.^۲

ج) «ذنب» به معنای پیامدهای عمل پیامبر ﷺ

گروهی از مفسران، مراد از ذنب در این آیه را به معنای لغوی آن «عملی که پیامدها و تبعات دارد» تعبیر کرده‌اند. نویسندۀ تفسیر نمونه، معنای ذنب را نشانه‌های شوم و پیامدهای کاری می‌داند که با ظهور اسلام در آغاز، زندگی مشرکان را به هم ریخت، ولی پیروزی‌های آینده، سبب شد که آن پیامدها فراموش شود. هم‌چنین ایشان می‌افزاید: «مشرکان مکه — چه پیش از هجرت و چه پس از آن — ذهنیات نادرستی درباره اسلام و خودِ پیامبر ﷺ داشتند، ولی پیروزی‌های آینده، بر همه آن‌ها خط بطلان کشید.»^۳

علامه طباطبایی نیز باور دارد که «ذنب» در آیه شریفه، گناه

۱. طیب: اَطیب البیان، ج ۱۲، ص ۱۹۷.

۲. «المراد بذنب الرسول ذنبه فی زعم أعدائه المشرکین لاذنبه فی الواقع، والمراد بالمغفرة مغفرتهم له هذا الذنب المزعم أی توبتهم مما کانوا یظنون بنبی الرحمة، أما نسبة الذنب الی الرسول فی ظاهر الکلام، ونسبة المغفرة الی الله، أما هذه فأمرها سهل لأن المجاز یتسع لها ولأكثر منها» (مغنیه: تفسیر کاشف، ج ۸، ص ۸۳).

۳. مکارم شیرازی: تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۱.

به معنای ساده واژه، یعنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست؛ و نیز مراد از «مغفرت» به معنای ساده اش نیست که همان ترک عذاب در برابر مخالفت نامبرده است. ایشان واژه ذنب را به معنای لغوی آن می دانند که همان عملی است که پیامدهای بد دارد؛ هرچه می خواهد باشد. و مغفرت را نیز پرده افکندن روی هر چیز می داند.

هم چنین ایشان می افزاید:

مراد از واژه ذنب، تبعات و آثار خطرناکی است که آن جناب از سوی کفار و مشرکان می پنداشت. این نشانه ها در لغت، همان ذنب است؛ ذنبی که در نظر کفار، او را در برابر آن سزاوار عقوبت می کرد، هم چنان که حضرت موسی علیه السلام در داستان کشتن آن جوان قبطی، خود را گناهکار قبطیان خواند.^۱

نویسنده ترجمان فرقان، ذیل این آیه چنین بیان می کند:

«مَا تَقَدَّمَ» همه پیامدهای بدی بود که تا پیش از فتح مکه برای آن حضرت پیش آمده بود که همه این ها با فتح مکه، پوشیده شد؛ یعنی با فتح الفتوحش و بازگشت به کانون دعوت رسالتش، همه بلاهای گذشته اش فراموش شد. «عَفْر» در اینجا «رَفْع» است؛ یعنی نادیده گرفتن همه این آسیب ها که گویی هرگز نبوده است. «ما» در «مَا تَأَخَّرَ» هم یعنی پس از فتح مکه تا زمان درگذشتش — که جزیره العرب سراسر تسلیم آن حضرت شده بود — دیگر هیچ آزاری از مشرکان ندید، بلکه بیشتر آنان در همان فتح مکه مسلمان شدند و اقلیت باقی مانده در شرک، دیگر اجازه ورود به مکه را هم نداشتند، بلکه زیر سایه حکومت

۱. طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۸، ص ۳۸۲.

اسلامی می زیسته اند. اینجا غفر به معنای دفع، یعنی جلوگیری از پیامدهای آسیب زای رسالت است.^۱

آیت الله جوادی آملی نیز در ذیل این آیه، مراد از ذنب را پیامدهای بد و نشانه های خطرناکی می داند که با فراخوان پیامبر ﷺ از سوی کفار و مشرکان پدید آمده بود؛ ذنبی که در نظر کفار، او را در برابر آن، سزاوار عقوبت می کرد.^۲

چ) «ذنب» به معنای پنداری باطل در اندیشه مردم

آیت الله مکارم باور دارد که با دقت در رویدادهای تاریخی به این نتیجه می رسیم: آنگاه که مکتبی راستین می بندند، شایعه ها می سازند و دروغ ها می پردازند، گناهان گوناگون برای او برمی شمردند و در انتظارند تا ببینند که سرانجام کارش به کجا می رسد. اگر این مکتب در راه پیشرفت شکست بخورد، دستاویزی محکم برای اثبات نسبت های ناروا به دست مخالفان می افتد؛ اما هنگامی که پیروز شود، همه نسبت های ناروا نقش بر آب می شود؛ به ویژه درباره پیامبر اسلام ﷺ این نسبت های ناروا و گناهان پنداری، بسیار بود و او را جنگ طلب، آتش افروز، بی اعتنا به سنت های راستین، تفاهم ناپذیر، و مانند آن می شمردند. صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آیین او نه همچون پندار دشمنان — یک آیین پیشرو و الهی است، و آیات قرآن، ضامن تربیت نفوس انسان ها و پایان دهنده ستم، جنگ و خونریزی است.

او به خانه خدا احترام می گذارد، هرگز بی دلیل به قوم و انجمنی

۱، صادقی تهرانی: ترجمان فرقان: تفسیر مختصر قرآن، ج ۵، ص ۱۰۶.

۲، جوادی آملی: تفسیر سوره فتح، نشست دوم، ۱۳۹۵.

حمله نمی‌کند، او اهل منطق و حساب است، پیروانش به او عشق می‌ورزند، او به راستی همه انسان‌ها را به سوی محبوب‌شان، الله، فرامی‌خواند، و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند، او طالب صلح و آرامش است. نتیجه اینکه این گناهان، گناهان راستین نبود، بلکه گناهانی بود پنداری و در اندیشه و باور مردم، مانند آیه ﴿وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾؛^۱ فرعونیان بر من گناهی دارند که می‌ترسم به جرم آن گناه من را بکشند. ولی گناه او، چیزی جز یاری ستم‌دیده‌ای از بنی اسرائیل، و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود.^۲

روایات تفسیری شیعه و اهل سنت ذیل آیه

(الف) ابن‌باویه، در عیون أخبار الرضا علیه السلام از علی بن محمد بن جهم روایت کرده است که ایشان می‌گوید:

در پیشگاه مأمون بودم و علی بن موسی الرضا علیه السلام هم تشریف داشتند. مأمون به حضرت گفت: «آیا شما نظر تان این نیست که انبیا و پیامبران علیهم السلام از گناه معصوم‌اند؟» حضرت فرمود: «چرا، چنین است.» مأمون گفت: «پس آیه شریفه ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ چه معنایی دارد؟»

حضرت فرمود: «از نظر مشرکان، هیچ‌کس گناه‌کارتر و مجرم‌تر از رسول خدا ﷺ نبود، چون آنان سیصد و شصت بت و معبود داشتند که آن‌ها را می‌پرستیدند و چون حضرت به رسالت مبعوث شد و آنان را به توحید فراخواند، این عمل شگفت‌انگیز در نظر آنان بس بزرگ و تحمل‌ناپذیر بود. آنان با شگفتی می‌گفتند:

۱. الشعراء: ۱۴.

۲. مکرم شیرازی: تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۱.

﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ وَأَنْطَلِقَ الْأَمَلُ مِنْهُمْ أَنْ أَمْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْأَخِيرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾؛ آیا این شخص آمده و می خواهد که به جای این همه خدایان، یک خدا را به ما بقبولاند؟ راستی که عجیب است! تا آنجا که گفتند: این عمل جز جعل و افترا چیزی بیش نیست.

و هنگامی که حضرت با یاری و نصرت خداوند، مکه را فتح کرد، خداوند به حضرت ﷺ گفت: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾؛ ای پیامبر، تو که به جرم دعوت به توحید در نظر مشرکان مکه مقصر و تحت تعقیب بودی، اکنون که مکه فتح شده است، آنان دیگر تورا مجرم نمی دانند؛ چون گروهی مسلمان شده و گروهی گریزان، و اگر معدودی هم باقی مانده اند، قدرت انکار توحید و دعوت تورا ندارند. پس، از برای این پیروزی، گناهان حضرت و مجرم بودنش زدوده شده است.

مأمون گفت: «أحسننت يا أباالحسن».^۲

۱. ص: ۷-۵.

۲. «فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ فِي بَابِ ذِكْرِ مَجْلِسِ آخِرِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْمَأْمُونِ فِي عَصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَ عِنْدَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الْمَأْمُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ ﷻ إِلَيَّ أَنْ قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ثَلَاثِمِائَةً وَبِسِتِينَ صَمًّا فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالذِّعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَعَظُمَ وَقَالُوا أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا

ب) طبرسی در مجمع البیان، این روایت را از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام ذیل این آیه می آورد: «به خدا، پیامبر ﷺ هیچ گناهی نداشت، ولی خداوند سبحان به پیامبر ﷺ گواهی داد که گناهان گذشته و آینده شیعیان علی علیه السلام را بیامرزد.»^۱

پ) ابن عساکر از عایشه چنین نقل می کند: «پیامبر ﷺ نماز خواندند تا اینکه پاهایشان ورم کرد. گفتم که ای رسول خدا ﷺ، چرا این قدر خود را به زحمت می افکنید؟ حال آنکه خداوند گناهان گذشته و آینده شما را بخشوده است. حضرت فرمودند: آیا بنده شکرگزار نباشم؟»^۲

وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ * وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ * فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ مَكَّةَ، قَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ بِدَعَاكَ تَوْحِيدَ اللَّهِ فِيمَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ، لِأَنَّ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَشْلَمَ بَعْضُهُمْ وَخَرَجَ بَعْضُهُمْ عَنْ مَكَّةَ، وَمَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى انْكَارِ التَّوْحِيدِ إِذَا دَعَا النَّاسَ إِلَيْهِ، فَصَارَ ذَنْبُهُ عِنْدَهُمْ فِي ذَلِكَ مَغْفُورًا بِظُهُورِهِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: اللَّهُ ذُرُّكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ (ابن باویه: عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۲؛ عروسی حویزی: نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۷؛ بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۸۳؛ قمی مشهدی: کنز الدقائق وبحر الرغائب، ج ۱۲، ص ۲۶۸؛ سیوطی: الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۵، ص ۵۶؛ طبرانی: التفسیر الکبیر: القرآن العظیم، ج ۶، ص ۴۹؛ شریف لاهیجی: تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۱۸۶).

۱. «مفضل بن عمر عن الصادق علیه السلام أنه سئل عن هذه الآية، فقال: والله ما كان له ذنب و لكن الله سبحانه ضمن له ان يغفر ذنوب شيعة علي ما تقدم من ذنبهم وما تأخر» (طبرسی: مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۸؛ بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۸۶؛ حویزی: نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۵؛ بروجرودی: تفسیر جامع، ج ۶، ص ۳۶۶).

۲. «وأخرج الحسن بن سفيان وابن عساكر عن عائشة قالت كان النبي ﷺ يصلي حتى ترم قدماه قلت يا رسول الله أتفعل هذا وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال أفلا أكون عبدا شكورا» (سیوطی: الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۷۰؛ طوسی: الأمالی، ص ۴۳۷؛ سید قطب: فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۳۱۷؛ کاشانی: منهج الصادقین فی الزام

ت) در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل شده است: «هنگامی که این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد، آن حضرت از جبرئیل پرسیدند: ای جبرئیل، گناه گذشته و باقی چیست؟ جبرئیل پاسخ دادند: هیچ گناهی بر تو نیست تا آن گناه برای تو آمرزیده شود.^۱»

ث) عمر بن یزید چنین روایت کرده است: «از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ پرسیدم. حضرت فرمودند: حضرت محمد ﷺ گناهی نداشت و برانجام دادن گناهی هم اراده نفرمود؛ ولی خداوند گناهان شیعیانش را بر او حمل کرده، آنگاه آن‌ها را برایش بخشوده است.^۲»

ج) ابن طاووس در کتاب سعد السعود از زبان اهل بیت پیامبر ﷺ

المخالفین، ج ۸، ص ۳۶۱؛ قمی مشهدی: كنز الدقائق وبحر الرغائب، ج ۱۲، ص ۲۷۱؛ ابن کثیر: تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص ۳۰۳؛ مراغی: تفسیر مراغی، ج ۲۶، ص ۸۳.

۱. «قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ بِشْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا [ثَنِي] مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الرَّازِيُّ عَنِ الْأَرْكَانِ [بْنِ مُسْكَانَ] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ قَالَ يَا جَبْرِئِيلُ مَا الذَّنْبُ الْمَاضِي وَالذَّنْبُ الْبَاقِي قَالَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ لَكَ ذَنْبٌ أَنْ يَغْفِرَهَا لَكَ» (فراة کوفی: تفسیر فراهات الکوفی، ج ۱، ص ۴۱۹).

۲. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ بَيْتَاعِ السَّابِرِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَوْلَ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ قَالَ: مَا كَانَ لَهُ مِنْ ذَنْبٍ وَلَا هُمْ يَذْنِبُ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ» (بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۸۵؛ سبزواری نجفی: الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۶، ص ۴۷۴؛ حائری تهرانی: مقتنیات الدرر وملتقطات الثمر، ج ۱۰، ص ۱۶۳؛ کاشانی: منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۸، ص ۳۶۲).

حدیثی را نقل می‌کند که مراد از آمرزش گناهان پیامبر ﷺ در آیه «لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» در نظر اهل مکه و قریش اند.^۱

نقد و بررسی

در آیه «لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» هیچ تناسبی میان سبب و مسبب و نیز علت و معلول نیست که با «لام» ذکر شده است؛ زیرا فتح مبین که در جریان صلح حدیبیه است و زمینه ساز فتح مکه، یک نعمت است. نعمت مایه بخشودن گناه نمی‌شود. آنچه بخشودن گناه را به همراه دارد، توبه، انابه و استغفار است. در نتیجه گروهی از مفسران، جوهری را برای ارتباط بین سبب و مسبب آورده‌اند که نادرست است؛ زیرا هیچ پیوندی میان سبب و مسبب نیست. ما فتح مبین کردیم تا گناهان سابق و لاحق تو را ببخشیم؛ گناهان پیش از نبوت، و پس از نبوت؛ پیش از فتح و پس از فتح؛ «گناهان ابیک آدم و من دونه» و... وقتی گناهی نبوده چه طور ذات اقدس الهی این گناهان را ببخشاید؟! اصلاً سالبه به موضوع است!^۲

علامه می‌فرماید: «این‌ها همه باطل است؛ زیرا انبیای الهی معصوم بودند و گناهی نداشتند. وقتی گناه نباشد، چگونه خدا این گناهان را ببخشاید؟ هم چنین آمرزش گناهان جدای از فتح مبین است.»

۱. «فی کتاب سعد السعود لابن طاووس رحمه الله اقول: وأما لفظ «لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» فالذي نقلناه من طريق أهل بيت النبوة عليه السلام ان المراد منه «لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» عند أهل مكة وقریش» (فیض کاشانی: تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۷؛ شریف لاهیجی: تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۱۸۵).

۲. جوادی آملی: تفسیر سوره فتح، نشست ۱، ۱۳۹۵.

ایشان درباره مغفرت گناهان آینده نیز می‌فرماید: «گناه انجام نشده مغفرت بردار نیست. گروهی از مفسران "لام" در جمله "لیغفر" را "لام" قسم یا لام غایت گرفته‌اند که درست نیست؛ زیرا در میان عرب چنین کاربردی سابقه ندارد. "لام" در این آیه، لام تعلیل است.^۱»

اینکه مراد از ذنب ترک اولی باشد نیز به دلیل جداگانه‌ای از فتح، مردود است.^۲ علم الهدی در تنزیه الانبیاء علیهم السلام درباره ترک اولی می‌نویسد: ترک اولی از آن رو که حضرت با هیچ‌یک از دستورهای الهی مخالف نرورزیده است، پسندیده و نیکو به نظر می‌رسد. از سویی، از برای جایگاه رفیع و شخصیت والای ایشان جایز است که ترک اولای حضرت گناه نامیده شود؛ ولی انجام همان کار از غیر ایشان، با این نام خوانده نمی‌شود. اما یک دلیل ضعیف برای این تأویل آن است که واژه غفران بر رویگردانی و انجام ندادن کار مستحبی به کار نمی‌رود.^۳

گویا بهترین سخن، دیدگاه علامه باشد که ذنب را به معنای لغوی آن گرفته است. علامه باور دارد که «ذنب در این آیه به معنای لغوی آن (هر عملی که آثار شوم داشته باشد) به کار رفته است؛ و نیز مغفرت هم به معنای لغوی (پوشاندن هر چیز) به کار رفته است. پس، می‌گوییم که قیام رسول خدا ﷺ به دعوت مردم، و نهضتش بر ضد کفر و وثنیت، از پیش از هجرت و دنباله‌اش تا پس از آن، و جنگ‌هایی که پس از هجرت با کفار به راه انداخت، عملی بود که آثار شوم داشت و

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۳.

۲. همان، ص ۲۵۶.

۳. موسوی (سید مرتضی): تنزیه الانبیاء، ص ۱۹۳.

مصدیقی برای واژه "ذنب" بود. در نتیجه مراد از ذنب، پیامدهای بد، و آثار زیانباری است که دعوت آن جناب از سوی کفار و مشرکان به بار می‌آورد؛ ذنبی که در نظر کفار، او را در برابر آن، مستحق عقوبت می‌کرد، هم چنان که موسی در پیشامد کشتن آن جوان قبطی خود را گناهکار قبطیان معرفی کرد. این معنای گناهان گذشته (پیش از هجرت) است. ولی گناهان آینده او، همان خون‌هایی است که پس از هجرت از بزرگان قریش ریخت. مغفرت خدا برگناهان آن حضرت، همان پوشاندن آن‌ها، و ابطال عقوبت‌هایی است که به دنبال دارد، و آن به این بود که شوکت و بنیه قریش را از آنان گرفت.

این دیدگاه با روایت امام رضا علیه السلام گواهی می‌شود که فرمود: «هیچ‌کس نزد مشرکان مکه، گناهکارتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود؛ زیرا با دین تازه خود، پرستش سیصد و شصت بت را فروگذار کرد.»^۱

با بررسی آرای تفسیری بیان شده ذیل آیه «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» و سنجش این آرا با روایات و سیاق و شأن نزول آن، روشن شد که تفاسیر اهل سنت که ذنب و مغفرت در آیه را به معنای عرفی آن دانسته‌اند، بیشترین ناهمخوانی را با تفسیر آیه دارد. دیدگاه گروهی از مفسران شیعه — مانند علامه و آیت الله مکارم و آیت الله جوادی آملی — که مراد از ذنب و مغفرت در آیه را معنای لغوی آن گرفته‌اند، با تفسیر آیه همخوانی دارد.

علامه طباطبایی معنای لغوی را با بهره‌گیری از سیاق و شأن نزول بیان کرده است. ایشان در تفسیر آیه به روایات با این درونمایه نگریسته است؛ مانند روایت منقول از امام رضا علیه السلام.

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۴؛ جوادی آملی: تفسیر سوره فتح، نشست ۱، ۱۳۹۵.

بنابراین، گویا بهترین تفسیر برای این آیه، تفسیر علامه طباطبائی است.

عفو و عتاب پیامبر ﷺ

در روند جنگ تبوک، گروهی پیش پیامبر ﷺ آمدند و با بیان عذرهای گوناگون، اجازه خواستند تا آنها را از شرکت در میدان جنگ تبوک برکنار دارد. آن حضرت هم به آنان اجازه داد. خداوند در این آیه می‌فرماید:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾^۱

تقریر شبهه

شبهه‌ای در این آیه است: جمله ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ﴾ نشان می‌دهد که خداوند آشکارا به پیامبر ﷺ وعده عفو داده است. عفو و مغفرت خداوند در برابر معصیت است؛ پس پیامبر ﷺ خطا کرده است. هم‌چنین جمله ﴿لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ برای توبیخ آن حضرت است که خودش سرچشمه پندار عدم عصمت می‌شود.

بررسی مفهوم واژه «عفو» در لغت و اصطلاح

برای زدودن تشابه آیه، شایسته است که در آغاز، واژه‌شناسی دقیق آیه انجام شود تا بدانیم که واژه به کار رفته در آیه که سبب تشابه شده است، آیا همان معنای اصطلاحی واژه است یا نه.

۱. «خدا تو را بخشود. چرا به آن (منافق) آن رخصت را دادی، تا آنکه کسانی که راست می‌گویند برایت آشکار شوند و دروغگویان را بشناسی؟!» (الفتح: ۲).

معنای لغوی و اصطلاحی «عفو»

«عفو» به معنای گذشت و بخشودن گناه است.^۱ راغب می‌گوید: «عفو به معنای قصد گرفتن چیزی است؛ بنابراین می‌گویند: "عفاه و اعتفاه"؛ قصد گرفتن هرچه را کرد که پیش اوست.»

هم‌چنین ایشان عفو از ذنب را قصد ازاله گناه دانسته است. از دیدگاه او، تفسیر «عفی الله عنک»، «قصد الله ازالة الذنب عنک» است.^۲ قرشی می‌گوید: «معنای ساده عفو، همان گذشت و بخشودن و نادیده گرفتن است؛ مانند «والكاظمين الغیظ والعافين عن الناس»^۳ و چون پیوسته در قرآن با عن متعدي شده است، بی‌گمان باید آن را گذشت و چشم پوشی معنا کرد.^۴»

فراهِیدی نیز معنای عفو را واگذارن انسانی می‌داند که مستوجب عقوبت است.^۵

عفو در اصطلاح به معنای خودداری از مؤاخذه و مجازات مجرم است. امام صادق علیه السلام درباره عفو می‌فرماید:

عفو کردن و از تقصیر گذشتن با وجود قدرت و انتقام، راه و رسم پیامبران و متقیان است. معنای عفو آن است که هرگاه از کسی جرمی و تقصیری در حق تو رخ داد، در پی آن نروی و به اونگویی و پاک از یاد ببری و نیکی را به او بیش از پیش کنی.^۶

۱. قرشی: قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۹.

۲. راغب اصفهانی: مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۵۷۴.

۳. آل عمران: ۱۳۴.

۴. قرشی: قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۹.

۵. فراهِیدی: العین، ج ۲، ص ۲۵۸.

۶. گیلانی: ترجمه مصباح الشریعة، ج ۱، ص ۳۷۴.

دیدگاه گروهی از مفسران شیعه و اهل سنت

مراد از ﴿عَفَى اللَّهُ عَنْكَ﴾ **خطا و تخلف**

گروهی از مفسران، از پیامبر ﷺ تعبیر نابِه جا کرده اند؛ زیرا معتقدند که عفو، جز پس از گناه بی معناست. زمخشری نویسنده تفسیر کشاف با پذیرش خطای پیامبر ﷺ در اذن دادن به منافقان، در تفسیر خود چنین بیان کرده است:

﴿عَفَى اللَّهُ عَنْكَ﴾ کنایه از جنایت است؛ زیرا عفو برای آن می آید. معنای عبارت این است: خطا کردی و کار درستی انجام ندادی. و ﴿لَمْ أَذْنَبْ لَهُمْ﴾ شرح رخدادی است که بخشایش به دلیل آن انجام شده است؛ یعنی تو را چه شده است که وقتی از تو اجازه خواستند و بهانه جستند، به آنان اجازه دادی که به جهاد نروند و چرا در این کار درنگ نکردی؟ ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ﴾ یعنی تا بر تو معلوم شود که چه کسی در عذری که می آورد راست می گوید، و چه کسی دروغ می گوید!

هم چنین روایتی از قتاده و عمرو بن میمون در ذیل این آیه آورده شده است که «رسول خدا ﷺ دو کار را انجام داد که به آن فرمان نیافته بود: یکی آنکه به منافقان اجازه داد تا به جنگ نروند؛ و دیگری آنکه اسیر گرفت. خدای متعال در هر دو این ها، به آن بزرگوار عتاب کرد»^۱.

۱. زمخشری: الکشاف، ج ۲، ص ۲۷۴.

جبائی، اذن پیامبر به منافقان را قبیح دانسته می‌گوید: «گناهی صغیره است؛ زیرا در کار مباح گفته نمی‌شود که چرا این کار را انجام دادی؟»^۱

مراد از «عفی الله عنك»، ترک اولی

گروهی از مفسران، مراد از «عفی الله عنك» در این آیه را ترک اولی دانسته‌اند و باور دارند که عفو، هم درباره گذشت از گناه، و هم درباره ترک اولی به کار می‌رود و در این آیه مراد از عفو، عفو از ترک اولی است.^۲ نویسندۀ المنار، ترک اولی را از آن حضرت می‌داند. او می‌گوید: «این عتاب لطیفی است از سوی خداوند سبحان به حبیبش محمد ﷺ از برای ترک اولایی که انجام داده‌است و بهتر بود که تا زمان روشن شدن حال منافقان در اجازه دادن شتاب نمی‌کرد.»

هم‌چنین ایشان درباره این آیه چنین گفته‌است: «اذن پیامبر ﷺ از روی اجتهاد خودش بود؛ زیرا پیش از آن از سوی خداوند به او وحی نشده بود. بنابراین، سرزدن خطا از ایشان جایز است.»^۳

فخر رازی نیز این عمل را ترک اولی و اکمل می‌داند و باور دارد که پیامبر ﷺ در اذن با منافقان اجتهاد انجام داده‌است و اگر گفته شود که خداوند به دلیل «لم أذن» به اجتهاد حکم اولیه انجام نداده‌است،

۱. زمخشری: الکشاف، ج ۲، ص ۲۷۴؛ طبری: جامع البیان، ج ۱۰، ص ۱۰۰؛ سیوطی: الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۳، ص ۲۴۷؛ ابن جوزی: زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۴۷؛ تعلبی: الکشف البیان المعروف تفسیر التعلبی، ج ۵، ص ۵۰؛ طبرسی: مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۰۳؛ خازن: تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۳۶۷؛ قرطبی: الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۱۵۴؛ نسفی: تفسیر النفسی، مدارک التنزیل و حقایق التأویل، ج ۲، ص ۱۸۵؛ طبرسی: ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۱۰۳.
۲. آلوسی: روح المعانی، ج ۵، ص ۲۹۸؛ قشیری: لطائف الإشارات، ج ۲، ص ۳۰؛ طوسی: التبیان، ج ۵، ص ۲۲۷؛ علم الهدی: تفسیر الشریف المسمی بنفائس التأویل، ج ۲، ص ۴۰۶.
۳. محمد رشید رضا: تفسیر القرآن الحکیم، ج ۱۰، ص ۴۶۴.

پاسخ این است که خداوند او را از مطلق اذن منع نکرد، بلکه پس از تبیین صدق و کذب آن‌ها منع کرد. بهترین بود که درنگ کند تا وحی نازل شود و نص آشکار گردد. بنابراین، خطایی در اجتهاد بوده است و زیر ضابطه «من اجتهد فأخطأ فله أجر واحد» جای می‌گیرد.^۱

مراد از «عفی الله عنك» دعا و تکریم

گروهی از مفسران، جمله «عفی الله عنك» را دعا به جان پیامبر ﷺ می‌دانند^۲ و می‌گویند: «عادت مردم عرب است که به عفو و رحمت و مغفرت بدون وقوع خطایی دعا کنند؛ مانند کسی که تشنه را آب دهد و در پاسخ می‌گویند: «غفر الله لك». یا در پاسخ عاطس (عطسه زننده) می‌گویند: «یرحمك الله».^۳

علم الهدی نیز در این باره می‌نویسد:

عبارت «عفی الله عنك» نمی‌تواند مقتضی انجام یافتن گناهی یا آمرزش عقوبت و تنبیهی باشد، بلکه مراد از آن، شاید بزرگداشت پیامبر و نرمی خطاب بوده باشد؛ چون ما نیز در هنگام خطاب و بدون اینکه قصد توبیخ و تنبیهی داشته باشیم می‌گوییم «أرأیت رَحِمَك اللهُ و غفر الله لك»؛ خدایت رحمت کند و تورا بیامزد، آیا دیدی؟ در حالی که قصد گوینده گذشت از گناه نبوده است،

۱. فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۵۹.

۲. طباطبائی: المیزان، ج ۹، ص ۳۸۱؛ ابوالفتوح رازی: روض الجنان و روح الجنان، ج ۹، ص ۲۵۸.

۳. کاشفی: تفسیر حسینی (مواهب علیه)، ج ۱، ص ۴۱۱؛ کاشانی: منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۴، ص ۲۷۴؛ ابوالفتوح رازی: روض الجنان و روح الجنان، ج ۹، ص ۲۵۸؛ نظام الاعرج: غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۳، ص ۴۷۵.

بلکه گاهی پندار گناه را هم از مخاطبش ندارد. در این نمونه ها، گفتن سخن با این روش، فقط تعظیم و تکریم مخاطب است.^۱ هم چنین ابن عطیه می گوید: «خداوند از روی اکرام و بزرگداشت پیامبر ﷺ، در این آیه، ذکر عفو را بر عتاب مقدم داشت.^۲»

مراد از «عفی الله عنک» از باب «إِيَّاكَ اعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَه» گروهی دیگر از مفسران باور دارند که این آیه گرچه در ظاهر خطاب به پیامبر ﷺ است، اما مراد از این خطاب، امت ایشان است.^۳ نویسندۀ تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادۀ درباره «إِيَّاكَ اعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَه» می نویسد:

این گفتار از لطیف ترین راه های مخاطبۀ بزرگان است؛ این چنین که به نزدیکان شان عتاب و سرزنش می کند و مرادشان چیزی جز آن هاست، از باب کنایه و اسقاط آن، به جز شأنیت مخاطبه و مشافهه، و پیش از توبیخ و عتاب، به عفو آغاز کرد تا لطفی به او شده باشد.^۴

شیخ طبرسی در کتاب احتجاج می نویسد:

حضرت رضا علیه السلام در پاسخ به مأمون عباسی درباره آیه «عفی الله...» فرمود: نزول آن از باب «إِيَّاكَ اعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَه» است؛ یعنی «من تو را می گویم؛ وای همسایه، توبش نو». خداوند به پیامبر ﷺ فرمود، ولی اراده امت آن حضرت کرد.^۵

۱. علم الهدی (سید مرتضی): تفسیر الشریف المسمی بنفائس التأویل، ج ۲، ص ۴۰۵.
۲. ابن عطیه: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۳، ص ۳۸.
۳. طباطبائی: المیزان، ج ۹، ص ۲۸۵؛ فیض کاشانی: الأصفی، ج ۱، ص ۴۶۸.
۴. سلطانعلی شاه: بیان السعادة فی مقامات العبادۀ، ج ۱۰، ص ۱۶۳.
۵. طبرسی: الإحتجاج علی اهل اللجاج للطبرسی، ج ۴، ص ۱۳۵؛ بحرانی: البرهان، ج ۲،

برخی از روایات تفسیری شیعه و اهل سنت ذیل آیه

ذیل این آیه روایاتی آورده شده است: دو روایت از تفسیر البرهان بحرانی و دو روایت هم از تفسیر در المنثور سیوطی که در زیر می خوانیم.

برخی از روایات تفسیری شیعه در ذیل آیه

ابن بابویه به سند خود از علی بن محمد بن جهم روایت کرده است که گفت: «من به مجلس مأمون آمدم. علی بن موسی ع نیز در آنجا بودند. مأمون روبه آن حضرت نمود و گفت: "یا بن رسول الله، آیا نظر شما این نیست که انبیا معصوم اند؟" حضرت فرمودند: "بلی". مأمون سخنش را با پرسش هایی چنین پی گرفت: "ای ابا الحسن، پس آیه 'خداوند تو را بخشد!' چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! چه معنایی دارد؟" حضرت رضا ع فرمود: "این از قبیل مثل معروف 'به تومی گویم؛ دیوار، توبشنو' است، خدای متعال در این آیه روی سخنش با پیامبر است؛ ولی مرادش امت اوست. و نیز آیه 'اگر شرک بورزی عملت بی اجر می شود و بی گمان از زیانکاران خواهی شد' و هم چنین آیه 'اگر نبود که ثابت قدم کرده بودیم، چیزی نمی ماند که تو هم مقدار کمی متمایل به ایشان می شدی' ^{۱۲}. مأمون گفت: "درست فرمودی یا بن رسول الله." ^۳»

ص ۷۸۸؛ شاه عبدالعظیمی: تفسیر اثنی عشری، ج ۵، ص ۱۰۴؛ فیض کاشانی: تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۴۵؛ شریف لاهیجی: تفسیر شریف لاهیجی، ج ۲، ص ۲۷۰؛ جزایری: عقود المرجان، ج ۲، ص ۳۱۲؛ حویزی: نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۲۴؛ قمی مشهدی: کنز الدقائق و بحر الرغائب، ج ۵، ص ۴۶۷.

۱. الزمر: ۶۵.

۲. الإسراء: ۷۴.

۳. «حدَّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي، قال: حدثني أبي، عن حمدان بن سليمان

علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام چنین آورده است: «حضرت، ذیل آیه "خداوند تو را بخشود! چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! " فرمود: تا کسانی که عذر داشتند و کسانی که بدون عذر ترک کردند، از هم شناخته شوند.»^۱

روایات تفسیری اهل سنت در ذیل آیه

سیوطی در تفسیر در المنثور روایتی را از قتاده و عمرو بن میمون چنین نقل می‌کند: «دو کار را رسول خدا ﷺ انجام داد که به آن گماشته نشده بود: یکی اجازه‌ای که در این پیشامد به منافقان داد؛ و دیگری فدیہ گرفتن برای اسیران. خداوند نیز از برای این دو، او را سرزنش کرد.»^۲ هم چنین روایتی را از مجاهد چنین بیان کرده است: «شما عفو

نيسابوري، عن علي بن محمد بن الجهم، قال: حضرت مجلس المؤمن وعنده الرضا علي ابن موسى عليه السلام، فقال له المؤمنون: يا ابن رسول الله، أليس من قولك إن الأنبياء معصومون؟ قال: بلى. فقال له المؤمنون فيما سأله: يا أبا الحسن، فأخبرني عن قول الله تعالى: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ قال الرضا عليه السلام: هذا مما نزل بإيائك أغني وأسمعي يا جارة، خاطب الله تعالى بذلك نبيه ﷺ وأراد به أمته، وكذلك قوله ﷻ: لئن أشركت ليحبطن عملك ولتكونن من الخاسرين. وقوله تعالى: ﴿وَلَوْلَا أُنْثِثْنَا لَقَدْ كُذِّتَ تَرَكُنَّ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ قال: صدقت، يا ابن رسول الله (ابن بابويه: عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۸۰؛ بحرانی: البرهان، ج ۲، ص ۷۸۸).

۱. علي بن إبراهيم: وفي رواية أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام، في قوله تعالى: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾ يقول: «تعرف أهل العذر والذين جلسوا بغير عذر» (قمي: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۳؛ بحرانی: البرهان، ج ۲، ص ۷۸۸).

۲. «أخرج عبد الرزاق في المصنف وابن جرير عن عمرو بن میمون الأودي رضی الله عنه قال: «اثننا فعملهما رسول الله ﷺ لم يؤمر فيهما بشيء اذنه للمنافقين واخذه من الأسارى فانزل الله عفا الله عنك لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ الآية» (سیوطی: الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، ج ۳، ص ۲۴۷).

بهتر از این شنیده‌اید که خداوند پیش از آنکه پیامبر ﷺ را عتاب کند، آیه را با عفوایشان آغاز می‌کند؟^۱

نقد و بررسی

در این آیه شریف، گروهی از مفسران اهل سنت، مصونیت محکمی برای پیامبر اکرم ﷺ نمی‌بینند. اینها گناه و ذنب را بر پیامبر ﷺ جایز می‌دانند و پیامبر ﷺ را از خطا و اشتباه مصون نمی‌دانند. یکی از نکته‌هایی که به آن گواهی می‌کنند این است: خدا آشکارا می‌گوید «عَفَى اللَّهُ عَنْكَ»؛ خداوند تورا عفو می‌کند. پس، پیامبر ﷺ به معصیت دچار شده است، چون عفو خداوندی در برابر گناه و معصیت است. اینها روی همین واژه عفو در «عَفَى اللَّهُ عَنْكَ» انگشت گذاشته‌اند و می‌گویند که عفو، ضد معصیت است. هم چنین می‌گویند: جمله «لَمْ أَذَنْتَ لَهُمْ»؛ سوئے عتاب دارد که «چرا چنین کردی؟!»؛ یعنی نباید چنین می‌کردی. اینها خواسته‌اند که از این دو جمله در آیه شریفه، گونه‌ای لغزش را در شأن پیامبر اکرم ﷺ آشکار کنند.

ایشان فقط به ظاهرایه تمسک کرده و آن را چنان تفسیر کرده‌اند که عصمت پیامبر ﷺ خدشه دار شود؛ ولی اگر به آیات پیشین و پسین می‌نگریستند و سیاق آیه را در نظر می‌گرفتند، به درستی می‌دانستند که هرگز معنای عتاب نمی‌دهد.

گروهی از مفسران — مانند زمخشری — آیه «عَفَى اللَّهُ عَنْكَ» را درباره

۱. «وَأَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَأَبُو الشَّيْخِ عَنْ مَوْقِفِ الْعَجَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «سَمِعْتُمْ بِمَعَابَةِ أَحْسَنَ مِنْ هَذَا بِدَأْ بِالعَفْوِ قَبْلَ المَعَابَةِ فَقَالَ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنْتُ لَهُمْ» (سیوطی: الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، ج ۳، ص ۲۴۷).

صدور گناه از پیامبر ﷺ می‌دانند؛ با این پندار که عفو، جز پس از گناه معنا ندارد. این استدلال مردود است.^۱ و نیز سخن جبائی که آن را گناهی صغیره می‌داند و باور دارد که در کار مباح گفته نمی‌شود که چرا این کار را انجام دادی؟ این، حرف درستی نیست؛ زیرا وقتی انسان کسی را ببیند که کار بهتری را کنار گذاشته و به کار نیکی پرداخته است، او را عتاب می‌کند که چرا این کار را می‌کنی، و آن کار را نکردی که بهتر بود.^۲

هم چنین با نگرش به آیه «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ»^۳، خارج نشدن منافقان و تخلف‌شان از جهاد، اولاً و اصلح است؛ و نیز اگر هم پیامبر ﷺ اجازه نمی‌داد که منافقان به جهاد بروند، در گذشته کفر و نفاق آنان برای ایشان آشکار شده بود. اینکه اجازه دادن پیامبر ﷺ از روی اجتهادشان بوده است، درست نیست؛ زیرا بر پایه آیه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۴، سخنان پیامبر ﷺ از روی هوای نفس نیست و به رأی چیزی نمی‌گوید، بلکه هرچه در این باره می‌گوید، وحی است از سوی خدای متعال.^۵ هم چنین از چه رو می‌گویند که از روی اجتهاد خودش اذن داده است؟! در جایی که خداوند در سوره نور، آیه «إِذَا أَسَأَدْنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذْنُ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۹، ص ۲۸۶.

۲. همان؛ طبرسی: مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۲.

۳. «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا وُضِعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (التوبة: ۴۷).

۴. النجم: ۳-۴.

۵. طباطبایی: المیزان، ج ۱۹، ص ۴۲.

غُفُورٌ رَحِيمٌ»^۱ اختیار اذن را به پیامبر ﷺ داده بود و ایشان روا بود که از سوی خدا به سربازانش اذن دهد.^۲

در سوره انفال^۳ هم، عتاب درباره پیامبر ﷺ درست نیست؛ زیرا هیچ پیامبری نباید اسیر داشته باشد و در هیچ آیه و روایتی هم نیامده است که پیامبر ﷺ به لشکریانش دستور داده باشد که اسیر بگیرند، بلکه از روایات داستان بدر چنین برمی آید که وقتی پیامبر ﷺ به کشتن چند اسیر دستور می دهد، مردم می ترسند که مبادا آن حضرت بخواهد همه اسیران را بکشد! بنابراین، فدیہ گرفتن را برای تقویت سازوکار مالی سپاه، برضد دشمن پیشنهاد می دهند. خداوند هم به همین پیشنهاد دهندگان عتاب می کند و می فرماید: «تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ»^۴. این خود بهترین گواه است که فقط به مؤمنان عتاب شده است، نه به آن حضرت، و نه به آن جناب و مؤمنان؛ و بهترین گواه است بر اینکه بیشتر روایاتی که عتاب را درباره آن جناب دانسته است، ساختگی و از نیرنگ های دشمنان اسلام است.^۵

۱. «إِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (النور: ۶۲)؛ اگر برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کدام شان که خواستی اجازه بده، و برای آنان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و رحیم است.

۲. جوادی عاملی: دروس تفسیر آیه ۶۲ سوره نور.

۳. «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (الانفال: ۶۷)؛ هیچ پیامبری را نسزد و نشاید که [پیش از جنگ و پیروزی بردشمن] اسیران جنگی بگیرد، تا زمانی که [دشمن را به خوبی] در زمین از قدرت و توان بیندازد [و موقعیت دین و مؤمنان در جهان پایدار گردد، آنگاه اسیر بگیرد. شما ای یاران پیامبر!] متاع ناچیز و ناپایدار دنیا را می خواهید، و خدا [برای شما] آخرت را می خواهد. و خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

۴. الانفال: ۶۷.

۵. طباطبایی: المیزان، ج ۹، ص ۲۸۹.

در روایات اهل سنت چنین آمده است: «إِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ»^۱ و پس از آیه «عَفَى اللَّهُ عَنْكَ» آمده است^۲ که درست نیست؛ زیرا آیه «إِذَا اسْتَأْذَنُوكَ» پیش از رخداد تبوک نازل شده، و این رویداد در پایان هجرت پیامبر ﷺ و پس از فتح مکه رخ نموده است.

تفسیر مختار

گویا بهترین تفسیر درباره این آیه، از علامه طباطبایی و نیز کسانی است که با ایشان هم‌رای‌اند. علامه با نگرش به سیاق آیه^۳ و روایتی از عیون أخبار الرضا به تفسیر آن پرداخته است. او باور دارد که جمله «عَفَى اللَّهُ عَنْكَ»، دعاییه و دعا به جان پیامبر ﷺ است. ایشان می‌افزاید:

آیات ۴۶-۴۷ از سوره توبه، می‌خواهد بگوید که نفاق و دروغ‌گویی خلافکاران آشکار است و با آزمونی اندک خود را رسوا می‌کنند. شایسته این مقام این است که به مخاطب، خطاب و عتاب و سرزنش کند. این، یکی از آداب کلام است که مراد از آن، فقط و فقط، بیان روشن نکته است و بیش از این را افاده نمی‌کند؛ درست مانند مثل معروف «در، به تومی‌گویم؛ دیوار، تو بشنو!» که معنای مطابقی‌اش مراد نیست.^۴

۱. «إِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (النور: ۶۲)؛ اگر برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کدام شان که خواستی اجازه بده و برای آنان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و رحیم است.

۲. سیوطی: الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۳، ص ۲۴۷.

۳. «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ، لَوْ خَرَجُوا فِئَكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا وُضِعُوا لِئَلَّا تُبَغُّوكُمُ الْفِتْنَةُ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (التوبة: ۴۶-۴۷).

۴. طباطبایی: المیزان، ج ۹، ص ۲۸۵.

القای شیطان در آرزوی پیامبر ﷺ

در ذیل آیات شریفه نوزدهم و بیستم در سوره نجم، داستانی واهی و دروغین در منابع پرشمار اهل سنت دیده شده است با نام «افسانه غرائق». بسیاری از بزرگان اهل سنت در ذیل این آیه شریف، نکته‌هایی را به دروغ به ساحت مقدس پیامبر اسلام ﷺ نسبت داده‌اند. بخش‌هایی از کتاب آیات شیطانی، نوشته سلمان رشدی، با استناد به این افسانه خیالی تدوین شده است. برپایه این افسانه، شیطان با دستبرد در وحی الهی، گفته‌های شرک‌آمیز را در چارچوب آیات الهی به رسول خدا القا می‌کرد و آن حضرت نیز ناآگاه از این نیرنگ شیطان، می‌پنداشتند که این جمله هم وحی الهی است و بر مردم تلاوت می‌کردند؛ تا اینکه جبرئیل او را از این فتنه شیطانی آگاه و به حقیقت امر رهنمون کرده است.

آنها برای گواه سخن خود، به آیه ۵۲ از سوره حج استناد کرده‌اند که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱

تقریر شبهه

مشرکان این شبهه را در ذیل آیه آورده‌اند: شیطان در تلاوت و قرائت

۱. «و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌کرد، شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌کرد، سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت. و خدا دانای حکیم است» (الحج: ۵۲).

کلام الهی از زبان پیامبران، دست می برد و نکته های نادرستی را بر زبان آنان روان می کرد، و سپس خدا آن ها را می زدود؛ چنان که این کار را درباره پیامبر اسلام ﷺ نیز انجام داد و هنگامی که او آیات ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾^۱ را تلاوت کرد، دو جمله «تلك الغرائق العلى وان شفاعتهن لترتجى»^۲ را مانند کلام الهی بر زبان پیامبر ﷺ القا کرد و پیامبر ﷺ نیز در آن زمان درنیافت؛ تا اینکه جبرئیل، شیطانی بودن آن ها را به آن حضرت یادآوری کرد.

مفهوم شناسی «تمنی»

برای تبیین مراد این آیات و زدودن تشابه آن ها، واژه های کلیدی این آیه باید بررسی شود که برجسته ترین آن ها، واژه «تمنی» و «أمنیه» است. ریشه واژه «تمنی» به ماده «منی» — به فتح میم و سکون نون — بازمی گردد و در لغت به معنای تقدیر و اندازه گیری است. اگر نطفه انسان و حیوانات را «منی» می گویند، چون صورت بندی با آن انجام می شود. مرگ را هم که منیه می گویند، از همین ماده است. «تمنی» به معنای آرزو کردن است؛ زیرا آرزو شده، در ذهن انسان اندازه گیری و مصور می شود. در آیه ﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمْنُونَ الْوَيْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ﴾^۳ تمنی به معنای آرزو کردن است.

۱. «و آیا آگاه شدید از (بت های) لات و عزی، و منات (بت) دیگری که سومین است؟» (النجم: ۱۹-۲۰).

۲. غرائق، جمع غرنوق یا غرنیق است. غرنوق به معنای مرغ آبی است که گردن بلندی دارد و سپید یا سیاه رنگ است، و به معنای جوان سپید زیباروی نیز به کار رفته است.

۳. این ها جوانان زیبا یا پرنده گان بلند مرتبه اند و به شفاعت آن ها امیدواریم.

۴. «و شما مرگ را پیش از آنکه با آن روبه رو شوید، سخت آرزو می کردید. پس، آن را دیدید» (البقرة: ۱۴۳).

ایشان درباره معنای اُمْنیه می‌گوید: «اُمْنیه نیز به معنای آرزوست و در آیه ۵۲ از سوره حج، به معنای آرزوی بیرونی پیامبر ﷺ آمده که همان عملی کردن نقشه‌های توحید است.^۱ گاهی خیال‌های خامی در ذهن است — مانند حسابگری‌هایی که مقدمات آن آماده نیست — که به آن تمنی می‌گویند؛ ولی هنگامی که انگیزه آرزو سنجیده باشد، به آن اُمْنیه می‌گویند. اُمْنیه در خیالات نیکو و در ترسیم‌های ذهنی پسندیده انجام می‌شود.

راغب، تمنی را تقدیر چیزی در نفس و تصویر آن در ذهن دانسته است که از کمال و تخمین سرچشمه می‌گیرد. باید گفت که او، بیشتر آرزوها را پنداری می‌داند که حقیقتی برای آن نیست. هم‌چنین درباره معنای اُمْنیه می‌گوید: «صورتی است که از آرزوی چیزی در نفس انسان پدید می‌آید.^۲»

واژه تمنی گاهی به معنای قرائت و تلاوت می‌آید؛ مانند «تمنی کتاب الله»؛ کتاب را تلاوت کردم.^۳

هم‌چنین مقاتل باور دارد که «تمنی» به معنای سخن گفتن است و مراد از اُمْنیه پیامبر ﷺ، سخن آن حضرت است. در آیه ۷۸ از سوره بقره چنین می‌خوانیم:

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي﴾^۴

۱. قرشی: قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲.

۲. راغب اصفهانی: مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۷۸۰.

۳. فراهیدی: کتاب العين، ج ۸، ص ۳۸۹؛ فراء: معانی القرآن، ج ۲، ص ۲۲۹.

۴. «ویرخی از آن (یهودیان)، درس ناخواندگانی‌اند که کتاب (خدا) را جز آرزوهایی نمی‌دانند» (البقرة: ۷۸)؛ (مقاتل بن سلیمان: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۱۳۲).

خداوند در این آیه، گروهی از یهودیان را با اینکه اهل کتاب اند، اُمی (بی سواد) معرفی می کند و می فرماید: «اینها هیچ چیز از کتاب نمی دانند، جز خواندن و تلاوت کردن.»

علامه طباطبایی درباره معنای تمنی و اُمّیه چنین بیان می کند:
 تمنی به معنای این است که آدمی آنچه را که آرزو دارد و دوستش می دارد، موجود و محقق فرض کند؛ چه ممکن باشد یا ممکن نباشد. و آن صورت خیالی که تصورش را می کند و از تصور آن لذت می برد، آن را اُمّیه (آرزو) می گویند.^۱

دیدگاه گروهی از مفسران شیعه و اهل سنت

چند تن از مفسران اهل سنت، روایاتی را درباره این داستان آورده اند و درباره درستی آن سکوت کرده اند و گاهی درصدد توجیه آن برآمده اند. طبری از نخستین کسانی است که این داستان ساختگی را با نقل های گوناگون در تفسیر خود آورده است. بیشتر تفاسیر شیعه و اهل سنت، به افسانه غرائیق — که طبری آورده است — اشاره کرده اند، ولی آن را در دسته اسرائیلیات دانسته و رد کرده اند.

دیدگاه های برگرفته از اسرائیلیات

دیدگاه نخست ـ قائل «تلك الغرائق العلی وان شفاعتهن لترتجی» پیامبر ﷺ

۱. گروهی از مفسران اهل سنت بر آن اند که «تلك الغرائق...» بر زبان پیامبر ﷺ روان شده است. طبری از محمد بن قیس و محمد بن کعب

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۰.

قرظی چنین نقل کرده است:

رسول خدا ﷺ در میان انبوهی از قریش نشسته بود. ایشان در آن روز آرزو می کرد که از سوی خداوند چیزی نیاید که سبب دوری قومش از او شود. پس، خداوند این آیات را بر او فرستاد. پیامبر ﷺ آن را هم چنان قرائت کرد تا به آیه «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ»^۱ رسید. در این هنگام، شیطان این دو جمله را بر زبان پیامبر ﷺ روان کرد: «تلك الغرائق العلی، وان شفاعتهن لترتجی.» پیامبر ﷺ این دو جمله را بر زبان آورد و سوره را تا پایان خواند و در پایان سوره، سجده کرد و همه قوم نیز با او سجده کردند. ولید بن مغیره که پیر بود و نمی توانست سجده کند، مشتی از خاک برداشت و به سوی پیشانی خود برد و به آن سجده کرد. همگی از آنچه خوانده شده بود خشنود شدند و گفتند: «ما می دانیم که خداوند زنده می کند و می میراند. اوست که می آفریند و روزی می دهد؛ اما خدایان ما هم نزد او برای ما شفاعت می کنند. اکنون که برای خدایان ما هم سهمی قرار دادی، بنابراین ما با شما مییم.» شب هنگام جبرئیل به پیش پیامبر ﷺ آمد و همه سوره را بر پیامبر ﷺ خواند و هنگامی که به دو عبارتی که شیطان به او القا کرده بود رسید، گفت: «من این ها را نیاورده بودم!» رسول خدا ﷺ فرمود: «پس به خدا افترا بسته ام و آنچه را گفته ام که نگفته بودم؟!»

۱. «وآیا آگاه شدید از (بت های) لات و عزی، و منات (بت) دیگری که سومین است؟» (النجم: ۱۹-۲۰).

آنگاه خداوند این آیه را برای پیامبر ﷺ فرستاد:

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَیْكَ لَتَفْتَرِیَ عَلَیْنَا غَیْرَهُ وَإِذَا لَا تَخْذُوكَ حَلِیلاً﴾^۱

پیامبر ﷺ پس از آن، همواره اندوهگین بود تا آنکه خداوند آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِیٍّ﴾ را فرستاد. زمانی که خبر این داستان به مهاجران در حبشه رسید، پنداشتند که همه مردم مکه اسلام آورده‌اند. پس به سوی خویشان خود بازگشتند و گفتند: «آنها در نزد ما محبوب‌ترند.» و چون به مکه رسیدند، باخبر شدند هنگامی که خداوند القائنات شیطان را نسخ کرد، مشرکان نیز به شیوه پیشین بازگشته‌اند.^۲

طبری از زبان ابوالعالیه چنین آورده‌است:

قریشی‌ها به پیامبر ﷺ گفتند: «همنشینان تو اکنون بردگان فلان قبیله یا موالیان فلان قبیله‌اند. اگر چیزی درباره خدایان ما بگویی، با تو همنشین می‌شویم و زمانی که اشراف عرب نزد تو آمدند و دیدند که همنشینان تو اشراف قومت‌اند، به تو علاقه‌مندتر می‌شوند.» در نتیجه این پیشنهاد، شیطان به دل او القا کرد.

وقتی آیه ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾^۳ نازل شد، شیطان چنین بر زبان او روان کرد که «تلك الغرائق العلی، وان

۱. «وهمانا نزدیک بود که در آنچه به تو وحی کرده‌ایم، تو را متزلزل کنند که غیر آن را به ما منسوب داری که در آن صورت تو را به دوستی می‌گرفتند» (الإسراء: ۷۳).

۲. طبری: جامع البیان، ج ۱۷، ص ۱۳۱؛ ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۲۵۰۲؛ سیوطی: الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، ج ۴، ص ۳۶۷.

۳. «وآیا خبر یافتید از (بت‌های) لات و عزی، و منات (بت دیگری که سومین است؟» (النجم: ۱۹-۲۰).

شفاعتهم لترتجى مثلهنّ لا ينسى». زمانی که پیامبر ﷺ از آن فارغ شد، به سجده افتاد و مسلمانان و مشرکان هم به همراه او سجده کردند. آنگاه که دریافت جملات را شیطان برزانش روان کرد، این پیشامد برایش سخت آمد و خداوند این آیه را فروفرستاد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ»^۱. هم چنین طبری از ابی العالیة روایتی دیگر را آورده است:

قریش به پیامبر ﷺ گفتند: «همنشینان توفقیان، تنگدستان و بیچارگان اند. پس، اگر ما را به نیکی یاد کنی، بی گمان همنشین تومی شویم و مردم هم از هرسوبه تورو می آورند.» پیامبر ﷺ سوره نجم را خواند. چون به آیه «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» رسید، شیطان به زبان او القا کرد که «وَهِيَ الْغَرَانِقَةُ الْعُلَىٰ وَشَفَاعَتُهُنَّ تُرْتَجَىٰ». در اینجا آن که پیر بود و نمی توانست سجده کند را سعید بن عاص معرفی کرده است.^۲ طبری نیز از سعید بن جبیر چنین بازگو کرده است:

چون آیه «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ» آمد، پیامبر ﷺ آن را خواند. آنگاه گفت: «تلك الغرائقُ العُلَىٰ وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ تُرْتَجَىٰ».^۳

هم چنین از زبان ابن عباس چنین آورده است:

هنگامی که پیامبر ﷺ نماز می خواند، داستان خدایان عرب بر او نازل شد. او آغاز کرد به خواندن آن. کفار شنیدند و گفتند: بی گمان ما شنیدیم خدایان ما را به نیکی یاد می کند! آنگاه

۱. طبری: جامع البیان، ج ۱۷، ص ۱۳۲.

۲. همان: ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۲۵۰۲.

۳. طبری: جامع البیان، ج ۱۷، ص ۱۳۳.

نزدیکش رفتند و او می خواند: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ». در این وقت، شیطان القا کرد: «إِنَّ تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعَلَىٰ مِنْهَا الشَّفَاعَةُ تُرْتَجَىٰ». پس جبرئیل آمد و آن را نسخ کرد. سپس برای او آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» را آورد.^۱

۲. گروهی از مفسران اهل سنت می گویند که پیامبر ﷺ از روی سهو و اشتباه عبارت «تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعَلَىٰ، و...» را بر زبان آورده است.

زمخشری، انگیزه نزول آیه ۵۲ از سوره حج را چنین بیان می کند:

وقتی قوم و خویش رسول خدا ﷺ از او روی گرداندند و آن حضرت را به زحمت انداختند و با او ناسازگاری کردند و در دعوتی که داشت با او همراهی نکردند، از سختی رنجی که به آن حضرت رسانده و او را آزرد و از دین او روی گردانده بودند و از روی شوقی که برای هدایت آنان داشت، همواره خود را می آزد تا مگر آنان ایمان بیاورند و آرزو می کرد آیاتی بر او نازل نشود که آنان بیش از پیش از او بیزار شوند تا این امر را برای گرایش آنان به اسلام قرار دهد و آنان را از گمراهی و ستیزشان دور کند. این آرزو همواره برآورده می شد تا زمانی که سوره «والنجم» نازل شد. او همراه با تبارش در این آرزو نشسته بود. ایشان آغاز کرد به خواندن سوره نازل شده تا اینکه به عبارت «وَمَنَاةَ الثَّالِثَةِ الْأُخْرَىٰ»^۲ رسید. شیطان با وسوسه آرزوی آن حضرت را پرننگ کرد و از روی سهو و اشتباه، عبارت «تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعَلَىٰ و...» را بر زبان آورد.^۳

۱. طبری: جامع البیان، ج ۱۷، ص ۱۳۳؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، ج ۴، ص ۳۶۶.

۲. «ومنات (بت) دیگری که سومین است» (النجم: ۲۰).

۳. زمخشری: الکشاف، ج ۳، ص ۲۶۶.

۳. گروهی دیگر از مفسران اهل سنت باور دارند که «تلك الغرائق...» در خاطر پیامبر ﷺ بوده است. بلخی در این باره می‌گوید:

شاید پیامبر ﷺ این دو جمله را از مشرکان شنیده و به خاطر سپرده است و در زمان قرائت قرآن، شیطان جمله را به خاطرش آورده است تا خواسته باشد که برزانش روان کند. ولی خداوند او را حفظ و آگاه کرد و وسوسه شیطان را نسخ کرد و آیات خود را استحکام بخشید تا پیامبر ﷺ آن‌ها را محکم و سالم از القای شیطان، قرائت فرماید.^۱

۴. گروهی از مفسران اهل سنت آورده‌اند که پیامبر ﷺ آنگاه که خواب‌آلوده بود این جمله را بر زبان آورده است. سمرقندی از قول مقاتل چنین آورده است:

پیامبر ﷺ در مکه نزدیک به مقام ابراهیم سوره نجم را می‌خواند که خواب‌آلود گشت و این عبارت را هم خواند: «تلك الغرائق...» و زمانی که از خواندن فارغ شد، به سجده افتاد. کسانی که پشت سر او بودند نیز همگی سجده کردند. در این زمان بود که آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» نازل شد.^۲

۵. در برخی از تفاسیر آمده است که پیامبر ﷺ بین خواندن آیات درنگ می‌کرد. شاه عبدالعظیمی در این باره می‌نویسد:

شرحی که در تفسیر این آیه نقل شده است چنان است که

۱. طبرسی: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۶؛ کاشانی: منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۶، ص ۱۷۰.

۲. سمرقندی: بحر العلوم، ج ۲، ص ۴۶۵؛ مقاتل بن سلیمان: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۱۳۲؛ فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۳۹؛ ابن ابی حاتم: تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۲۵۰۲.

حضرت خاتم، آیات «والنجم» را در مسجد الحرام و در میان قریش تلاوت کرد. ایشان بین تلاوت درنگ می کرد تا آنها به خوبی بیاموزند. پس به همان سان پس از تلاوت آیه ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ درنگ کرد. شیطان چون دید که مهر کفار در دل پیامبر ﷺ جا گرفته است، بر زبان او القا کرد که «تلك الغرائق...» کفار با شنیدن این کلمات شاد شدند و در پایان سوره با آن حضرت سجده کردند.^۱

هم چنین آورده اند که پیامبر ﷺ در هنگام خواندن قرآن، بین آیات درنگ می کرد و با اهل شرک سخن می گفت و باور ایشان را می زدود. هنگامی که آیه ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ را خواند، از راه انکار و ابطال به آنها فرمود: «تلك الغرائق...»؛ آیا به این اشکال و صور زیبا، امید شفاعت باید داشت؟ یعنی آنچه شما می گوئید، پنداری نادرست بیش نیست. گفتن این جمله در نماز هم مانعی نداشت؛ زیرا در آن زمان هنوز سخن گفتن در نماز نهی نشده بود.^۲

دیدگاه دوم- قائل «تلك الغرائق العلی» شیطان جنّی

گروهی از مفسران باور دارند که شاید در هنگام قرائت قرآن از زبان پیامبر ﷺ، شیطان آن دو جمله را با صدای رسا و لحن مناسب خوانده باشد، آن سان که کسانی پنداشته باشند که خواننده آن پیامبر ﷺ است و سجده کرده باشند.^۳

۱. شاه عبدالعظیمی: تفسیر اثنی عشری، ج ۹، ص ۷۷.

۲. طبرسی: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۵.

۳. همان، ص ۱۴۶.

کاشفی در تفسیر خود چنین سخنی را آورده است: «شیطانی که در تلاوت پیامبر ﷺ هنگام درنگ در پایان آیات برای تثبیت و فراگیری مردم دخالت کرد، ابیض نام داشت.^۱»

بغوی در تفسیر خود چنین نوشته است: «کسانی گفته اند که این یک آزمایش بود که خداوند، به دست شیطانی به نام ابیض انجام داد تا پیامبر ﷺ، خود و مسلمانان دیگر را بیازماید و پس از القای شیطان آن را نسخ کرد.^۲»

دیدگاه سوم - قائل «تلك الغرائق العلی...» شیطان انسی

گروهی از مفسران باور دارند آنگاه که نبی مکرم ﷺ سوره نجم را تلاوت می کرد، به جمله «وَمِنَ الثَّالِثَةِ الْآخِرَى» که رسید، مشرکان بنا به عادت خود، همه و غوغا کردند و جمله «تلك الغرائق العلی...» را بیان، و در بین گفتار پیامبر ﷺ القا کردند. کسانی که دور از آنجا بودند، آن گفتار را به گمان شان، کلام پیامبر ﷺ دانستند و شاد شدند و پس از پایان تلاوت سوره، به سجده افتادند. آنان آیه «لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ»^۳ را گواه درستی این سخن آورده اند.^۴

هم چنین کاشانی در منهج الصادقین چنین آورده است:

گویند پس از نماز و قرائت، پیامبر ﷺ درنگ کرد. یکی از

۱. کاشفی: تفسیر حسینی (مواهب علیه)، ج ۱، ص ۷۴۱.

۲. بغوی: تفسیر بغوی المسمی معالم التنزیل، ج ۳، ص ۳۴۸.

۳. «کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید و [هنگام قرائت] سخنان لهو و بیهوده [و سروصداهای بی معنا] در آن افکنید [تا کسی نشنود]! شاید که پیروز شوید» (فصلت: ۲۶).

۴. طبرسی: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۵؛ کاشانی: منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۶، ص ۱۶۹؛ فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۳۹.

مشرکان این کلمات واهیه را در میان قرائت او انداخت و در مخیلهٔ مردمان چنان نمود که آن حضرت گفته است، یا مباح بوده باشد که پیامبر ﷺ از روی انکار و استهزا و تهکم این را در نماز بگوید، و پس از آن به آیات دیگر منسوخ شده باشد.^۱

دیدگاه‌های دیگران برگرفته از اسرائیلیات

برخی می‌گویند که مراد از «غرائیق» فرشتگان است؛ چنان‌که در برخی از روایات هم آمده است. اما مشرکان پنداشتند که مراد، خدایان ایشان است.^۲

برخی دیگر گفته‌اند که جمله «تلك الغرائیق...» از قرآن و در وصف فرشتگان بود؛ اما چون مشرکان پنداشتند که دربارهٔ خدایان ایشان است، نسخ شد.^۳

مجاهد می‌نویسد:

هنگامی که وحی به تأخیر می‌افتاد، حضرت آرزو می‌کرد که وحی نازل شود، آن وقت شیطان در آرزوی او وسوسه می‌انداخت. خداوند وسوسهٔ شیطان را نسخ و او را راهنمایی کرد به چیزی که القای شیطان را زدود و باطل گردانید. «غرائیق» به فرشتگان اشاره دارد؛ یعنی آن‌ها شفعایند، نه اصنام.^۴

۱. کاشانی: منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۶، ص ۱۷۰.

۲. طبرسی: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۵؛ علم الهدی: ترجمهٔ تنزیه الانبیاء، ص ۱۸۲.

۳. طبرسی: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۵.

۴. ابوالفتوح رازی: روض الجنان وروح الجنان، ج ۱۳، ص ۳۴۷؛ امین: مخزن العرفان در علوم قرآن، ج ۸، ص ۳۷۴.

تفسیر درست آیه «کوشش شیاطین سر راه برنامه های سازنده انبیا» و نادرستی اسرائیلیات گفته شده ذیل آیه

۱. آلوسی در تفسیر کبیری می گوید:

مراد از تمنی «قرائت» است. آیه در مقام تسلی دادن به پیامبر ﷺ است. قرآن کریم از این راز پرده برمی دارد که کوشش برای باطل کردن آیات الهی، کاری همیشگی بوده است، ولی همیشه به شکست انجامیده است. معنی آیه چنین است: ما نبی و رسولی نفرستادیم مگر اینکه وقتی او آیات را تلاوت می کرد، شیطان شبهه ایجاد می کرد که کفار را با آن مسلح کند تا بتوانند با پیامبر ﷺ به جدل پردازند. قرآن کریم در آیه ۱۲۱ از سوره انعام می فرماید: «همانا شیاطین دوستان خود را وسوسه می کنند تا با شما مجادله کنند.» هم چنین در آیه ۱۱۲ از سوره انعام می فرماید: «و این چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن برگماشتیم تا برای فریب یکدیگر سخنان فریبنده القا کنند.» و مانند این ها در زمینه آیه حرمت گوشت میت^۱ رخ داد. آنگاه که پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود، گروهی گفتند: ببینید پیامبر ﷺ آنچه را خدا کشته است، حرام می داند؛ اما آنچه را که خود می کشد، حلال می داند! یا زمانی که آیه ۹۸ از سوره انبیاء خوانده شد که «درحقیقت شما و آنچه به جز خدا می پرستید، هیزم دوزخید و همه در آن می آید»؛ کسانی گفتند: «پس حضرت عیسی هم باید در آتش باشد، زیرا

۱. «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ...»؛ بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و...

گروهی او را می‌پرستیدند.» برای پاسخ به این شبهات، گاه از سوی خدای متعال آیه‌ای نازل می‌شد، و گاه خود حضرت با توفیقی که از خداوند به ایشان عطا شده بود، این شبهات را پاسخ می‌دادند.^۱

۲. علامه می‌فرماید:

اگر معنای آیه بر این پایه که «تمنی» آرزوی قلبی باشد، چنین است که ما هیچ پیامبر ﷺ و رسولی را پیش از تونفرستادیم مگر اینکه هر وقت آرزویی کرد (ورسیدن به محبوبی را که یا پیشرفت دینش بود، یا جورشدن اسباب پیشرفت آن بود و یا ایمان آوردن مردم به آن، فرض می‌کرد)، شیطان در امنیه او القا می‌کرد و در آرزویش دست می‌انداخت؛ چنین که مردم را در دین او وسوسه می‌کرد و ستمکاران را برضد او و دینش برمی‌انگیخت و بدکاران را اغوا، و از این راه آرزوی او را فاسد و کوشش او را بیهوده می‌کرد. ولی سرانجام خداوند آن دخل و تصرفات شیطانی را نسخ و زایل، و آیات خودش را حاکم می‌کند

۱. «لمراد بذلك هنا عند كثير القراء، والآية مسوقة لتسليية النبي ﷺ بأن السعي في إبطال الآيات أمر معهود وأنه لسعي مردود، والمعنى وما أرسلنا من قبلك رسولا ولا نبيا إلا وحاله أنه إذا قرأ شيئا من الآيات ألقى الشيطان الشبه والتخيلات فيما يقرؤه على أوليائه ليجادلوه بالباطل ويدوا ما جاء به كما قال تعالى: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾ (الأنعام: ۱۲۱) وقال سبحانه: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾ (الأنعام: ۱۱۲) وهذا كقولهم عند سماع قراءة الرسول ﷺ ﴿حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ﴾ (البقرة: ۱۷۳، النحل: ۱۱۵) إنه يحل ذبيح نفسه ويحرم ذبيح الله تعالى، وقولهم على ما في بعض الروايات عند سماع قراءة عليه الصلاة والسلام ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ﴾ (الوسی: روح المعانی، ج ۹، ص ۱۶۵).

و کوشش پیامبر ﷺ یا رسولش را به نتیجه می‌رساند و حق را آشکار می‌نماید. و خدا دانا و فرزانه است.

اگر معنای آن، «قرائت» و «تلاوت» باشد، چنین می‌شود: ما پیش از تو، هیچ پیامبر ﷺ و رسولی نفرستادیم مگر آنکه وقتی چیزی از آیات خدا را می‌خواند، شیطان شبهه‌هایی گمراه‌کننده به دل‌های مردم می‌افکند و ایشان را وسوسه می‌کرد تا با آن آیات مجادله، و ایمان مؤمنان را تباه کند؛ ولی خداوند آن شبهاتی را باطل می‌کرد که شیطان به کار می‌برد و پیامبرش را به رد آن‌ها یاری می‌فرمود یا آیه‌ای نازل می‌کرد تا آن را رد کند.^۱

۳. سید قطب در فی ظلال القرآن در ذیل این آیه می‌نویسد:

پیامبران خدا ﷺ آنگاه که مکلف می‌شوند تا رسالت را بردوش بگیرند و آن را به مردم برسانند، عزیزترین چیز برای ایشان این است که مردمان، پیرامون دعوت‌شان گرد آیند و پذیرای آن شوند و خیری را فهم و پیروی کنند که از سوی خدا آن را برای آنان به ارمغان آورده‌اند... ولی سدها و مانع‌ها در راه دعوت‌ها بسیار است و پیامبران ﷺ که آدمیزادند و زندگانی کوتاهی دارند، این را درمی‌یابند؛ بنابراین آرزو می‌کنند...

برای مثال، پیامبران ﷺ دوست دارند که در چیز اندکی از آرزوهایشان با ایشان همگامی و همراهی و سازگاری کنند، به امید آنکه پله‌پله آنان را به سوی عقیده و ایمان بالا ببرد. پس اندک‌اندک قوانین آیین الهی را به ایشان گفت و امیدوار بود که بعدها تربیت درست آنان به اتمام رسد و کمال یابد... آرزوهایی

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۱.

درباره نشر دعوت در سر می‌پروانند و امیدها به پیروزی دعوت می‌بندند؛ آرزوها و امیدهایی که آمیزه سرشت آدمی است... ولی از سوی دیگر، یزدان جهان می‌خواهد که دعوت برابر اصول کافی و برپایه معیارها و مقیاس‌های دقیق خویش به راه خود ادامه دهد. آنگاه هرکس که می‌خواهد ایمان آورد، و هرکس که می‌خواهد کافر شود... اهریمن در آرزوها و خواست‌های بشری، و در برخی از کارها یا سخن‌هایی که بیانگران آرزوها و خواست‌هاست، برای نیرنگ زدن به دعوت و منحرف کردن آن، از قواعد و اصول خود، و القای شبهه‌هایی پیرامون آن به دل‌ها و درون‌ها، فرصتی برای خود پیدا می‌کند... ولی یزدان جهان نمی‌گذارد که تیرنیرنگ شیطان به هدف برسد. این است که در کارهایی که انجام پذیرفته است یا در سخنانی که گفته شده است، حکم فیصله بخش و فرمان قاطعانه او را صادر می‌فرماید و پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم خویش را و امی دارد تا حکم فیصله بخش و فرمان قاطعانه او را به مردمان ابلاغ کنند، و اشتباهی را که شاید در اجتهاد خود در امر دعوت داشته‌اند، به درستی به گوش شنوندگان برسانند و حقیقت را برای ایشان روشن گردانند. همان‌سان که در برخی از کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در برخی از رویکردهای او، روی داده است. خداوند در قرآن از آن‌ها پرده برمی‌دارد و آن‌سان که باید از آن‌ها سخن می‌گوید و راه را هویدا و روشن می‌فرماید. بدین‌سان یزدان، نیرنگ شیطان را باطل، و آیات خود را محکم و استوار می‌کند.^۱

۱. سید قطب: فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۶۹۰-۶۹۰.

۴. آیت الله مکارم باور دارد که این آیه به فعالیت های شیاطین و وسوسه های آن ها در برنامه های سازنده انبیا ﷺ اشاره دارد؛ چون آن ها همیشه می خواستند که با القائات خود، این برنامه ها و تقدیرها را برهم زنند؛ اما خدا مانع از آن می شد.^۱

۵. آیت الله جوادی آملی ذیل این آیه می گوید:

گفتار بنیادین در این آیه، شبیخون و تهاجم فرهنگی است. خداوند در این آیه می فرماید: «هرپیامبری را که ما فرستادیم، هنگامی که احکام و آیات الهی را بر مردم می خواند، این ها بین تبلیغ آن پیامبر ﷺ و گوش و دل مردم فتنه گری و وسوسه و مانند آن می کنند.»

ایشان تمنی را، هم به معنای تلاوت، و هم به معنای امیدداشتن به نشر معارف و احکام و حکم الهی می داند و می گوید:

وقتی پیامبر ﷺ چنین کاری را کرد «الْقِي الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ»، نه اینکه — معاذ الله — در حوزه قلب پیامبر ﷺ راه دارد، چون آنجا معصوم و مصون — بالقول المطلق — است و هرگز آنجا راه ندارد.

هم چنین ایشان می افزاید:

شیطان این ها را در دل های پیروان شان القا می کند؛ آنها هم دست به قلم می شوند و می نویسند یا زبان دراز می کنند و می گویند. پس آیه «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ»^۲ همه این مغالطات را به شیطنت شیطان برمی گرداند. شیطان

۱. مکارم شیرازی: تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۴۱.

۲. «همانا شیاطین، دوستان خود را وسوسه می کنند تا با شما مجادله کنند» (الانعام: ۱۲۱).

هم که پیشینه شش هزار سال عبادت و حشر با فرشتگان را دارد، این‌ها را خوب بلد است و می‌تواند شبهه ایجاد کند. کار او هم شبهه و گره‌زدن است و جزء «النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»^۱ است. خداوند سبحان، هم کار او، هم کار خودش را بیان، و نیز وظیفه عالمان دین را تشریح می‌کند.

ایشان در پایان می‌افزاید: «بخش مهم فتنه شیطان در این بخش از سوره مبارکه حج، همان شبهات علمی است که عالمان دین باید آن‌ها را بزدايند.»^۲

نمایان شدن اسرائیلیات ذیل آیه در روایات تفسیری

سید هاشم بحرانی در تفسیر خود البرهان به نقل از علی بن ابراهیم قمی روایاتی را درباره این آیه بیان کرده است که در زیر می‌آید.

علی بن ابراهیم می‌گوید: اهل تسنن چنین روایت کرده‌اند که روزی پیامبر ﷺ در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود. پس از نماز در برابر گروهی از قریش، سوره والنجم را قرائت می‌فرمود تا رسیدند به این آیه: «به من خبر دهید آیا بت‌های لات و عزری... و منات که سومین آن‌هاست (دختران خدايند)؟!» شیطان این جمله را به زبان‌ش روان کرد: «فانها الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترجى.» قریش از شنیدن این جمله شاد شدند و به سجده افتادند. در بین ایشان، ولید بن مغیره بن مخزوم نیز بود. او مشتبی از سنگریزه‌ها را برداشت و بر آن سجده کرد و گفت: «محمد ﷺ به شفاعت دو بت بزرگ لات و عزری اعتراف

۱. «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» (الفلق: ۴)؛ و از شر دمندهگان افسون در گره‌ها.

۲، جوادى آملی: تفسیر سوره فتح، نشست ۲۷، ۱۳۹۸.

کرد!« جبرئیل نازل شد و به پیامبر اکرم ﷺ گفت: «چیزی قرائت کردی که ما بر تو نازل نکرده ایم!» و این آیه را نازل کرد: «هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم، مگر اینکه هرگاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت)، شیطان القائاتی در آن می کرد؛ اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد.»^۱

هم چنین بحرانی از علی بن ابراهیم چنین نقل می کند: علمای شیعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که پیامبر ﷺ به تنگدستی دچار شد. پس به نزد، یکی از انصار آمد و به او فرمود: «آیا طعامی داری؟» او پاسخ داد: «آری، ای رسول خدا.» و برای او بزغاله ای ذبح و آن را کباب کرد و به پیشگاه آن حضرت آورد. چون پیامبر ﷺ خوراک را دید، آرزو کرد که چه خوب می شد علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام با او می بودند. پس ابوبکر و عمر آمدند و پس از آن دو، علی علیه السلام آمد. سپس خداوند در این باره این آیه را نازل کرد: (هیچ پیامبری) و محدثی را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می کرد (و طرحی برای

۱. علی بن ابراهیم: «إن العامة روي أن رسول الله ﷺ كان في الصلاة، فقرأ سورة النجم في المسجد الحرام، وقريش يستمعون لقراءته، فلما انتهى إلى هذه الآية: ﴿أفرأيتم اللات والعزى، ومناة الثالثة الأخرى﴾ أجبرى إبليس على لسانه: «إنها للغرائيق الأولى، وإن شفاعتهن لترجى.» ففرحت قريش، وسجدوا، وكان في القوم الوليد بن المغيرة المخزومي وهو شيخ كبير، فأخذ كفا من حصي، فسجد على وهو قاعد، وقالت قريش: قد أقر محمد بشفاعاة اللات والعزى، قال: فنزل جبرئيل عليه السلام، فقال له: قد قرأت ما لم أنزل به عليك، وأنزل عليه: ﴿وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبى إلا إذا تمنى ألقى الشيطان في أمنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطان﴾ (بحرانی: البرهان، ج ۳، ص ۸۹۷؛ حویزی: نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۱۶؛ قمی، علی بن ابراهیم: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵؛ قمی مشهدی: کنز الدقائق، ج ۹، ص ۱۳۱).

پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت)، شیطان القائاتی در آن می کرد؛ یعنی آن دو تن. (اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد)؛ یعنی با آمدن علی علیه السلام پس از آن دو. (سپس آیات خود را استحکام می بخشید)؛ یعنی با یاری امیرالمؤمنین علیه السلام.^۱

سیوطی این روایت را به نقل از سعید بن جبیر آورده است:

رسول خدا ﷺ سوره «والنجم اذا هوى» را در مکه خواند تا این آیه: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ». همین که این آیه را خواند، شیطان به زبانش القا کرد و گفت: «وگرانیق العلی وان شفاعتھن لترجی.» مشرکان گفتند: «تاکنون خدایان ما را به نیکی یاد نکرده بود!» پیامبر ﷺ به سجده افتاد؛ مردم هم سجده کردند. آنگاه جبرئیل آمد و گفت: «آنچه را بخوان که من برتونازل کردم. رسول خدا ﷺ خواند تا رسید به «تلك الغرائق العلی وان شفاعتھن لترجی.» جبرئیل گفت: «من این جمله را نازل نکرده ام. این از شیطان است.» پس، این آیه نازل شد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ»^۲.

۱. «أَمَّا الْخَاصَّةُ فَإِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَصَابَتْهُ خَصَاصَةٌ، فَجَاءَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ عِنْدَكَ مِنْ طَعَامٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ. وَذَبَحَ لَهُ عَنَاقًا، وَشَوَّاهُ، فَلَمَّا أَذْنَاهُ مِنْهُ تَمَنَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ، وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُمَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مَحْدُوثٍ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمِّيَّتِهِ يَعْني فُلَانًا وَفُلَانًا فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ يَعْني لَمَّا جَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُمَا ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ يَعْني بِنُصْرَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (بحرانی: البرهان، ج ۳، ص ۸۹۷؛ حویزی: نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۱۷؛ قمی: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵؛ قمی مشهدی: كنزالذقائق، ج ۹، ص ۱۳۲).

۲. «وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ الْمُنْذَرِ وَابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَابْنُ مَرْدَوَيْهِ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ قَالَ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ النِّجْمَ فَلَمَّا بَلَغَ هَذَا مَوْضِعَ «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ»

هم چنین ایشان روایت زیر را از ابن ابی حاتم آورده است:

زمانی که سوره نجم نازل شد، مشرکان می گفتند: «اگر این مرد درباره بت ها و خدایان ما نیک بگوید، او و یارانش را تصدیق می کنیم. اما او بدوبیراهی را که به بت ها و خدایان ما می دهد، به مخالفان دین خود، یهودیان و مسیحیان نمی دهد.»

پیامبر ﷺ از اذیت و آزاری که مشرکان به او و یارانش می رساندند و از اینکه آنها را تکذیب می کردند، سخت به تنگ آمده بود. گمراهی و ضلالت آنان نیز دل او را به درد می آورد و غمگین می کرد. برای همین، آرزوی هدایت برای آنان داشت.

آنگاه که خداوند سوره نجم را نازل کرد و در آن فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ﴾، هنگامی که خدا طاغوت ها را ذکر کرد، شیطان کلماتی را القا کرد. این بود که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُمْ لَهَنَ الْغُرَانِقُ...» این کلمات از زمره واژه های مسجع شیطان و از نیرنگ های اوست.

این دو جمله، بردل هر مشرکی در مکه، سخت نشست و آن را زبان به زبان روایت کردند، به یکدیگر رساندند و گفتند: «محمد به آیین نخستین خود — آیین تبارش — بازگشته است.» هنگامی که آیات پایانی سوره حج به او وحی شد، سجده کرد و همه کسانی که با او بودند — از مسلمان و مشرک — سجده کردند.

وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿أَلْقَى الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِهِ تِلْكَ الْغُرَانِقَ الْعُلَىٰ وَانْشَفَعَتْهُنَّ لِتَرْتَجِي قَالُوا مَا ذَكَرَ آلَهُنَا بِهِ قَبْلَ الْيَوْمِ فَسَجَدُوا ثُمَّ جَاءَهُ جَبْرِيلُ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ أَعْرِضْ عَلَى مَا جِئْتُكَ بِهِ فَلَمَّا بَلَغَ تِلْكَ الْغُرَانِقَ الْعُلَىٰ وَانْشَفَعَتْهُنَّ لِتَرْتَجِي قَالَ لَهُ جَبْرِيلُ لَمْ أَتْكَ بِهَذَا هَذَا مِنَ الشَّيْطَانِ فَانْزِلِ اللَّهُ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾ (الآية) (سیوطی: الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۶؛ ابن ابی حاتم: تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۲۵۰).

این رویداد در میان مردم زبانزد شد و شیطان آن را پراکند تا آنجا که به سرزمین حبشه هم رسید. پس، خداوند چنین نازل کرد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ». هنگامی که یزدان جهان قضاوت خود را بیان فرمود و پیامبر ﷺ را از سجع شیطان پاک کرد و زدود، مشرکان به سبب ضلالت و عداوت خود، بر مسلمانان شوریدند و برایشان سخت گرفتند.^۱

نقد و بررسی

با نگرش به روایات جعلی (اسرائیلیات) بسیاری که ذیل این آیه در تفاسیر آمده است، برآنیم تا در این بخش این روایات را، هم از لحاظ عقلی، و هم از لحاظ نقلی، نقد و بررسی کنیم و بکوشیم که نظر برتر را در این باره استوار کنیم.

۱. «لما أنزلت سورة النجم، وكان المشركون يقولون: لو كان هذا الرجل يذكر آلهتنا بخير أقرنناه وأصحابه، ولكن لا يذكر من خالف دينه من اليهود والنصارى بمثل الذي يذكر آلهتنا من الشتم والشر، وكان رسول ﷺ قد اشتد عليه ما ناله وأصحابه من أذاهم وتكذيبهم، وأحزنه ضلالتهم، فكان يتمنى كف أذاهم، فلما أنزل الله سورة النجم قال: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» ألقى الشيطان، عندها كلمات، وحين ذكر الطواغيت فقال: وإنهن لهن الغرائق العلى، وإن شفاعتهن لهى التى ترتجى، فكان ذلك من سجع الشيطان وفتنته، فوقعت هاتان الكلمتان فى قلب مشرك بمكة، وذلقت بها ألسنتهم وتباشروا بها وقالوا: إن محمدا قد رجع الى دينه الأول ودين قومه، فلما بلغ رسول الله ﷺ آخر النجم سجد، وسجد كل من حضر من مسلم ومشرک، ففشت تلك الكلمة فى الناس، وأظهرها الشيطان حتى بلغت أرض الحبشة فأنزل الله: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» فلما بين الله قضاءه وبرأه من سجع الشيطان، انقلب المشركون بضاللتهم وعداوتهم للمسلمين، واشتدوا عليه» (سيوطى: الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۷؛ ابن ابى حاتم: تفسير القرآن العظيم، ج ۸، ص ۲۵۰).

دلایل برد افسانه جعلی غرائق

علامه طباطبایی در رد و ابطال این داستان چنین بیان می‌کند:

ادله قطعی و محکمی که بر عصمت آن جناب دلالت دارد، متن این روایات را تکذیب می‌کند؛ هرچند سندش درست باشد. پس، ما به حکم آن ادله باید ساحت آن جناب را از چنین خطایی منزّه بدانیم. این روایت، شنیع‌ترین مراحل جهل را به آن جناب نسبت می‌دهد؛ برای این به او نسبت می‌دهد که نمی‌دانسته جمله «تلك الغرائق العلی...» کلام خدا نیست و جبرئیل آن را نیاورده و نمی‌دانسته که این کلام کفر صریح و موجب ارتداد از دین است. تازه، این نادانی‌اش تا آنجا رفته که سوره پایان یافته و سجده آخر آن را نیز به جا آورده، ولی باز هم ندانسته که خطا کرده است! تا جبرئیل نازل شده و دوباره سوره را براو خوانده و این دو جمله کفرآمیز را هم جزء سوره آورده است. آنگاه جبرئیل گفته است: «من آن را نازل نکرده‌ام.» از همه بدتر اینکه جبرئیل آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ» را نازل کرده، و مانند این کفر را برای همه انبیا ﷺ و مرسلین اثبات کرده است.^۱

افزون بر اینکه اگر مثل چنین تصرفی برای شیطان باشد که در زبان رسول خدا ﷺ تصرف کرده، یک یا دو آیه غیر قرآنی مانند قرآن به زبان او روان شود، دیگر اعتمادی در کلام الهی باقی نمی‌ماند؛ چون شاید کسی احتمال دهد که برخی از آیات قرآن از همان تصرفات بوده باشد، و رسول خدا ﷺ — آن سان که داستان غرائق می‌گوید — آن آیات را قرآن پنداشته و آیه «وَمَا

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۷.

أَرْسَلْنَاكَ كَاشِفَ دُرُوغٍ بُوْدُنِ يَكِي اَز آن ها — یعنی همان داستان
غرانیق — و سرپوشی بر بقیه آن ها باشد.^۱

آیت الله مکارم نیز باور دارد که مبارزه پیامبر ﷺ با بت و بت پرستی
یک مبارزه آشتی ناپذیر و همیشگی، از آغاز تا پایان عمر اوست.
پیامبر ﷺ در عمل نشان داد که هیچ مصالحه و سازشی در برابر
بت و بت پرستی، هر اندازه هم سخت باشد، نشان نمی دهد. چگونه
ممکن است که چنین الفاظی بر زبان مبارکش روان شود؟ آنانی که
پیامبر اسلام ﷺ را فرستاده خدا نمی دانند و مسلمان نیستند هم، او
را انسانی خردمند، آگاه و مدبر می دانند که در سایه تدبیرش می شود به
بزرگترین پیروزی ها رسید.

روی هم رفته، این گفتار به خوبی روشننگر افسانه بودن داستان غرانیق
است و اینکه ساخته و پرداخته دشمنان و مخالفان نا آگاه است که
برای تضعیف جایگاه قرآن و پیامبر ﷺ چنین روایت بی پایه ای
را جعل کرده اند. بنابراین، همه پژوهشگران اسلامی — از شیعه و
اهل سنت — این حدیث را به سختی نفی و تضعیف کرده اند و به جعل
جاعلین نسبت داده اند.^۲

آیت الله معرفت با بررسی سند این افسانه، آن را داستان ساختگی
می داند. هم چنین درباره آیه ۷۴ از سوره اِسرَاء^۳ — که هواداران افسانه
غرانیق به آن استناد کرده اند — می نویسد:

این آیه بیان می کند که پیامبر اسلام ﷺ هرگز به سوی آنان

۱. طباطبائی: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۷.

۲. مکارم شیرازی: تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۴۳.

۳. ﴿وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ (الإِسرَاء: ۷۴).

متمایل نشد؛ زیرا این آیه، واژه «لولا» را به کار برده است و گویای آن است که ما تورا نگه داشتیم. بنابراین، اگر تورا استوار نمی داشتیم، هرآینه نزدیک بود تا کمی به سوی آنان متمایل شوی. اکنون که نگه داشتیم، چنین تمایلی پیش نیامده است. هم چنین ایشان از محمد حسین هیکل، درباره بی اعتبار بودن افسانه غرائق چنین نقل می کند:

تمسک جستن به آیه «لَوْلَا أَنْ تَبْتَئَا^۱» برآیند نادرستی به دست می دهد؛ زیرا آیه از رخداد لغزش نمی گوید، بلکه روشنگر استواری پیامبر ﷺ در زیر سایه عنایت پروردگار است. اما آیه «تَمْتَنِي» — چنان که گذشت — هیچ پیوندی با افسانه غرائق ندارد.^۲

فخر رازی، گواه مجعول بودن این حدیث را از زبان بخاری چنین می داند: بخاری در صحیح خود این روایت را آورده است که پیامبر ﷺ سورة نجم را خواند و مسلمانان و مشرکان، و انس و جن، همه سجده کردند. ولی در نقل او، به غرائق اشاره ای نشده است. از محمد بن اسحاق بن خزیمه درباره این داستان پرسیدند. او گفت: «این افسانه از ساخته های زنداقه است. احمد بن حسین بیهقی گفته است: این افسانه از نظر نقل، ثابت نیست و راویان آن مطعون اند.»^۳

۱. مکارم شیرازی: تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۴۳.

۲. معرفت: التمهید فی علوم القرآن، ص ۲۶.

۳. فخر رازی: تفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۳۷. باید گفت که فخر رازی درباره این آیه، گفتار گسترده ای را آورده و دیدگاه های گوناگونی را بیان کرده و از نظر عقل و نقل و روایت، به نقد و بررسی پرداخته است؛ ولی دیدگاهی که خود بیان می کند، چنان پایدار نیست. ایشان می نویسد: «حاصل سخن آنکه غرض از این آیه، بیان این نکته است که پیامبرانی که از

هم چنین سند همه روایات افسانه غرائق، منقطع است و راویان این داستان همگی از تابعان و طبقات پس از آنها بوده و در زمان ادعاشده برای وقوع این داستان، هنوز به دنیا نیامده بودند و از میان آنها فقط ابن عباس از صحابه پیامبر ﷺ است؛ ولی زادروز او نیز دست کم سه سال پس از زمانی است که برای پیشامد افسانه غرائق یاد کرده اند.^۱

بنابراین، متن این روایت (افسانه) آشفته است؛ زیرا در گوینده جملات «تلك الغرائق العلی...» اختلاف است که آیا پیامبر ﷺ یا یکی از مشرکان و یا شیطان آن ها را گفته است. در زمان رویداد داستان و چگونگی آن نیز اختلاف است. از همین رو، اعتماد به چنین خبر آشفته و سردرگمی، از روی نادانی است.

سنجش افسانه غرائق با آیات قرآنی

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾^۲

و اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم.

سوی خداوند آمده اند، گرچه از خطای آگاهانه معصوم اند، اما از احتمال سهو و وسوسه شیطان در امان نیستند و شرایط آنان در این امور همچون اوضاع انسان های دیگر است. بنابراین، فقط باید در افعالی که از روی علم انجام می دهند از آنان پیروی کرد. «این سخن فخر رازی با عصمت پیامبر سازگار نیست (فخر رازی: تفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۴۰).

۱. راویان دیگر افسانه، به جز ابن عباس، اینها نیستند: ابوصالح (م ۱۰۱ق)، سعید بن جبیر (م ۹۵ق)، ابوبکر بن عبد الرحمن بن حارث (م ۹۴ق)، ابن شهاب (م ۱۲۴ق)، موسی بن عقبه (م ۱۴۱ق)، عروة بن زبیر (م ۹۴ق)، محمد بن کعب قرظی (م ۱۲۰ق)، محمد بن قیس (م ۱۲۶ق)، ضحاک بن مزاحم هلالی (م ۱۰۱ق)، ابوالعالیه (م ۹۳ق)، قتاده (م ۱۸۸ق)، مجاهد (م ۱۰۳ق)، عکرمه (م ۱۰۷ق)، سُدی (م ۱۲۷ یا ۱۲۸ق) (مرکز فرهنگ و معارف قرآن: دایرة المعارف قرآن کریم، ج ۴، ص ۱۱۴).

این آیه پیش از ماجرای دروغین غرانیق نازل شده است. پس، آیا می شود که پیامبر ﷺ سخنی را به خدا نسبت دهد، سپس انکار کند و خدا هم از او درگذرد؟ بنابراین، اگر گواه قرآن را بپذیریم، به جعلی و خرافی بودن داستان پی می بریم.

﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱

او از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن جزوحی نیست که به او می شود. برپایه این آیه، آنچه از زبان پیامبر ﷺ روان می شود، وحی است؛ پس، هرگز نمی تواند القای شیطان باشد.

﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾^۲

پروردگارت تو را وانگذاشته و دشمن نداشته است.

اگر بپذیریم که خداوند به شیطان اجازه داده است که برانبیا سلطه داشته و پیامبر ﷺ به غفلت و خطا دچار باشد، با این آیه از سوره ضحی سازگاری ندارد. پس، برپایه این آیه هم نمی توان پذیرفت که القای شیطان باشد.

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۳

همانا او را بر کسانی تسلطی نیست که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند.

خداوند است که می فرماید شیطان بر بنده های من هرگز تسلط نیابد.

۱. النجم: ۳-۴.

۲. الضحی: ۳.

۳. النحل: ۹۹.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

بی تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و بی گمان نگهبان آن خواهیم بود.

خود خداوند قرآن را پاسداری می کند؛ پس، دیگرراهی برای شیطان نمی ماند.

﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾^۲

به جز پیامبری که از او خشنود باشد. [پس] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی برخواهدگماشت.

این نص کلام الهی است؛ از آن زمان که قرآن نازل می شود — چه از پیش رو و چه از پشت سر — همگی موکلان خداوندند تا در این آیات نازل شده بر قلب پیامبر ﷺ دخل و تصرفی نشود.

تفسیر مختار

گویا بهترین تفسیر ذیل آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾، تفسیر علامه طباطبایی و تفسیر آیت الله جوادی آملی باشد؛ و در اهل سنت نیز سید قطب این آیه را به نیکی تفسیر کرده است.

بیان شبهه ضلالت پیامبر ﷺ در سوره ضحی

یکی دیگر از آیات متشابهی که گروهی کوشیده اند تا با تمسک به این آیات و تشابه مفاهیمی که در این آیات گنجانده شده است، بنابر گمان و خیال باطل شان، ساحت مقدس پیامبر ﷺ را خدشه دار کنند، آیه

۱. الحجر: ۹.

۲. الجن: ۲۷.

هفتم از سوره ضحی است. خداوند در این آیه می‌فرماید:

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾

تقریر شبهه

گروهی از مفسران اهل سنت، آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ را دستمایه خود کرده‌اند و واژه «ضالاً» را در این آیه به معنای «گمراهی» و «ضالت» گرفته‌اند؛ یعنی پیامبر ﷺ گمراه بوده و خداوند او را هدایت کرده است.

بررسی مفهوم واژه «ضال» در لغت و اصطلاح

برای شناخت بهتر آیه و زدودن تشابه، باید در آغاز مفهوم واژه «ضال»، در گستره لغت و اصطلاح بررسی شود.

معنای لغوی «ضال»: «ضَلَّ» به معنای ضایع و گم شدن چیزی و بیرون رفتن آن از جایگاه و حق خود است. بنابراین، هر کج شده از راهی که در پیش داشته است را «ضال» گویند.^۱

گروهی «ضال» را انسان، و «ضالة» را حیوان گمشده دانسته‌اند. گاهی ضالت را به معنای فراموشی نیز گرفته‌اند؛ زیرا فراموشی به دنبال ناپدید شدن و گم شدن نیروی حافظه پدید می‌آید.^۲

راغب در تعریف «ضلال» چنین می‌گوید: «منحرف شدن از راه راست؛ و هدایت ضد آن است.»

هم چنین ایشان در جایی دیگر آورده است: «"ضلال" برای هر عدول و انحرافی از راه راست؛ خواه عمدی یا سهوی، و کم یا زیاد، گفته می‌شود.»^۳

۱. «وتورا گمشده یافت و هدایت کرد» (الضحی: ۷).

۲. ابن فارس: معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۳۵۶.

۳. فیومی: المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۶۴.

۴. راغب اصفهانی: مفردات فی الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۵۰۹.

قرشی در قاموس قرآن می نویسد: «ضلال» و «ضلالة» به معنای انحراف از حق است. ﴿إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱؛ من تورا و قومت را در انحراف و گمراهی آشکار می بینم؛ یعنی انحراف از راه حق.^۲

ازهری در التهذیب، واژه «ضلال» را پنهان و ناپدید شدن می داند.^۳

معنای اصطلاحی «ضالّ»: در اصطلاح به معنای کفر، فراموشی، حیران، سرگشته، ازبین بردن و... به کار می رود.

مهم ترین دیدگاه های مفسران شیعه و اهل سنت درباره آیه

گروهی از مفسران برای تأویل «ضلال» راه های گوناگونی را پیش گرفته اند. آنها در این باره که مراد از «ضلال» در این آیه چیست، دیدگاه های گوناگونی را بیان کرده اند. فخر رازی، نزدیک به بیست دیدگاه را بر شمرده است. در زیر مهم ترین دیدگاه های مفسران فریقین را می آوریم.

«ضلال» به معنای کفر

تنی چند از مفسران درباره آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ گفته اند که «ضلال» در اینجا به معنای کفر است. فخر رازی این معنا را از زبان کلبی و سدی در تفسیر کبیر چنین آورده است:

قال الكلبی: ﴿وَجَدَكَ ضَالًّا﴾، یعنی کافراً فی قوم ضلال فهداك للتوحيد؛ خدا تورا میان قومی گمراه — یعنی کافران — یافت و به توحید و یکتاپرستی هدایت کرد.

۱. الانعام: ۷۴.

۲. قرشی: قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۹۲.

۳. ازهری: التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۲۰.

وقال السدی: «كان على دين قومه أربعين سنة»؛ پیامبر ﷺ
چهل سال بر دین قومش بود.^۱

«ضلال» به معنای ندانستن روش زندگی و گمراهی قوم

علم الهدی در تفسیر شریف خود درباره «ضلال» چنین آورده است:
مراد، گمراهی از زندگی و راه کسب درآمد است. به مردی که روش
زندگی خود را ندانسته و راهی برای کسب درآمد نداشته باشد،
می‌گویند: «هو ضالٌ لا یدری ما یصنع ولا ین یذهب»؛ او گمراه
است و نمی‌داند که چه کرده و به کجا می‌رود. با این تأویل،
خداوند متعال با روزی کردن غنا و بی‌نیازی به آن حضرت، به
ایشان منت گذاشت.^۲

هم‌چنین گفته شده که درباره امور دنیا و روش‌های تجاری است که در
آینده خداوند راه را به او نشان داد و در تجارتش سود زیادی برد.^۳
ابوحیان نیز در ذیل این آیه می‌گوید:

درباره این آیه بسیار اندیشیدم و به گفته‌های مفسران هم اطمینان
نداشتم. در خواب بودم. در این هنگام به او گفتم که ﴿ووجدك
ضالاً فهدی﴾؛ یعنی «وجد رهطك ضالاً فهداه بك»؛ یافتن خانواده
تو را در گمراهی؛ پس هدایت کردیم آنها را به دست تو.

۱. فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۱۹۷؛ طبری: جامع البیان، ج ۳۰، ص ۱۴۹؛ ابوالفتوح
رازی: روض الجنان و روح الجنان، ج ۲۰، ص ۳۱۳؛ فرات کوفی: تفسیر فرات کوفی، ج ۱،
ص ۵۶۹.

۲. علم الهدی (سیدمرتضی): نفائس التأویل، ج ۳، ص ۴۶۶؛ همو، تنزیه الانبیاء، ص ۱۰۵.
۳. فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۱۹۸؛ سلطان علی‌شاه: بیان السعادة فی مقامات
العبادة، ج ۴، ص ۲۶۱؛ عاملی: تفسیر عاملی، ج ۸، ص ۵۹۹.

این سخن بر قاعده حذف مضاف، یعنی حذف «رَهْط» استوار است.^۱

گروهی گفته‌اند که مراد از «ضالّ» گمراهی از هجرت است^۲؛ زیرا در آن حال که سرگشته و در دست قریش گرفتار بود و آرزوی رهایی از چنگ آنها را داشت، اما بدون اذن پروردگارش نمی‌توانست از مکه بیرون برود.^۳ چند تن از مفسران، «ضالّ» را گمراهی قوم پیامبر ﷺ می‌دانند و باور دارند که خداوند آن حضرت را از گمراهی تبارش رها نیده است. در تفسیر عاملی ذیل این آیه چنین آمده است: «این آیه درباره مردم گفته شده است؛ یعنی مردمِ تورا خدا گمراه دید و به دست تو هدایت‌شان کرد.»^۴

هم‌چنین فراء در معانی القرآن ذیل آیه «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» چنین می‌نویسد:

«فی قوم ضالّال فهداك»؛ خداوند تورا در گمراهی قوم یافت، پس تورا هدایت کرد. هم‌چنین از ابن عباس نقل شده است که «(وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى) قال وجدك بين ضالين فاستنقذك من ضالالتهم»؛ خدا تورا در میان گمراهان یافت و از گمراهی آنان رها نید.^۵

برخی نیز گفته‌اند که تورا در میان گمراهان، یکتا و جدا دید؛ هدایت کرد تا مردم با تو آمیختند و به دین حق دعوت‌شان کردی.^۶

۱. ابوحیان: البحر المحيط فی التفسیر، ج ۱۰، ص ۵۹۸.

۲. قرطبی: الجامع الأحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۹۷.

۳. عاملی: تفسیر عاملی، ج ۸، ص ۵۹۸.

۴. همان، ص ۵۹۹.

۵. سیوطی: الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۳۶۲.

۶. عاملی: تفسیر عاملی، ج ۸، ص ۵۹۹.

«ضلال» به معنای افراط در علاقه و محبت

گروهی گفته‌اند که معنای ضال مفرط در محبت است؛ چنان‌که خداوند سخن برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَام درباره پدر خود را چنین بازگویی کند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱. و دیگر اینکه می‌فرماید: «اللَّهُ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ»^۲؛ یعنی ما تو را در دوستی یوسف عَلَيْهِ السَّلَام بی‌کران یافتیم.^۳ سلمی نیز در حقائق التفسیر ذیل آیه «ووجدك ضالاً فهدی» می‌نویسد: «آن‌که تو را یافت، دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبت، بر تو منت گذاشت و به مقام قرب رسانید.»^۴

«ضلال» به معنای تک‌درختِ منادی ایمان

در زبان عربی، به درختی که در بیابان تک باشد، «ضالة» گویند. این آیه چنان است که می‌گوید در آن سرزمین جهل که درخت دانشی نبود، تو را یگانه درخت بارور برای رهبری خلق دید و مردم را به دست تو هدایت کرد. مانند «الحكمة ضالة المؤمن»؛ یعنی مؤمن جز حکمت، چیز دیگری نمی‌جوید و نمی‌یابد.^۵

۱. «بی‌گمان پدر ما در اشتباه آشکاری است» (یوسف: ۸).

۲. «(نزدیکان یعقوب با شگفتی و از روی ترحم به او) گفتند: به خدا سوگند که تو در همان بیراهه و اشتباه پیشین خودی (یوسف را از خاطرت فراموش کن!)» (یوسف: ۹۵).

۳. بروجری: تفسیر جامع، ج ۷، ص ۴۳۵؛ فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۱۹۸؛ عاملی: تفسیر عاملی، ج ۸، ص ۵۹۸؛ ابوالفتح رازی: روض الجنان و روح الجنان، ج ۲۰، ص ۳۱۶؛ ثعلبی: الکشف البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۸.

۴. سلمی: حقائق التفسیر، ج ۱، ص ۶۲؛ عاملی: تفسیر عاملی، ج ۸، ص ۵۹۸؛ کاشانی: منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۱۰، ص ۲۷۷.

۵. فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۱۹۸؛ عاملی: تفسیر عاملی، ج ۸، ص ۵۹۹؛ ثعلبی: الکشف البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۸.

«ضلال» به معنای غفلت و فراموشی

گروهی از مفسران، مراد از «ضالاً» را غفلت و فراموشی تعبیر می‌کنند و آیه «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى» را گواه آورده‌اند. فخر رازی مراد از «ووجدك ضالاً فهدی» را نسیان پیامبر ﷺ، و هدایت یافتن را به ذکر و یادآوری خدایی معنا کرده است. هم‌چنین ایشان می‌افزاید: «این برای آن است که او به دلیل هیبت شب معراج، آنچه را که باید می‌گفت فراموش کرد.»^۲

و نیز قرطبی با استناد به آیه «لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى»^۳، ضال در این آیه را به معنای فراموش کردن دانسته است.^۴ ثعلبی نیز در کشف البیان چنین آورده است:

«قيل وجدناك ناسيا شأن الاستثناء حين سئلت عن أصحاب الكهف وذی أصحاب الكهف وذی القرنين والروح، دليله قوله أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا أَي تنسى.»^۵

«ضلال» به معنای ناشناخته و گمنام

گروهی «ضال» در آیه «ووجدك ضالاً فهدی» را ناشناخته معنا کرده‌اند: تو در میان قومت ناشناخته بودی. خداوند آنها را با شناسایی تو هدایت کرد.^۶

۱. «تا (اگر) یکی از آن دو (زن) فراموش کرد، (زن) دیگر، او را یادآوری کند» (البقرة: ۲۸۲).

۲. فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۱۹۸؛ طبرانی: التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۵۱۷.

۳. «پروردگار، نه به خطا دچار می‌شود، و نه فراموش می‌کند» (طه: ۵۲).

۴. قرطبی: الجامع لأحكام القرآن، ج ۲۰، ص ۹۶؛ شوکانی: فتح القدیر، ج ۵۵۸.

۵. ثعلبی: الکشف البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۸.

۶. طالقانی: پرتویی از قرآن، ج ۴، ص ۱۴۴.

طبرسی در مجمع البیان، نکته‌ای را ذیل آیه «ووجدك ضالاً فهدی» بیان می‌کند که یعنی تورا در میان قومت گمنام یافت که حق تورا نمی‌شناختند. پس ایشان را به شناخت توهدایت کرد، و به فضل و مقام اعتراف به راستگویی توارشادشان نمود. مراد اینکه تودر میان ایشان بی‌نام بودی و تورا یاد نمی‌کردند و شناخته شده نبودی. پس خدا تورا به مردم شناساند. آنها تورا شناختند، بزرگ داشتند و تعظیم کردند.^۱ طبرسی از سعید بن مسیب داستان را چنین بازگویی می‌کند:

روایت شده است که آن حضرت ﷺ با عمویش، ابوطالب، در کاروان میسره، غلام حضرت خدیجه، به سوی شام سفر کرد. در میان راه که اوسوار بود، شب تاریکی، شیطان آمد و مهار شتر را گرفت و از راه به در برد. پس، جبرئیل آمد و به شیطان دمید آن سان که او را به حبشه پرتاب کرد و آن حضرت ﷺ را به کاروان بازگردانید. پس، خداوند به این سبب براو منت گذارد.^۲

«ضلال» به معنای گم‌شده

گروهی از مفسران گفته‌اند که این آیه به گم شدن رسول خدا ﷺ در راه هوازن و مکه اشاره می‌کند؛ آنگاه که رسول خدا ﷺ در دامن حلیمه سعدیه، دخترابی ذؤیب، بود. چنان‌که در روایت آمده است، حلیمه

۱. طبرسی: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۶؛ ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ص ۴۵۹؛ ابن شهر آشوب: متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۴؛ قرطبی: الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۹۹؛ عاملی: تفسیر عاملی، ج ۸، ص ۵۹۸؛ شبیبانی: نهج البیان عن كشف معانی القرآن، ج ۵، ص ۳۸۳؛ تستری: تفسیر التستری، ج ۱، ص ۱۹۸؛ علم الهدی: نفائس التأویل، ج ۳، ص ۴۶۶؛ طبرانی: التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۵۱۷.
۲. طبرسی: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۷؛ آلوسی: تفسیر القرآن الکریم، ج ۱۵، ص ۳۸۱.

می خواست تا او را به جدش عبدالمطلب برساند که در بین راه دید محمد ﷺ نیست.^۱

گروهی، این آیه را اشاره ای به داستان گم شدن او در راه شام دانسته اند که با عمویش، ابوطالب، در کاروان میسره، غلام خدیجه، به شام می رفت و در بین راه ناپدید شد.^۲

کسانی هم گفته اند که اشاره ای است به آن پیشامدی که در کودکی برای آن جناب رخ داد و در دره های مکه گم شد.^۳

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۲۰، ص ۵۲۴؛ شبر: تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۵۶۰؛ همو: الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، ج ۶، ص ۴۲۲؛ شاه عبدالعظیمی: تفسیر اثنی عشری، ج ۱۴، ص ۲۵۵.

در مجمع البیان آمده است که کعب الاحبار گوید: «روایت شده که حلیمه دخترابی ذریب چون مدتی آن حضرت را شیرداد و حق رضاع و شیرخوارگی آن حضرت را انجام داد، خواست تا او را به جدش بازگرداند. پس او را آورد تا نزدیک مکه شد. سپس آن بزرگوار را در راه گم کرد و به جست وجو پرداخت. از روی جزع و زاری گفت: اگر او را نیابم، هرآینه خود را از کوهی بیفکنم. و آغاز کرد به فریاد زدن و و امحمدا گفتن. گوید: پس به مکه آمدم. با این حال، پیرمردی را دیدم که بر عصا تکیه داده بود. از حال من پرسید. او را خبر دادم. گفت: گریه نکن! من تو را رهبری می کنم بر کسی که او را به تو بازگرداند. و به هبل، بت بزرگ، رو نمود و به درون خانه رفت و طواف کرد، هبل و سراورا بوسید و گفت: ای آقای من! همیشه منت تو فراوان بوده است. محمد را بر این زن سعدیه رد کن. گوید: چون نام محمد ﷺ را به زبان روان کرد، بت ها فرو ریختند و صدایی شنید که هلاکت و نابودی ما به دست محمد خواهد بود. پس، بیرون آمد در حالی که دندان هایش به هم می خورد. سپس حلیمه به سوی عبدالمطلب رفت و او را از داستان آگاه کرد. سپس بیرون آمد و خانه را طواف کرد و خدای سبوحان را خواند. آنگاه ندایی شنید که او را به جایگاه محمد ﷺ خبر داد. پس، عبدالمطلب به راه افتاد. ورقه بن نوفل او را در راه دید و با هم آمدند. پیامبر ﷺ زیر درختی ایستاده و شاخه ها را می کشید و با برگ های آن بازی می کرد. سپس عبدالمطلب گفت: جانم به فدای تو! او را برداشت و به مکه بازگردانید» (ج ۱۰، ص ۷۶۶).

۲. طباطبایی: المیزان، ج ۲۰، ص ۵۲۴؛ قشیری: لطائف الاشارات، ج ۳، ص ۷۴۱؛ عاملی، تفسیر عاملی، ج ۸، ص ۵۹۸.

۳. طباطبایی: المیزان، ج ۲۰، ص ۵۲۴؛ طبرانی: التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۵۱۷؛ آلوسی: تفسیر

«ضلال» به معنای نفی آگاهی از اسرار نبوت

چند تن از مفسران، مراد از آیه «ووجدك ضالاً فهدی» را، راه نیافتن به احکام و شرایع پیامبر ﷺ و نشان دادن آن به حضرت، از سوی خداوند می دانند.^۱

آیت الله مکارم مراد از این آیه را نا آگاهی از نبوت و رسالت می داند و چنین بیان می کند: «خداوند به پیامبر ﷺ می فرماید: "ما این نور را در قلب تو توافکندیم که با آن، انسان ها را هدایت کنی."»

ایشان به آیه «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»^۲ و نیز آیه «لَخُنْ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»^۳ استناد می کند.^۴

نویسنده المیزان نیز باور دارد که در اینجا مراد از ضلال، گمراهی نیست، بلکه نبود هدایت است؛ و مراد از هدایت نداشتن رسول خدا ﷺ را حال خود آن جناب می داند. ایشان می افزاید: «این

القرآن الكريم، ج ۱۵، ص ۳۸۱.

ابن عباس گوید: «تورا گمشده در دره های مکه یافت. پس تورا راهنمایی کرد به جدت عبدالمطلب.» روایت شده است که آن حضرت ﷺ در دره های مکه گم شده بود. او کودک بود. پس ابوجهل او را دید و به جدش عبدالمطلب بازگرداند. پس خداوند سبحان به سبب این، منت گذارد بر آن حضرت آنگه که او را به جدش، به دست دشمنش، بازگردانید (طبرسی: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۶).

۱. خسروانی: تفسیر خسروی، ج ۸، ص ۵۷۰.

۲. «وگرنه [تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی ما نوری ساختیم که هریک از بندگان خود را که بخواهیم با آن هدایت می کنیم] (الشوری: ۵۲).

۳. «ما بهترین سرگذشت را با این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم. و تو بی تردید پیش از آن، از بی خبران بودی» (یوسف: ۳).

۴. مکارم شیرازی: تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۰۳؛ جرجانی: جلاء الأذهان و جلاء الأحران، ج ۱۰، ص ۳۹۰.

آیه، صرف نظر از هدایت الهی، می‌خواهد بفرماید که اگر هدایت خدا نباشد، تو و هیچ انسان دیگری از پیش خود هدایت ندارید، مگر به یاری خدای سبحان.»

ایشان آیه «ووجدك ضالاً فهدى» را در معنای «ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» می‌داند. هم‌چنین می‌افزاید: «کلام موسی علیه السلام که به حکایت قرآن از آن جناب گفته بود هم، در این زمینه است:

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ»

یعنی هنوز به هدایت رسالت اهتدا نشده بودم.^۱

گروهی از مفسران مانند نویسندۀ تفسیر کشاف در ذیل این آیه چنین بیان می‌کنند: «مراد از "ضالاً" یعنی از شرایع آگاه نبودی و وحی و سمع را نمی‌دانستی؛ و به آیه «ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» استناد می‌کنند.^۲»

طبری در جامع البیان آورده است که «ووجدك على غير الذي أنت عليه اليوم»؛ آنچه اکنون داری، بودی و پیش از این دین و آداب نداشتی.^۳ و نیز حسینی همدانی در ذیل این آیه می‌نویسد:

منتی که ساحت پروردگار بر رسول ﷺ گذارده، آن است که برپایۀ فطرت، علم به احکام الهی نداشته است و پیش از آنکه آیات قرآنی بر رسول ﷺ نازل شود، به معارف الهی و حقایق

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۳.

۲. زمخشری: الکشاف، ج ۴، ص ۷۶۸؛ حقی برسوی: روح البیان، ج ۱۰، ص ۴۵۷؛ آلوسی: روح المعانی، ج ۱۵، ص ۳۸۱؛ سمرقندی: بحر العلوم، ج ۳، ص ۵۹۲؛ طبرسی: جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۵۸؛ میبدی: کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۱۰، ص ۵۲۶.

۳. طبری: جامع البیان، ج ۳۰، ص ۱۴۹.

عرفانی آگاهی نداشته است، جز آنچه فطرت نورانی و سالم رسول ﷺ به آن‌ها پی برده و آگاهی داشته است. و نیز پیش از نزول آیات قرآنی به احکام عملی و شعار عبودیت، به خوبی آگاهی نداشته که در مقام سپاسگزاری کامل برآید...

هم چنین ایشان به آیه «وَإِنَّكَ لَتُلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ»^۱ استناد کرده می‌افزاید: «بر پایه تفسیر این آیه، معارف الهی و حقایق و فضایل خلقی را که حقایق قرآنی است، به رسول ﷺ موهبت و القا فرموده و یگانه مسطورهُ حکمت و علم کبریایی معرفی کرده است.»^۲

«ضلال» به معنای حیرت و سرگردانی

سید قطب آیه «ووجدك ضالاً فهدی»^۳ را چنین معنا کرده است:

و آیا تو را سرگشته و حیران (در میان شرک بت پرستان، یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبایل به فرمان جاهلان و خرافه پرستی این و آن) نیافت و (در پرتو وحی آسمانی به یکتا پرستی یزدانی) رهنمودت نکرد؟^۴

بنت شاطی در تفسیر بیانی خود ذیل این آیه می‌نویسد:

حال پیامبر پیش از بعثت، حال حیرت و سرگردانی بود و از روزگار قوم خود بیزار بود و آن را ناپسند می‌شمرد. اما راه راست کدامین سوست؟ چگونه باید قوم خود را از این وضعیت بیرون آورد و رهانید؟ پیامبر ﷺ مدت‌ها بر حیرتش باقی بود، تا آنکه

۱. «و حقا که تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می‌کنی» (النمل: ۶).

۲. حسینی همدانی: انوار درخشان، ج ۱۸، ص ۱۸.

۳. سید قطب: فی ضلال القرآن، ج ۶، ص ۸۸۶.

رسالت الهی به سراغش آمد و به دین استوار و درست هدایتش کرد، و پس از حیرت و ضلالتی (تحیری) دراز، راه درست و راست را برایش آشکار کرد.

بنت شاطی می افزاید: «نظر عبده نیز همین تفسیر است.^۱» هم چنین گفته شده است که مراد از «ضلال» سرگردانی از قبله بود: «توراه قبله را نمی دانستی و در آن سرگردان بودی تا تکلیف تورا روشن کردیم.»^۲ و به این آیه استناد کرده اند: ﴿فَلَنُؤَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾^۳.

برخی از روایات تفسیری شیعه

برخی از تفاسیر روایی شیعه، ذیل آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ روایاتی را آورده اند که در زیر می خوانیم.

۱. در روایتی از ابن عباس آمده است: این آیه می خواهد بگوید که قومت به ناروا نسبت گمراهی به تومی دادند و پروردگار، آنان را هدایت کرد تا نسبت به تو معرفت پیدا کرده، حقت را شناختند.^۴

۲. ابن جهم از حضرت رضا علیه السلام چنین روایت کرده است: «در پیشگاه مأمون، امام درباره این آیه فرمود: "و تورا گمشده یافت" یعنی تونزد

۱. بنت شاطی: تفسیر بیانی، ج ۱، ص ۹۲.

۲. فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۱۹۸؛ سلطان علی شاه: بیان السعادة فی مقامات العباد، ج ۴، ص ۲۶۱.

۳. «پس بی گمان تورا به سوی قبله ای که بدان خشنود شوی برمی گردانیم» (البقرة: ۱۴۴).

۴. «قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَّا الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ، عَنْ عُبَايَةَ بْنِ رِجْعٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا﴾ يَقُولُ: مُنْسَوْبًا عِنْدَ قَوْمِكَ إِلَى الضَّلَالَةِ فَهَدَاهُمُ اللَّهُ بِمَعْرِفَتِكَ» (بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۶۸۵).

قومت گمشده بودی. و "هدایت کرد" یعنی قومِ تورا به سوی معرفت تو هدایت کرد.^۱

۳. علی بن ابراهیم دربارهٔ آیه «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» گفته است: «تورا در قومی یافت که به فضیلت نبوت تو شناخت نداشتند. پس، خداوند به دست تو آنان را هدایت کرد.»^۲

۴. علی بن ابراهیم می‌گوید: «زراره از امام باقر (ع) امام صادق (ع) روایت کرده است که دربارهٔ "و تورا گمشده یافت و هدایت کرد" فرمودند: کسانی که تورا نمی‌شناختند، به سوی تو هدایت کرد تا آنکه تورا شناختند.»^۳

۵. مراد این است که تورا سرگردان یافت که راه‌های زندگی را نمی‌شناختی. پس، تورا به راه‌های معیشت هدایت کرد، چون هرگاه آدمی، به راه

۱. «قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ الَّذِي فِيهِ ذِكْرُ الْآيَاتِ الَّتِي سَأَلَ الْمَأْمُونُ الرِّضَا (ع) فِي عَصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ. قَالَ الرِّضَا (ع): قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (ﷺ): «وَوَجَدَكَ ضَالًّا» يَعْنِي عِنْدَ قَوْمِكَ فَهَدَى أَيْ هَدَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِكَ» (قمی: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۷؛ حویزی: نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۹۶؛ بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۶۸۵؛ قمی مشهدی: کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۳۲۰).

۲. «علی بن ابراهیم أيضا: ثم قال: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى»، قال: وجدك ضالاً في قوم لا يعرفون فضل نبوتك، فهداهم الله بك» (قمی: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۷؛ حویزی: نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۹۶؛ بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۶۸۴؛ قمی مشهدی: کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۳۲۱).

۳. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَحَدِهِمَا (ع)، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» أَيْ هَدَى إِلَيْكَ قَوْمًا لَا يَعْرِفُونَكَ حَتَّى عَرَفُوكَ» (قمی: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۷؛ حویزی: نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۹۶؛ بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۶۸۴؛ قمی مشهدی: کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۳۲۱).

کسب و طریق معیشت رهبری نشود، گفته می‌شود که او گمراه است و نمی‌داند به کجا می‌رود و از چه راهی روزی به دست می‌آورد. در روایتی آمده است که فرمود: «من با رعب و دلهره یاری شده‌ام و روزی من، در سایه سرنیزه‌ام قرار داده شده است.» یعنی در جهاد.^۱

۶. عیاشی از امام رضا علیه السلام چنین روایت کرده است: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» یعنی تورا در میان قومت گمنام یافت که حق تورا نمی‌شناختند. پس، ایشان را به شناخت توهدایت، و به فضل و مقام تو ارشادشان کرد.^۲

۷. فرات کوفی این روایت را از ابن عباس بازگو می‌کند: «مراد از آیه «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» یعنی خدا تورا در قومی کافر یافت و به سوی توحید هدایت کرد.^۳

۸. فرات کوفی روایتی دیگر از ابن عباس را نقل می‌کند: «تورا از مقام نبوت و شریعت ناآگاه یافت. پس، به سوی نبوت و شریعت هدایت کرد.^۴

۱. «وَفِيهِ «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» قِيلَ فِي مَعْنَاهُ أَقْوَالٌ إِلَى قَوْلِهِ وَثَانِيهَا أَنَّ الْمَعْنَى وَجَدْتُ مُتَحَيِّرًا لَا تَعْرِفُ وُجُوهَ مَعَاشِكَ، فَهَدَاكَ إِلَى وُجُوهِ مَعَاشِكَ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا لَمْ يَهْتَدِ طَرِيقَ كَسْبِهِ وَوَجْهَ مَعِيشَتِهِ يُقَالُ لَهُ إِنَّهُ ضَالٌّ لَا يَدْرِي إِلَى أَيْنَ يَذْهَبُ وَمِنْ أَيْ وَجْهِ يَكْتَسِبُ، وَفِي الْحَدِيثِ نَصَرْتُ بِالرَّغَبِ وَجُعِلَ رِزْقِي فِي ظِلِّ زَمْجَى يَعْنِي الْجِهَادَ» (حویزی: نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۹۶؛ قمی مشهدی: کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۳۲۱).

۲. «وروی العیاشی، باینسانده، عن أبی الحسن الرضا علیه السلام «وَوَجَدَكَ ضَالًّا»، أی: ضالّة فی قومک لا یعرفون فضلک، فهداهم إلیک» (حویزی: نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۹۶؛ قمی مشهدی: کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۳۲۱؛ قمی: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۷).

۳. «قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مُعْنَعًا عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما فِي قَوْلِهِ «وَوَجَدَكَ ضَالًّا» يَقُولُ فِي قَوْمٍ ضَالٍّ يَعْنِي بِهِ الْكُفَّارَ فَهَدَى لِلتَّوْحِيدِ» (فرات کوفی: تفسیر فرات کوفی، ج ۱، ص ۵۶۹).

۴. «فَرَأَتْ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ مُعْنَعًا عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما «وَوَجَدَكَ ضَالًّا» عَنْ النَّبُوءَةِ فَهَدَى إِلَى النَّبُوءَةِ» (فرات کوفی: تفسیر فرات کوفی، ج ۱، ص ۵۶۹).

برخی از روایات تفسیری اهل سنت درباره این آیه

سیوطی در تفسیر در المنثور ذیل آیه «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» این روایت را از ابن عباس آورده است: «خداوند پیامبر ﷺ را بین گمراهان یافت. پس، او را از گمراهی و ضلالت آنها حفظ کرد.^۱»

نقد و بررسی

برپایه گفتاری که درباره این آیه خواندیم، دیدگاه‌های گوناگونی بیان شده است که فخررازی، بیست نمونه را در تفسیر کبیر گرد آورده است. گروهی از مفسران با نگرش به ظاهر آیه، آن را تفسیر، و ساحت مقدس پیامبر ﷺ را خدشه دار کرده‌اند.

مفسرانی که با فرهنگ قرآن بیگانه‌اند، با نگاه ساده‌انگارانه خود، واژه «ضالاً» را به معنای ضلالت و گمراهی گرفته‌اند و آیه «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى»^۲ را چنین معنا کرده‌اند: «ما پیامبر ﷺ را گمراه دیدیم و هدایتش کردیم». و نیز کسی مانند سدی به خود اجازه می‌دهد که بنویسد: «پیامبر ﷺ پیش از رسیدن به بعثت، کافر بوده است». هم‌چنین گفته شده است که «پیامبر ﷺ چهل سال بر دین قومش (بت پرست) بود!» که مفسران شیعه و بسیاری از مفسران اهل سنت این سخن را رد کرده‌اند؛ زیرا با عصمت مطلقه پیامبر ﷺ سازگاری ندارد؛ چنان‌که خداوند در آیه دوم از سوره نجم می‌فرماید: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى»^۳؛ هرگز دوست و همنشین شما گمراه نشده و به خطا نرفته است.

۱. «وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضي الله عنه في قوله «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» قال وجدك بين ضالين فاستنقذك من ضلالتهم» (سیوطی: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۶، ص ۳۶۱).

۲. «وتورا گمگشته یافت و راهنمایی کرد» (الضحی: ۷).

۳. «که هرگز دوست شما از راه راست منحرف نشده است، و [در ایمان و اعتقادش] از راه راست [خطا نکرده است]» (النجم: ۲).

آیه شریفی که در سوره ضحی و پیش از همین آیه آمده است، نخستین قرینه‌ای است که نشان می‌دهد واژه «ضالاً» به معنای گمراهی نیست: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ»؛ خداوند تو را رها نکرده و به تو خشم نگرفته است.

و آیه‌ای دیگر: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ»؛ و پروردگارت به زودی عطایی می‌کند که راضی شوی.

خداوند در اوج عظمت، پیامبر ﷺ را ستوده است. آیا می‌شود خداوند که این چنین آشکارا هستی پیامبر ﷺ را در اوج عظمت می‌شناساند، بگوید: «گمراه بودی و ما هدایت کردیم!» در اینجا دوگانگی به چشم می‌خورد. ویژگی‌های قرآن که سبب اعجاز آن می‌شود، یکی این است که تعارض و تناقض ندارد. هم چنین واژه «ظَلَّ» در قرآن فقط به معنای گمراهی نیست، بلکه به معنای دیگر هم به کار رفته است؛ مانند این آیه‌ها:

«وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»^۱

«ضللنا» به معنای پنهان شدن و گم شدن آمده است.

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»^۲

«أضَلَّ» به معنای از بین بردن آمده است.

«إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۳

۱. «پروردگارت نوروحی را از توقیع نکرده و به تو خشم نگرفته است» (الضحی: ۳).

۲. «و پروردگارت به زودی عطایی می‌کند که راضی شوی» (الضحی: ۵).

۳. «گویند: چگونه وقتی در زمین گم شدیم، دوباره در خلقتی تازه درخواهیم آمد؟» (السجدة: ۱۰).

۴. «کسانی که کفر ورزیدند و سد راه خدا شدند، اعمالشان را نابود می‌کند» (محمد: ۱).

۵. «که پدر ما، در ضلالتی آشکار است» (یوسف: ۸).

﴿قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ﴾^۱

در دو آیه پایانی، ضلال به معنای خطا و گمراهی در عشق به یوسف است.

بنابراین، با نگرش به اینکه پیش از آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ خداوند دو آیه را در همان سوره (الضحی) آورده است که در آن پیامبر ﷺ را در اوج عظمت ستوده است، و نیز اعطای مقام عصمت که در آیه تطهیر دربارهٔ پیامبر ﷺ آمده است؛ خردمندانه نیست که خداوند در آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ ضلالت و گمراهی را به پیامبر ﷺ نسبت داده باشد.

و نیز در چند تفسیر شیعی، از امام رضا علیه السلام روایتی آورده شده است که با آیات قرآن همخوانی دارد. حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ فرمودند: «ضالّة فی قومک لایعرفون فضلک، فهداهم إلیک»^۲؛ «تو را نزد قومت گمشده یافت که حق تو را نمی شناختند. پس، آنها را به شناخت توهدایت، و به فضل و مقامت ارشاد کرد.

با بررسی برخی از آیات قرآن و نیز سخن معصوم علیه السلام، گویا معنای آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾، برپایه همان فرمودهٔ امام رضا علیه السلام باشد که «خداوند پیامبر ﷺ را بین گمراهان یافت. پس، او را از گمراهی و ضلالت آنها حفظ کرد». هم چنین تفسیر کسانی که «ضال» را به معنای نفی آگاهی از اسرار نبوت دانسته اند، پذیرفتنی است و در این پژوهش برگزیده شده است. به سخن دیگر، این آیه شریفه بیانگر این معناست که اگر هدایت الهی نباشد، رسول خدا ﷺ و هیچ انسان

۱. «گفتند: به خدا که تو در ضلالت دیرین خویشی!» (یوسف: ۹۵).

۲. قمی: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۷؛ حویزی: نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۹۶؛ بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۶۸۴؛ قمی مشهدی: کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

دیگری، از درون خود، هدایت نمی یابد؛ تا آنجا که رسول خدا ﷺ نیز بدون هدایت الهی، راه نیافته است و هرچه هست به دست خداست. گفتنی است که در زمینه هدایت رسول خدا ﷺ، مراد از هدایت آن حضرت، هدایت به مقام نبوت و رسالت و آگاه کردن ایشان به اسرار نبوت است.

تفسیر مختار در این آیه، از آن علامه طباطبایی و آیت الله مکارم است؛ و در میان اهل سنت، تا اندازه ای، جلال الدین سیوطی.

پیامبر ﷺ و شبهه تحریف احکام الهی

یکی از پرسش های مهم و اختلافی که در تاریخ اسلام بیان شده است و دشمنان اسلام نیز در کتاب های خود بر آن تکیه کرده اند، درباره آیات آغازین سوره مبارکه تحریم است.^۱ مفسران شیعه و اهل سنت، این آیات را به خوبی نگریسته اند و درباره شأن نزول آن ها، روایات بسیار و گوناگونی را بیان کرده اند. خداوند در آغاز این سوره می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲

۱. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» قَدْ فَضَّصَ اللَّهُ لَكُمْ حُجَّةً أَيْمَانَكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ* وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ* وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ* (التحریم: ۱-۵).

۲. «ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را که خدا برای تو حلال گردانیده است، حرام می کنی؟ خدا [است که] آمرزنده مهربان است» (التحریم: ۱).

تقریر شبهه

گروهی از مفسران اهل سنت، با نگاهی ساده‌انگارانه به آیه و بدون نگرش به سیاق آن، می‌گویند که پیامبر، احکام الهی را تحریف، و حلال خدا را بر خود حرام کرده است؛ بنابراین با عتاب خداوند روبه‌رو شده است.

شان نزول‌های بیان شده در تفاسیر برای آیه نخستین سوره تحریم

داستان عسل خوردن پیامبر ﷺ

۱. عسل خوردن پیامبر ﷺ در کنار زینب، بنت جحش: آیت الله مکارم درباره‌ی شأن نزول سوره تحریم می‌گوید:

این شأن نزول، مشهورتر و بهتر است: پیامبر ﷺ گاهی که به پیش زینب، بنت جحش، می‌رفت، زینب او را ننگه می‌داشت و از عسلی که آماده کرده بود به رسول خدا ﷺ می‌داد. این خبر به گوش عایشه رسید و براو گران آمد. عایشه می‌گوید: «من با حفصه قرار گذاشتم که هرگاه پیامبر ﷺ به پیش یکی از ما آمد، زود بگوییم که آیا صمغ مغفیر^۱ خورده‌ای؟» (و آن صمغ بد بویی بود). پیامبر ﷺ هم مقید بود که همیشه خوشبو باشد. بنابراین، وقتی پیامبر ﷺ نزد حفصه آمد، او این سخن را به پیامبر ﷺ گفت. حضرت فرمود: «من مغفیر نخورده‌ام، بلکه پیش زینب، عسل خورده‌ام و سوگند می‌خورم که دیگر از آن عسل نخورم. ولی این سخن را به کسی نگو و به گوش مردم نرسان که مبادا بگویند غذای حلالی را بر خود حرام کرده‌ام و

۱. «مغفیر» صمغی بود که از درختی به نام «عرقط» به وزن «هرمز» تراوش می‌شد و بوی بدی داشت.

مردم از آن پیروی کنند؛ یا زینب بشنود و دلشکسته شود.» ولی حفصه این راز را فاش کرد. در آینده روشن شد که این، توطئه‌ای بوده است تا پیامبر ﷺ را سخت غمگین کند. پس، آیات بالا نازل شد.^۱

۲. **عسل خوردن پیامبر ﷺ در کنار حفصه: طبرسی در مجمع البیان به نقل از مفسران چنین بیان کرده است:**

رسول خدا ﷺ پس از برگزاری نماز صبح، به یک یک همسرانش سر می زد و از آنها احوالپرسی می فرمود. یک روز، کسی برای حفصه، دختر عمر بن خطاب، یک کوزه عسل آورده بود. پس، هرگاه پیامبر ﷺ به پیش حفصه می آمد، او آن حضرت را نگه می داشت و از آن عسل به ایشان می داد. عایشه از ماندن پیامبر ﷺ در خانه حفصه دلخور شد و به جویره^۲ حبشیه — که پیش او بود — گفت: «وقتی پیامبر ﷺ به پیش حفصه آمد، من را آگاه کن تا بینیم حفصه چه می کند.» پس، جویره او را از داستان عسل آگاه کرد. عایشه دلخور شد و کسی را

۱. آلوسی: روح المعانی، ج ۱۴، ص ۳۴۱؛ زمخشری: الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۳؛ کاشانی: منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۹، ص ۳۲۸؛ فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۵۶۸؛ طبرسی: جوامع الجامع، ج ۴، ص ۳۱۶؛ همو: مجمع البیان؛ مکارم شیرازی: تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۷۵؛ میدی: کشف الأسرار و عده الأثران، ج ۱۰، ص ۱۵۶؛ نیشابوری: إيجاز البیان عن معانی القرآن، ج ۲، ص ۸۲۲؛ جرجانی: درج الدر فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۶۴۷؛ ابوالفتوح رازی: روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۹، ص ۲۸۹؛ طبرانی: التفسیر الکبیر تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۳۰۱؛ ایجی: جامع البیان، ج ۴، ص ۳۳۲؛ بغوی: تفسیر بغوی، ج ۵، ص ۱۱۶؛ ابن عطیه: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۵، ص ۳۲۹؛ قرطبی: الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۷۷؛ طوسی: التبیان، ج ۱۰، ص ۴۵.

۲. در جایی دیگر، کنیز عایشه، حصیره نامیده شده است.

به سوی دوستانش از همسران پیامبر فرستاد و به آنها خبر داد و گفت: «وقتی رسول خدا ﷺ به پیش شما آمد، بگویند که توبوی مغفیر می دهی!» رسول خدا ﷺ خوش نمی داشت و برایشان دشوار بود که از او بوی بد بلند شود؛ چون فرشتگان به پیشگاه او می آمدند. پس، رسول خدا ﷺ به پیش سوده آمد. سوده می گوید: «من نمی خواستم که این را به رسول خدا ﷺ بگویم. آنگاه از عایشه ترسیدم. پس گفتم که ای رسول خدا، این بو چیست که از شما می شنوم؟ شیر و صمغ عرعر خورده اید؟» فرمود: «خیر؛ ولی حفصه به من عسل داده است.»

سپس به پیش یک یک زن ها که می رفت، همگی همین را می گفتند. پس، به پیش عایشه آمد. او بینی اش را گرفت. حضرت فرمود: «چرا بینی ات را می گیری؟» گفت: «من از شما بوی مغفیر (شیره عرفط / عرعر) می شنوم. آیا مغفیر خورده ای؟» فرمود: «نه، بلکه حفصه به من عسل خوراند.» پس گفت: «مگس عسل از درخت عرعر خورده است.» پس پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به خدا، من هرگز عسل نخواهم خورد!» و آن را بر خود حرام کرد.^۱

۱. طبرسی: مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۱؛ ثعلبی: الکشف البیان، ج ۹، ص ۳۴۳؛ ابوالفتح رازی: روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۹، ص ۲۸۸؛ بغوی: تفسیر بغوی، ج ۵، ص ۱۱۶؛ ایجی: جامع البیان، ج ۴، ص ۳۳۳؛ فیض کاشانی: تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۹۳؛ کاشانی: منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۹، ص ۳۲۹؛ خازن: تفسیر خازن، ج ۴، ص ۳۱۱؛ قرطبی: الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۷۷؛ ماوردی: النکت و العیون تفسیر الماوردی، ج ۶، ص ۳۹؛ بیضاوی: انوار التنزیل و أسرار تأویل، ج ۵، ص ۲۲۴.

۳. **عسل خوردن پیامبر ﷺ در کنار سوده:** در الدر المنثور آمده است که ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابن مردویه، به سندی صحیح از ابن عباس روایت کرده اند که گفت:

«كان رسول الله ﷺ يشرب من شراب عند سودة من العسل فدخل على عائشة فقالت اني أجد منك ريحا فدخل على حفصة فقالت اني أجد منك ريحا فقال أراه من شراب شربته عند سودة "والله لا أشربه". فانزل الله ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ الآية؛ رسول خدا ﷺ هرگاه به خانه همسرش، سوده، می رفت، در آنجا شربتی از عسل می نوشید. روزی از خانه سوده درآمد و به خانه عایشه رفت. عایشه گفت: «من از تو بویی می شنوم.» از آنجا به خانه حفصه رفت. او هم گفت: «من از تو بویی می شنوم.» حضرت فرمود: «به گمانم بوی شربتی باشد که من در خانه سوده نوشیدم. والله دیگر نمی نوشم!» خدای متعال این آیه را فرستاد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾^۱

۴. **عسل خوردن پیامبر ﷺ در خانه ام سلمه:** در روض الجنان و روح الجنان به نقل از عطاء بن ابي مسلم چنین آمده است: «آن زنی که رسول خدا ﷺ را انگبین داد، ام سلمه بود.»^۲

۱. سیوطی: در المنثور، ج ۶، ص ۲۳۹؛ طباطبایی: ترجمه المیزان، به نقل از سیوطی، ج ۱۹، ص ۵۶۶؛ سیواسی: عیون التفسیر، ج ۴، ص ۲۲۶؛ آلوسی: روح المعانی، ج ۱۴، ص ۳۴۱؛ ابوجوزی: زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ص ۳۰۶؛ ماوردی: النکت و العیون تفسیر الماوردی، ج ۶، ص ۳۹.

۲. ابوالفتح رازی: روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۹، ص ۲۸۹؛ کاشانی: منهج الصادقین فی إزام المخالفین، ج ۹، ص ۳۲۹؛ قرطبی: الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۷۸؛ ماوردی: النکت و العیون تفسیر الماوردی، ج ۶، ص ۳۹.

داستان ماریه قبطیه

۱. دیدار پیامبر ﷺ با ماریه در نوبت حفصه: بحرانی در تفسیر البرهان

به نقل از علی بن ابراهیم قمی، درباره سبب نزول این آیه می نویسد:

چون پیامبر ﷺ به خانه هریک از زنان می رفتند، ماریه قبطیه، کنیز آن حضرت ﷺ، در خدمت بود. روزی حضرت در خانه حفصه، دختر عمر، بودند. حفصه برای برآوردن نیازی از خانه بیرون رفته بود. پیامبر ﷺ ماریه را به حضور پذیرفتند. وقتی حفصه بازگشت، دید که در بسته است. حفصه داستان را دانست و با خشم به پیامبر ﷺ گفت: «امروز نوبت من است و این خانه و فراش از آن من. چرا در خانه و فراش من با ماریه نزدیکی کردید؟» رسول خدا ﷺ شرم کرد و فرمود: «بس است! بیش از این من را نیازار. من دیگر به ماریه نزدیک نمی شوم و او را بر خود حرام کردم. این راز را به تومی گویم. آن را به کسی نگو. اگر این راز را آشکار کنی، لعنت خداوند و فرشتگان و مردم بر تو باد!»^۱

۱. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: كَانَ سَبَبُ نُزُولِهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ بُيُوتِ نِسَائِهِ، وَكَانَتْ مَارِيَةُ الْقِطْطِيَّةُ مَعَهُ تَخْدُمُهُ، وَكَانَ ذَلِكَ يَوْمَ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، فَذَهَبَتْ حَفْصَةُ فِي حَاجَةٍ لَهَا، فَتَنَاولَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَارِيَةَ، فَعَلِمَتْ حَفْصَةُ بِذَلِكَ، فَغَضِبَتْ وَأَقْبَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا [فِي] يَوْمِي، وَفِي دَارِي، وَعَلَى فِرَاشِي! فَاسْتَحْيَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا، فَقَالَ: كُفِّي فَقَدْ حَزَمْتُ مَارِيَةَ عَلَى نَفْسِي، وَلَا أَطَاهَا بَعْدَ هَذَا أَبَدًا، وَأَنَا أَفْضَى إِلَيْكَ سِرًّا، فَإِنْ أَنْتِ أَخْبَرْتِ بِهِ فَعَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۴۱۹؛ آلوسی: روح المعانی، ج ۱۴، ص ۳۴۳؛ سیوطی: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۶، ص ۲۴۰؛ شریف لاهیجی: تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۵۱۲؛ فیض کاشانی: الصافی، ج ۵، ص ۱۹۳؛ فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۵۶۸؛ بغوی: تفسیر بغوی، ج ۵، ص ۱۱۶؛ طبرسی: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۷۱؛ ابوالفتوح رازی: روض الجنان وروح الجنان، ج ۱۹، ص ۲۸۹؛ قرطبی: الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۷۷).

۲. دیدار پیامبر ﷺ با ماریه قبطیه در نوبت عایشه: بحرانی در تفسیر البرهان به نقل از ابن عباس می‌گوید:

حفصه، ماریه قبطیه را در نوبت عایشه دید که با پیامبر ﷺ خلوت کرده است. پیامبر ﷺ دانست و به حفصه فرمود: «آیا می‌توانی این راز را پیش خود نگه داری؟» حفصه گفت: «آری.» حضرت فرمود: «از این پس، ماریه بر من حرام است.» پیامبر ﷺ این را گفت که دل او خشنود شود. حفصه این پیشامد و اینکه پیامبر ﷺ ماریه را بر خود حرام کرده است را به عایشه گفت. عایشه نیز این رخداد را به پیامبر ﷺ گفت و با ایشان در این باره گفت‌وگو کرد. اینجا بود که این آیه نازل شد: «به یاد آورید هنگامی را که پیامبر ﷺ یکی از رازهای خود را به همسرانش گفت.» تا آنجا که می‌فرماید: «خداوند یاور اوست و نیز جبرئیل و مؤمنان صالح.» به خدا سوگند، مراد از مؤمنان صالح، امیرالمؤمنین علیؑ است، و خدا برای او کافی است. «و فرشتگان پس از آنان، پشتیبان اویند.»^۱

۱. «إِنَّ شَهْرًا شُوبَ عَنْ تَفْسِيرِ أَبِي يُوسُفَ يَعْقُوبَ بْنِ سُفْيَانَ النَّسَوِيِّ، وَالْكَلْبِيِّ، وَمُجَاهِدٍ، وَأَبِي صَالِحٍ، وَالْمَغْرِبِيِّ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّهُ رَأَتْ حَفْصَةَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حُجْرَةٍ عَائِشَةَ مَعَ مَارِيَةَ الْقُبْطِيَّةِ، فَقَالَتْ: أَتَكْتُمِينَ عَلَيَّ حَدِيثِي؟ قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ: إِنَّهَا عَلَى حَرَامٍ. لِيَطِيبَ قَلْبُهَا، فَأُخْبِرَتْ عَائِشَةُ وَسَرَّتْهَا مِنْ تَحْرِيمِ مَارِيَةَ، فَكَلِمَتْ عَائِشَةَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذَلِكَ، فَتَنَزَّلَ وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا إِلَى قَوْلِهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّهُ عَلَيَّ، يَقُولُ [الله]: وَاللَّهُ خَشْبُهُ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۴۱۹؛ بیضاوی: انوار التنزيل وأسرار التأويل، ج ۵، ص ۲۲۴؛ آلوسی: روح المعانی، ج ۱۴، ص ۳۴۲).

۳. دیدار پیامبر ﷺ با ماریه در خانه ماریه و به گوش نشستن عایشه و حفصه: علی بن ابراهیم در تفسیرش، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن سیار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال که «ای پیامبر ﷺ، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است از بهر رضایت همسرانت، بر خود حرام می کنی؟!» فرمود:

روزی که رسول خدا ﷺ در خانه ماریه قبطیه بود، عایشه و حفصه به گوش نشستند و سپس به آن جناب گلابه کردند که چرا به خانه ماریه رفته است. حضرت سوگند خورد که والله دیگر نزدیک اونمی شوم! خدای متعال در این آیه به آن جناب عتاب کرد که چرا حلال خدا را بر خود حرام کردی؟! کفار سوگندت را بده و هم چنان به همسرت سر بزنی.^۱

طبرسی در جوامع الجامع چنین نوشته است:

هریک خبر را برای پدرشان بازگو کردند. پس، خداوند پیامبر را از آن آگاه کرد و حضرت، حفصه را طلاق داد و بیست و نه شب از زنان خود کناره گرفت و در خانه ماریه به سربرد.^۲ گروهی گفته اند

۱. «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» الْآيَةَ. قَالَ أَطْلَعَتْ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ مَعَ مَارِيَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَاللَّهِ مَا أَقْرَبُهَا فَأَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكَفَّرَ يَمِينُهُ» (قمی: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ طباطبائی: المیزان، ج ۱۹، ص ۵۶۶).

۲. طبرسی: جوامع الجامع، ج ۶، ص ۳۵۶؛ زمخشری: الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۳؛ فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۵۶۸.

که پیامبر ﷺ سی روز از زنان خود کناره‌گیری و ماریه را بر خود حرام کرد.^۱

۴. داستان زعامت ابوبکر و عمر: چند تن از مفسران، دنباله‌ای را برای داستان ماریه افزوده، نوشته‌اند: پیامبر ﷺ این راز را به حفصه گفته بود: «ابوبکر و عمر، پس از پیامبر ﷺ، زمامدار امت او خواهند شد.»

هم‌چنین بحرانی به نقل از علی بن ابراهیم دربارهٔ خلافت می‌گوید: آنگاه که حفصه از داستان ماریه آگاه شد، پیامبر ﷺ افزون بر حرام کردن ماریه بر خود، به حفصه فرمود: «رازی به تومی گویم. آن را به کسی نگو. اگر این راز را فاش کنی، لعنت خداوند و فرشتگان و مردم بر تو باد!» حفصه گفت: «آن را نخواهم گفت. این راز چیست؟» حضرت فرمود: «بدان که ابوبکر پس از من به جور و ستم، خلافت را به دست خواهد گرفت و پس از او، پدرت عمر، به ظلم و جور خلافت را غصب می‌کند.» حفصه پرسید: «این خبر را از کجا می‌دانید؟» فرمود: «خداوند من را آگاه فرموده است.» حفصه همان روز، این خبر و داستان حرمت و نزدیک نشدن پیامبر ﷺ به ماریه را به عایشه، دختر ابوبکر، گفت و عایشه نیز بی‌درنگ به پدرش، ابوبکر، گفت. ابوبکر پیش عمر رفت و گفت: «عایشه از زبان حفصه چنین خبری به من داده است، ولی من به گفتهٔ عایشه باور ندارم. ای عمر، برو از دخترت این خبر را پرس. اگر راست است، زمینه‌های آن را از اکنون فراهم آوریم.» عمر از دخترش حفصه پرسید. حفصه

۱. نیشابوری: إيجاز البيان عن معانی القرآن، ج ۲، ص ۸۲۱؛ بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۴۱۹؛ حویزی: نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۷۱.

نخست انکار کرد، ولی پس از پافشاری عمر گفت: «آری، پیامبر ﷺ این سخن را فرمود.» ابوبکر و عمر با هم رایزنی کردند و تصمیم گرفتند که پیامبر ﷺ را مسموم کنند تا زودتر به خلافت برسند. جبرئیل نازل شد و پیامبر را از خواست ابوبکر و عمر آگاه کرد و این آیات را آورد: «ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، از بهر خشنودی همسرانت، بر خود حرام می‌کنی؟! او، خداوند آمرزنده و رحیم است. خداوند راه گشودن سوگندهایتان را در این پیشامدها روشن کرده است.» یعنی خداوند برای تو مباح کرده است که به جای سوگندت، کفاره دهی و آن را بشکنی. «و خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است. به یاد آورید هنگامی را که او آن را افشا و خداوند پیامبرش را آگاه کرد.» یعنی خداوند آن خبر را — که تصمیم به کشتن پیامبر ﷺ بود — به ایشان رساند. «قسمتی از آن را برای او بازگو و از گفتن بخش دیگر خودداری کرد.» پیامبر اکرم ﷺ به حفصه فرمود: «مگر من نگفتم که این راز را به کسی نگو؟ چرا فاش کردی؟» حفصه گفت: «چه کسی به شما خبر داد که من این راز را فاش نمودم؟» پیامبر فرمود: «پروردگار دانا و توانا.»^۱

۱. «... وَأَنَا أُفْضِي إِلَيْكَ سِرًّا، فَإِنْ أَنْتَ أَخْبَرْتَ بِهِ فَعَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. فَقَالَتْ: نَعَمْ، مَا هُوَ؟ فَقَالَ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ يَلِي الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عُمَرُ أَبُو بَكْرٍ. فَقَالَتْ: مَنْ أَخْبَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: اللَّهُ أَخْبَرَنِي. فَأَخْبَرْتُ حَفْصَةَ عَائِشَةَ مِنْ يَوْمِهَا بِذَلِكَ، وَأَخْبَرْتُ عَائِشَةَ أَبَا بَكْرٍ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرْتَنِي عَنْ حَفْصَةَ كَذَا، وَلَا أَتَقِي بِقَوْلِهَا، فَسَلْ أَنْتَ حَفْصَةَ، فَجَاءَ عُمَرُ إِلَى حَفْصَةَ، فَقَالَ لَهَا: مَا هَذَا الَّذِي أَخْبَرْتَ عَنْكَ عَائِشَةُ؟ فَأَنْكَرْتُ ذَلِكَ، وَقَالَتْ: مَا قُلْتُ لَهَا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا. فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: إِنْ كَانَ هَذَا حَقًّا فَأَخْبِرِينَا حَتَّى نَتَقَدَّمَ فِيهِ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، قَدْ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ.

۵. داستان هبه: ابن ابی حاتم به سند ضعیف از ابن عباس آورده است که «آیه» **«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ»** درباره آن زنی آمد که خودش را به رسول خدا ﷺ هبه کرد.^۱

ابوالفتوح رازی نیز به نقل از عکرمه چنین بیان می‌کند: «این آیه در حق آن زنی آمد که خودش را به رسول خدا ﷺ به هبه داده بود. نام او امّ شریک بود و رسول خدا ﷺ از بهر دل زناش، او را به هبه نمی‌پذیرفت».^۲

داستان تحریم زنان پیامبر ﷺ

سید قطب در فی ظلال القرآن، درباره سوگند خوردن پیامبر ﷺ بر دوری‌گزیدن از همسرانش، از مسند امام احمد می‌نویسد:
از ابن عباس روایت شده است که گفت: من همواره دوست

فَاجْتَمَعَ أَرْبَعَةٌ عَلَى أَنْ يَسْمُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِهَذِهِ السُّورَةِ: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ يَعْنِي قَدْ أَبَاحَ اللَّهُ لَكَ أَنْ تُكَفِّرَ عَنْ يَمِينِكَ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ». وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ خَدِيصًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ [أَنْ أَخْبَرَتْ بِهِ] بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَعْنِي أَظْهَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ عَلَى مَا أَخْبَرَتْ بِهِ وَمَا هُمَا بِهِ مِنْ قَتْلِهِ عَرَفَ بَعْضُهُ أَيْ أَخْبَرَهَا وَقَالَ: لِمَ أَخْبَرْتِ بِمَا أَخْبَرْتُكِ بِهِ؟ (بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۴۲۰؛ قمی: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ فراء: معانی القرآن، ج ۳، ص ۱۶۵؛ ابن ابی حاتم: تفسیر القرآن العظيم، ج ۱۰، ص ۳۳۶۲؛ جرجانی: درج الدرر فی تفسیر القرآن العظيم، ج ۲، ص ۶۴۶؛ الأوسی: روح المعانی، ج ۱۴، ص ۳۴۲؛ طبرسی: ترجمه مجمع البیان، ج ۲۵، ص ۱۳۰؛ فخر رازی: التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۵۶۸؛ مقاتل بن سلیمان: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۴، ص ۳۷۵).

۱. «وآخرج ابن ابی حاتم به سند ضعیف عن ابن عباس قال نزلت هذه الآية «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» في المرأة التي وهبت نفسها للنبي ﷺ» (ابن ابی حاتم: تفسیر القرآن العظيم، ج ۱۰، ص ۳۳۶۲؛ سیوطی: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۶، ص ۲۴۱).
۲. ابوالفتوح رازی: روض الجنان وروح الجنان، ج ۱۹، ص ۲۹۱۲.

داشتم که داستان دوتن از همسران رسول خدا ﷺ را از عمر پیرسم که آیه **﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾**^۱ درباره آنان نازل شده است. تا آنکه سالی عمر به حج رفت. من نیز با او به حج رفتم. در بین راه، عمر به بیراهه رفت. من گمان بردم که می خواهد دست به آب برساند. مشک آب را گرفتم و با او رفتم. دیدم که در نقطه ای نشست. ایستادم تا کارش را کرد. سپس به دستش آب ریختم تا وضو بگیرد (یا دست خود را بشوید). آنگاه گفتم که ای امیرالمؤمنین، آن دوزن از زنان رسول خدا ﷺ که خدای متعال درباره ایشان فرموده است **﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾** چه کسانی اند؟ عمر گفت: «این از تو عجب است، ای ابن عباس! آن دوزن عایشه و حفصه بودند.» آنگاه سخن را دنبال و داستان را چنین بازگو کرد: «ما مردمان قریش و اهل مکه، کسانی بودیم که بر زنان چیره بودیم. چون به مدینه هجرت کردیم به مردمانی برخوردیم که زنان بر آنان چیره بودند و هستند. رفته رفته زنان ما هم آغاز کردند به یادگیری از زنان ایشان. خانه من در سرای امیه، پسرزید، در کوی عوالی بود. روزی من از همسرم خشمگین شدم و با او ترشروی کردم؛ ولی او پیوسته از در آشتی درمی آمد، من نیز آشتی نمی کردم. همسرم گفت: "چرا آشتی نمی کنی؟ تو که از پیامبر بالاتر نیستی! به خدا سوگند، اگر میان یکی از زنان پیامبر ﷺ با پیامبر ﷺ اختلافی بیفتد، این کدورت بیش از یک روز به درازا نمی کشد. روز قهر می کند و شب آشتی."

۱. «اگر (شما دوزن) به درگاه خدا توبه کنید (بهبتر است). به راستی دل هایتان انحراف پیدا کرده است» (التحریم: ۴).

گفتم که زنان پیامبر ﷺ هم هرکدام شان چنین کنند زیانکارند. آن‌گاه گفت: "من همسایه‌ای از انصار داشتم که با او نوبت گذاشته بودم. یک بار او به خدمت رسول خدا ﷺ می‌رفت و خبروچی و اخبار دیگر را برای من می‌آورد؛ و یک نوبت هم من می‌رفتم. در این میان، چند روز زمان داشتیم تا با آن همسایه گفت‌وگو کنیم. او گفت: 'قبیله غسان دارند اسب‌های خود را نعل می‌کنند تا به جنگ ما بیایند.' روزی او به سوی خانه‌ام آمد، در خانه را کوبید و گفت: 'پیشامد مهمی رخ داده است.' پرسیدم که آیا قبیله غسان آمده است؟ گفت: 'نه، این رویداد از حمله غسان مهم‌تر است: رسول خدا ﷺ زنان خود را طلاق داده است.' من در دل گفتم که ای دادویداد! حفصه، دخترم، بیچاره شد! من این را همیشه پیش‌بینی می‌کردم که رسول خدا ﷺ نتواند با دختر من زندگی کند و سرانجام او را طلاق دهد. همین که نماز صبح را خواندم، لباس پوشیدم و به سوی خانه حفصه روان شدم. دیدم که حفصه گریه می‌کند. پرسیدم که آیا رسول خدا ﷺ تو را طلاق داد؟ گفت: 'نمی‌دانم، ولی از من کناره‌گیری کرده و در مشربه^۱ عزلت گزیده است.' به پیش غلام سیاهی رفتم و گفتم که از رسول خدا ﷺ اجازه بگیر تا داخل شوم. غلام سیاه بازگشت و گفت: 'اجازه گرفتم، ولی حضرت چیزی نفرمود.' ناگزیر به سوی مسجد رفتم. پیرامون مسجد گروهی را دیدم که می‌گریستند.

۱. مشربه نام باغی است که ماریه در آن خانه داشت و برای همین، آن باغ را مشربه ام‌ابراهیم می‌نامیدند.

در کنار آنها نشستیم. سپس غم و اندوه در درونم چیره شد. به پیش آن غلام بازگشتم و گفتم که برای عمر اجازه ورود بگیر. او به اندرون رفت، سپس به پیش من بازگشت و گفت: 'من نام تو را گفتم و اجازه ورود خواستم، ولی پیامبر ﷺ سکوت کرد و چیزی نگفت.' همین که خواستم برگردم، غلام صدایم زد که برگرد و به درون بیا. حضرت اجازه فرمودند. به درون خانه آمدم. دیدم که رسول خدا ﷺ به حصیری تکیه داده و خشونت حصیر در بدنش نشان گذاشته است. گفتم که ای رسول خدا، آیا زنان خود را طلاق داده‌ای؟ فرمود: 'نه.' گفتم که الله اکبر! ای رسول خدا، ما مردم قریش همواره بر زنان خود چیره بوده‌ایم. از روزی که به مدینه آمده‌ایم زنان ما، اندک اندک از زنان اینجا درس آموخته‌اند؛ چون در مدینه زنان بر مردان چیره‌اند. روزی از همسرم خشمگین شدم. ناگهان دیدم که او پاسخ من را می‌گوید و با من بی هیچ پروایی و بی اعتنا به خشم من، یکی به دو می‌کند. من از این پاسخ رنجیده خاطر شدم و آن را نپسندیدم. زنم گفت: 'از اینکه پاسخت را می‌دهم ناراحت می‌شوی؟ به خدا سوگند زنان رسول خدا ﷺ هم چنین‌اند. اگر کدورتی پیش بیاید، بیش از یک روز به درازا نمی‌کشد و تا شب با آن حضرت گفت و شنود می‌کنند.' من در پاسخ به همسرم گفتم که زنان رسول خدا ﷺ هم بد می‌کنند. هر کس این کار را بکند زیانکار است. پیامبر ﷺ لبخند زد. گفتم که ای پیامبر خدا، به پیش حفصه رفتم و گفتم اینکه همتای تو زیاتر و در پیش پیامبر خدا ﷺ محبوب‌تر است، مایه حسادت تونشود. بار

دیگر پیامبر ﷺ لبخند زد. چون آن جناب را شادمان دیدم، گفتم که اجازه می‌دهی در پیش شما بمانم؟ فرمود: 'آری.' پس، نشستم. سرم را بلند کردم و نگاهی به پیرامون خانه افکندم. چیزی را ندیدم که چشمم را بگیرد، مگر هیبت و وقار جایگاه آن. گفتم که ای رسول خدا، دعا بفرما و از خدا برای امت گشایشی درخواست کن. مردم فارس و روم با اینکه خدا را نمی‌پرستند چه زندگی مرفه و گشاده‌ای دارند!

تا این را گفتم، رسول خدا ﷺ برخاست و نشست. آنگاه فرمود: 'آیا توای پسر خطاب، شک و گمان داری؟ آنها مردمانی اند که خوشی‌هایشان در این دنیا به شتاب به آنها داده شده است.' گفتم که ای پیامبر خدا، برایم آموزش بخواه." پیامبر ﷺ سوگند خورده بود که یک ماه به پیش همسران خود نرود و به سبب خشم سختی که برایشان گرفته بود، یزدان بزرگوار او را سرزنش فرمود.^۱

سید قطب می‌افزاید: «بخاری، ترمذی و نسائی، آن را از راه‌های گوناگون با همین متن از زهری روایت کرده‌اند.»

۱. علی بن ابراهیم قمی روایتی از ابن سیار از امام صادق ع بازگو کرده است که امام صادق ع درباره این سخن خداوند متعال ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ فرمودند: «عایشه و حفصه از رفتن پیامبر ﷺ به پیش ماریه آگاه شدند. پس پیامبر ﷺ فرمود: "به

۱. سید قطب: فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۶۱۴-۳۶۱۵؛ ابوالفتح رازی: روح الجنان و روح الجنان، ج ۱۹، ص ۲۹۵-۲۹۶؛ طباطبایی: المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳۹-۳۴۰؛ آلوسی: روح المعانی، ج ۱۴، ص ۳۴۷؛ زمخشری: الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶.

خدا سوگند دیگری به او نزدیک نخواهم شد!" و خداوند امر کرد که کفارۀ سوگند خود را بدهد.^۱

۲. هاشم بحرانی در البرهان به نقل از محمد بن قیس می‌گوید:

امام باقر علیّه السلام فرمود: «خداوند ﷻ به پیامبرش فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ... لَكَ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» پس، آن را سوگند قرار داد و رسول خدا ﷺ کفارۀ آن را داد.» گفتم که با چه چیزی کفارۀ داد؟ فرمود: «ده فقیر را خوراک داد؛ برای هر فقیری یک پیمانه.» گفتم که اگر کسی بخواهد کفارۀ او یک لباس باشد، سنجش چیست؟ فرمود: «لباسی که عورتش را بیوشاند.»^۲

برخی از روایات تفسیری دیگر

بیشتر مفسران شیعه و اهل سنت، ذیل این آیات، روایات بسیاری را آورده‌اند که پیش از این به آن‌ها پرداختیم. در زیر سه روایت دیگر را می‌خوانیم که از معصومین علیهم السلام گزارش شده است. حویزی در نور الثقلین روایتی را از زبان زرارۀ آورده است که می‌گوید:

از امام محمد باقر علیّه السلام درباره‌ی مردی که به زنش بگوید «تو بر من

۱. «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» الْآيَةَ. قَالَ أَطْلَعْتُ عَائِشَةَ وَخَفِصَةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ مَعَ مَارِيَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَاللَّهِ مَا أَقْرَبُهَا. فَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَكْفِرَ بيمينه» (قمی: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۵).

۲. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ اللَّهُ ﷻ لِنَبِيِّهِ: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» فَجَعَلَهَا يَمِينًا وَكَفَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. قُلْتُ: بِمَ كَفَر؟ قَالَ: أَطْعَمَ عَشْرَةَ مَسَاكِينَ، لِكُلِّ مَسْكِينٍ مُدٌّ، قُلْنَا: فَمَا حُدَّ الْكِسْفَةُ؟ قَالَ: ثَوْبٌ يُوَارِي بِهِ عَوْرَتَهُ» (بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۴۱۸؛ حویزی: نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۶۸).

حرامی! پرسیدم. حضرت فرمود: «اگر براو چیره باشم، بر سر او می‌کوبم و به او می‌گویم که خداوند، او را بر تو حلال کرده است. اکنون چه چیزی او را بر تو حرام کرده است؟ همانا او فقط سخن دروغی گفته و ادعا کرده است که آنچه خداوند بر او حلال گردانیده، حرام است. پس طلاق و کفاره دادن بر او نیاز نیست.» سپس گفتم که ولی خداوند ﷺ می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ؟» کفاره آن را واجب گردانید؟ فرمود: «فقط کنیز قطبی او، ماریه، را براو حرام کرد و سوگند یاد کرد که به او نزدیک نشود و پیامبر ﷺ کفاره را از برای سوگند خوردن برخود واجب دانست و این کفاره برای حرام کردن نبود.»^۱

نقد و بررسی

این آیه اشاره می‌کند که آنچه را پیامبر ﷺ برخود حرام کرده است، عملی از اعمال حلال بوده که رسول خدا ﷺ آن را انجام می‌داده است و چند تن از همسرانش از آن عمل ناخشنود بودند و آن حضرت را در تنگنا قرار می‌دادند و آزار می‌رساندند؛ تا آن جناب ناگزیر شد که سوگند بخورد و آن عمل را دیگر انجام ندهد. جمله «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» بر این

۱. «وَعَنْهُ: عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ عَلَيَّ حَرَامٌ؟ فَقَالَ: «لَوْ كُنَّا لِي عَلَيْهِ سُلْطَانٌ لَأَوْجَعْتُ رَأْسَهُ، وَقُلْتُ [لَهُ]: اللَّهُ أَحَلَّهَا لَكَ، فَمَا حَرَمَهَا عَلَيْكَ؟ إِنَّهُ لَمْ يَزِدْ عَلَيَّ أَنْ كَذَبَ، فَرَعَمَ أَنْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُ حَرَامٌ، وَلَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ طَلَاقٌ وَلَا كُفَّارَةٌ.» فَقُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ ﷻ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ فَجَعَلَ فِيهِ الْكُفَّارَةَ؟ فَقَالَ: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْهِ جَارِيَّتَهُ مَارِيَةَ الْقِبْطِيَّةَ، وَخَلَفَ أَنْ لَا يُفْرِقَهَا، وَإِنَّمَا جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِ الْكُفَّارَةَ فِي الْحَلْفِ، وَلَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِ فِي التَّحْرِيمِ» (بحرانی: البرهان، ج ۵، ص ۴۱۸؛ حویزی: نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۶۸).

دلالت دارد که آنچه به آن جناب عتاب شده، نسبت به خود آن جناب بوده است، نه در گستره رسالت های او برای مردم. هم چنین مراد از تحریم در جمله «لَمْ تُحَرِّمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي»، تحریم از سوی خدا نبوده، بلکه آن با نذر و سوگند است؛ زیرا آیه «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۱ که پس از این آیه آمده است، براین معنا دلالت دارد.^۲

علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان، ذیل آیات آغازین سوره تحریم، پس از آوردن شأن نزول های نقل شده برای این آیات، همه آن ها را نقد و بررسی کرده است. ایشان در نقد غسل خوردن پیامبر ﷺ در خانه یکی از همسران خود و با اشاره به توطئه حفصه و عایشه می نویسد: «این روایت از راویان بسیار و جمله های پراکنده نقل شده است، ولی به روشنی با آیات این گفتار که همه در یک سیاق است، همخوان نیست.»^۳

روایات در این باره پر شمار و گوناگون است. در بیشتر آن ها آمده است که ماریه را از برای سخن حفصه بر خود حرام کرد، نه از برای گفته عایشه؛ هم چنین گوینده «مَنْ أُنْبَأَكَ هَذَا» حفصه بود، نه عایشه. و مراد حفصه از این پرسش این بود که چه کسی به تو خبر داد که من خبر ماریه را به عایشه رساندم؟ این روایات با اینکه بسیار است، باز هم ابهام در جمله «عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ»^۴ را نگشوده و روشن نکرده است که

۱. «بی گمان خدا برای شما [راه] گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم» (التحریم: ۲).

۲. طباطبایی: المیزان، ج ۱۹، ص ۳۲۹.

۳. همان، ص ۳۳۷.

۴. «[پیامبر] بخشی از آن را آشکار، و از بخشی [دیگر] چشم پوشی کرد» (التحریم: ۳).

رسول خدا ﷺ برای چه کسی پاره‌ای از داستان را بازگو کرد و همه آن را نگفت. در روایتی، ابن مردویه از علی علیه السلام چنین آورده است: «هیچ انسان بزرگواری به خود اجازه نمی‌دهد که ته‌وتوی یک پیشامد را درآورد، چون خدای تعالی درباره رسول گرامی اش می‌فرماید: ﴿عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ﴾؛ بخشی از داستان را با پی‌گیری آشکار نمود و دنباله آن را وانهاد.» و نیز در روایتی که ابن ابی حاتم از مجاهد، و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده‌اند، چنین آمده است: «آن بخشی را که رسول خدا ﷺ پی‌گیری و کشف کرد، داستان ماریه بود؛ و آنچه را که از پی‌گیری اش بازماند، داستان زمامداری ابوبکرو عمر پس از درگذشت خود بود؛ چون می‌ترسید که خبر پراکنده شود.»

در این دوروایت، پرسش این است که کجای این کار کرامت و بزرگواری است؟ آیا افشا کردن داستان ماریه — که خانوادگی است — بزرگواری است، یا پنهان کردن زمامداری ابوبکرو عمر، و یا اگر کرامتی باشد، جدای از این گفته‌هاست؟ یک انسان بزرگوار همواره رازهای خانوادگی و ناموسی خود را پنهان می‌کند، و فقط آنچه همگانی است را گزارش می‌دهد.^۱

ایشان نیز در نقد سخنان عمر با ابن عباس درباره پرسش از آیه ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَىَّ﴾^۲، می‌نویسد:

این داستانِ عمر بن خطاب، هم فشرده و هم گسترده، از

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳۸.

۲. «اگر [شما دوزن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است]. به راستی دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است و اگر برضد او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و مؤمنان صالح [نیز یاور اویند] و گذشته از این، فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود» (التحریم: ۴).

چند جا بازگو شده است؛ ولی چنان که پیداست، این روایت هیچ سخنی دربارهٔ رازی نمی‌گوید که رسول خدا ﷺ به چند تن از همسرانش سپرده بود؛ و نیز در آن نیامده است که آنچه آشکار، و آنچه از افشایش پرهیز شد، چه بوده است؛ با اینکه به دست آوردن این معانی ارزشمند است. و نیز گویا از این روایت برمی‌آید که مراد از تحریم حلال در این آیه، حرام کردن همهٔ زنان رسول خدا ﷺ بوده است؛ ولی آیهٔ شریفه، چیزی جز این را می‌فرماید؛ چون این آیه بر آن است که بگوید آن جناب می‌خواسته است تا خشنودی همسرانش را به دست آورد، و از بهر دلخوشی آنان چیزی را بر خود حرام کرده است. افزون بر این‌ها، در این روایات نیامده است که چرا توبه کردن را فقط دربارهٔ دو تن از زنان آن حضرت آورده و فرموده است:

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ﴾

بررسی سوره‌های پیشین یا پسین سورهٔ تحریم نشان می‌دهد که دوروند سازمان یافته برای سرپیچی از پیامبر ﷺ در مدینه، آرام آرام نمودار می‌شد. سورهٔ تحریم در این روزگار نازل شد و نشان داد که روند توطئه به درون خانهٔ پیامبر ﷺ نیز رخنه کرده است و چند تن از همسران پیامبر ﷺ نیز با این روند هماهنگ شده، تا آنجا که رازهای خانه‌شان را پیش دیگران فاش می‌کردند. از دیدگاه سبب نزول، در میان روایات یادشده، روایت زینب و ماریه، سندی پذیرفته‌تر دارد. با برداشتن بخش کوچکی از این روایات که با جایگاه رسول خدا ﷺ سازگار نبود، می‌توان از این روایات با نگاهی گذرا دریافت که دو تن از همسران

پیامبر — عایشه و حفصه — می خواستند که با هماهنگی و برنامه ریزی، نقطه ضعف های پیامبر ﷺ را دریابند و سپس با بازگ کردن آن ها در میان مسلمانان، شخصیت و جایگاه معنوی و اجتماعی پیامبر ﷺ را سست کنند. آنگاه پیامبر ﷺ برای رویارویی با آنان و جلوگیری از گمراهی همسرانش باید اقدامی شایسته و به جا انجام می داد. ایشان می توانست که همسران خطا کارش را طلاق دهد یا آنها را در تنگنا گذاشته و از بیرون رفتن آنان پیشگیری کند و... اما پیامبر ﷺ از روی بزرگواری راهی دیگر برگزید و کوشید تا با خشنود کردن همسرانش، محبت آنان را به خود بیشتر کرده و فرمان پذیری آنان را افزایش دهد. برای همین، برای خشنودی همسران خود، سوگند یاد کرد که برخی از کارهای روایی را انجام ندهد که همسرانش دوست نمی داشتند. سپس، خدای سبحان به پیامبر ﷺ می گوید روشی که برای اصلاح رفتار و اخلاق همسرانت برگزیده ای، برای آنها سودمند نخواهد بود و فقط خود را به رنج و زحمت انداخته ای. از این رو، از سردلسوزی به آن حضرت می فرماید: «ای پیامبر بزرگوار، چرا برای خشنودی همسرانت چیزی را بر خود حرام می کنی که خدا بر تو حلال کرده است؟» قرآن کریم به روشنی سخنی نمی گوید که پیامبر ﷺ چه چیزی را بر خود حرام کرد و برای خشنودی کدام همسرش این کار را انجام داد؛ زیرا دانستن این نکته برای درک پیام سوره، سودی ندارد. آنچه باید دانست، نشان دادن رفتار بزرگ منشاء پیامبر ﷺ با همسرانش و گزارش دادن سرپیچی همسران ایشان است.

از آنجا که پیامبر ﷺ برای خشنودی همسرانش، کارهای روا را با سوگند خوردن بر خود حرام کرده بود، خداوند راه گشودن سوگند را به

ایشان یادآور شد و فرمود: «خدا روش گشودن سوگندهایتان را برای شما مسلمانان روشن کرده است.»

برای اینکه پیامبر ﷺ و مؤمنان این حقیقت را باور کنند که گذشت و بزرگواری رسول خدا ﷺ در اصلاح همسرانش سودی ندارد، آیه پسین، یکی از خیانت‌های دوتن از همسران پیامبر ﷺ را یادآور می‌شود تا هم نشان دهد که آنها شایسته این همه گذشت و بزرگواری پیامبر ﷺ نیستند، و هم به این زنان خائن یادآوری کند که خدا پشت و پناه پیامبر خود است و آنان نمی‌توانند خیانت‌ها و رفتارهای نادرست خود را از ایشان پنهان کنند. از این رو، در ادامه می‌فرماید: اگر می‌خواهید شخصیت برخی از زنان پیامبر ﷺ را بهتر بشناسید و به حمایت خدا از پیامبر ﷺ پی ببرید، به این داستان بنگرید که پیامبر ﷺ، نکته‌ای را از همسران خود پوشاند و نمی‌خواست که آنها آگاه شوند. اما یکی از همسران پیامبر ﷺ آگاه شد و آن را پیش دیگری فاش کرد. با بازگوکردن راز پیامبر ﷺ برای دیگری، خدا خیانت آن همسر را بر پیامبر ﷺ آشکار کرد.

خدا آنچه را که درباره این خیانت لازم بود، برای پیامبر ﷺ آشکار کرد؛ و آنچه را که نیاز نبود، بیان نکرد تا سبب آشفتگی ذهن پیامبر ﷺ نشود. هنگامی که پیامبر، همسرش را از کاری که کرده بود به خوبی آگاه کرد، آن زن با شگفتی گفت: «چه کسی این پیشامد را با این دقت به تو خبر داده است؟» پیامبر ﷺ فرمود: «خدای دانا و خبیر من را از آن آگاه کرده است.»

افشای رازهای پیامبر ﷺ با زبان یکی از همسرانش، نشان داد

که کار آن دسته از همسران پیامبر ﷺ که می خواستند به ایشان خیانت کنند، از این گذشته است که با محبت و بزرگواری بتوان آنها را از اشتباه شان آگاه کرد و باید به فکر چاره دیگری بود و آن، برخورد از جایگاه قدرت و تهدید آنان به طلاق و مجازات است؛ زیرا آنها گمان می برند که هم پیمانان آنها و سران روند نفاق و توطئه، چنان نیرویی دارند که پیامبر ﷺ ناچار است در برابر آنها کوتاه بیاید؛ از این رو، آنان هر کاری بکنند، پیامبر ﷺ نمی تواند آنها را مجازات کند. بنابراین، خدای سبحان افزون بر نشان دادن پشتیبانی خود از پیامبر ﷺ، در برابر تبانی و همدستی زنان خیانتکار ایشان، با لحنی تهدیدآمیز، روبه دوزنی که رازهای ایشان را فاش کرده و به روند توطئه گرایش یافته بودند، می فرماید: «شما دوتن، اگر از این کار خیانت بار به سوی خدا توبه کنید، روشن می شود که دل های شما به سوی حق گرایش یافته و در برابر حکم خدا تسلیم شده اید؛ اما اگر برضد پیامبر ﷺ، همدست شوید، بدانید که خداوند او را یاری می کند؛ زیرا خداوند مولای اوست و پس از خدا، جبرئیل و مؤمنان شایسته و فرشتگان پشتیبان اویند.»

اقدام دیگر برای تنبیه و اصلاح زنان خیانتکار این است که به آنها گوشزد شود که پیامبر ﷺ هیچ نیازی به ادامه پیمان زناشویی با آنها ندارد و اگر کارهای نادرست خود را دنبال کنند، رسول خدا ﷺ به آسانی آنها را طلاق می دهد و خدایی که همواره از پیامبر ﷺ پشتیبانی می کند، به او همسرانی بهتر از آنان نیز عنایت می کند. از همین رو، آیه پسین، خطاب به زنان خیانتکار پیامبر ﷺ و زنان دیگری که به آنان تمایل دارند، می فرماید: «اگر دست از این کارتان

برندارید و نیاز شود که پیامبر ﷺ همه شما را طلاق دهد، پروردگارش بی‌درنگ همسرانی بهتر از شما به او می‌دهد.^۱

علامه طباطبایی با نگرش به سیاق آیه، به نقد و بررسی روایت‌های شأن نزول پرداخته است که گویا تفسیر مختار، تفسیر ایشان باشد.

۱. خامه‌گز: تفسیر روان، ص ۱۱۶-۱۱۸.

نتیجه‌گیری

در این کتاب، پرسمانی بیان شد که در چارچوب سه فصل به آن‌ها پاسخ داده شد. ظاهرات متشابه که درباره عصمت انبیا علیهم‌السلام بیان شده است، با نسبت دادن گناه، خطا، اشتباه، گمراهی، فراموشی، تحریف احکام الهی، و... همراه است که به عصمت انبیا علیهم‌السلام خدشه وارد می‌کند. گروهی از مفسران اهل سنت با کمک ظاهراتی که درباره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است، بدون نگرش به سیاق آن و نیز چشم‌پوشی از قرائن دیگر مانند قرآن، روایات و عقل، در تفسیر آیات و با نادیده گرفتن شأن نزول، آیات را تفسیر کرده‌اند. ولی مفسران شیعه از دیدگاه دیگری آیات را بررسی کرده‌اند؛ بدین سان که در آغاز، واژه یا واژه‌هایی که در آیه سبب تشابه شده است را بررسی و معنای بنیادین آن را در فرهنگ قرآن و بنا بر آنچه که لغویان معتمد بین فریقین نقل کرده‌اند، به دست می‌آورند. سپس با دلایل عقلی و نقلی به تفسیر درست آیات می‌پردازند و نیز از روایات اهل بیت علیهم‌السلام بهره می‌گیرند.

کتابنامه

فارسی

- ابوالفتح رازی، حسین بن علی: روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن، مصحح: محمد مهدی ناصح و محمد جعفر یاحقی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
- امین، نصرت بیگم: مخزن العرفان در علوم قرآن، اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.
- بروجردی، محمد ابراهیم: تفسیر جامع، تهران: کتابخانه صدر، چاپ ششم ۱۳۶۶.
- بنت شاطی، عایشه: ترجمه تفسیر بیانی، مترجم: سید محمود طیب حسینی، قم: دانشکده اصول الدین، ۱۳۹۰.
- جرجانی، حسین بن حسن: جلاء الأذهان و جلاء الأحران، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
- جوادی آملی، عبدالله: تفسیر قرآن، بنیاد اسراء، ۱۳۹۵.
- _____، _____: تفسیر موضوعی قرآن کریم، وحی و نبوت در قرآن. محقق: علی زمانی قمشه ای، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ دوم ۱۳۸۱.
- حسینی تهرانی، محمد حسین: نور ملکوت قرآن، مشهد مقدس: علامه طباطبائی، ۱۴۲۷ ق.
- حسینی همدانی، محمد: انوار درخشان در تفسیر قرآن، محقق: محمد باقر بهبودی، تهران: لطفی، ۱۴۰۴ ق.
- خسروانی، علیرضا: تفسیر خسروی، محقق: محمد باقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۹۰.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد: ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، تهران: مرتضوی، چاپ دوم ۱۳۷۴.

- رضائزاد، غلامحسین: تمهید المبانی، تفسیر کبیر بر سوره سبع المثانی، تهران: الزهراء ﷺ، ۱۳۸۳.
- سبحانی، جعفر: منشور جاوید، قم: مؤسسه امام صادق ﷺ، ۱۳۸۳.
- سید قطب: ترجمه فی ظلال القرآن، مترجم: مصطفی خرمدل، تهران: نشر احسان، چاپ دوم ۱۳۸۶.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی: تفسیر شریف لاهیجی، مصحح: جلال الدین محدث، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳.
- صادقی تهرانی، محمد: ترجمان فرقان: تفسیر مختصر قرآن، قم: شکرانه، ۱۳۸۸.
- طالقانی، سید محمود: پرتویی از قرآن. تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم ۱۳۶۲.
- طباطبایی، محمدحسین: ترجمه تفسیر المیزان. مترجم: محمد باقر موسوی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم ۱۳۷۴.
- علم الهدی، علی بن الحسین: ترجمه تنزیه الانبیاء، مترجم: امیر سلمانی رحیمی، مشهد مقدس: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر، ۱۳۷۷.
- قرشی بنایی، علی اکبر: احسن الحديث، تهران: بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر، چاپ دوم ۱۳۷۵.
- _____، _____: قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم ۱۳۷۱.
- کاشانی، فتح الله بن شکرالله: منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۱.
- کاشفی، حسینعلی: تفسیر حسینی (مواهب علیّه)، سراوان: کتابفروشی نور، بی تا.
- گیلانی، عبدالرزاق: ترجمه مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۴-۱۳۴۳.
- مرکز فرهنگ و معارف قرآن: دایرة المعارف قرآن کریم، قم: بوستان کتاب قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ سوم ۱۳۸۲.
- مصباح یزدی، محمدتقی: اصول عقاید، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
- معرفت، محمدهادی و ابومحمد وکیلی: آموزش علوم قرآن، ترجمه التمهید فی علوم القرآن، بی جا، بی نا، بی تا.

- مکارم شیرازی، ناصر: پیام قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ نهم ۱۳۸۶.
- _____، _____: تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ دهم ۱۳۷۱.
- میبدی، احمد بن محمد: کشف الاسرار و عدة الابرار (تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۷۱.

عربی

- آلوسی، محمود بن عبدالله: روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: انتشارات دارالکتب العلمية، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۵ق.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله: شرح نهج البلاغة، محقق / مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ق.
- _____، _____: نهج الحق و كشف الصدق، بیروت: دارالكتاب اللبناني، ۱۹۸۲م.
- ابن ادریس، محمد بن احمد: المنتخب فی تفسیر القرآن و النکت المسترجة من كتاب التبیان، محقق: مهدی رجایی، قم: انتشارات کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی: الإعتقادات، محقق: عصام عبدالسعيد، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق.
- _____، _____: عیون أخبار الرضا عليه السلام، محقق / مصحح: مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی: زاد المسیر فی علم التفسیر، محقق: عبدالرزاق مهدی، بیروت: دارالعربی، ۱۴۲۲ق.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل: المحکم و المحيط الأعظم، محقق / مصحح: عبدالحمید هنداوی، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۲۱ق.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی: متشابه القرآن و مختلفة، قم: بیدار، ۱۳۶۹.
- ابن عبدالسلام، عبدالعزیز بن عبدالسلام: تفسیر العزیز بن عبدالسلام، بیروت: دارالکتب العلمية، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۹ق.
- ابن عطیة، عبدالحق بن غالب: المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، محقق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت: دارالکتب العلمية، منشورات محمد علی

- بیضون، ۱۴۲۲ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس: معجم مقائیس اللغة، محقق / مصحح: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر: تفسیر القرآن العظیم، محقق: شمس الدین، محمد حسین، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۹ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم: لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم ۱۴۱۴ق.
- ابوحیان، محمد بن یوسف: البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- انصاری، زکریا بن محمد: فتح الرحمن شرح یلتبس من القرآن، بیروت: انتشارات دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۴ق.
- ایجی، میرسید شریف: شرح المواقف، تصحیح: بدرالدین نعسانی، افست قم: الشریف الرضی، ۱۳۲۵.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان: البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- بغوی، حسین بن مسعود: تفسیر بغوی المسمی بمعالم التنزیل، محقق: عبدالرزاق مهدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- تستری، ابو محمد سهل بن عبدالله: تفسیر التستری، بیروت: منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۳ق.
- ثعلبی، احمد بن محمد: الكشف البیان المعروف بتفسیر الثعلبی، محقق: ابی محمد ابن عاشور، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- جزایری، نعمت الله بن عبدالله: عقود المرجان فی تفسیر القرآن، محقق: مؤسسۀ فرهنگي ضحی، قم: نور وحی، ۱۳۸۸.
- جوهری، اسماعیل بن حماد: الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، محقق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶.
- حائری طهرانی، علی: مقتنیات الدرر، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۳۸.
- حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی: روح البیان، بیروت: دارالفکر، بی تا.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تهران: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۳۳ق.
- _____، _____: نهج الحق و کشف الصدق، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۲م.

- حویزی، عبدعلی بن جمعه. نور الثقلین، مصصح: هاشم رسولی، قم: اسماعیلیان، چاپ چهارم ۱۴۱۵ق.
- خازن، علی بن محمد: تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل، مصصح: عبدالسلام محمدعلی شاهین، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۱۵ق.
- دینوری، عبدالله بن محمد: تفسیر ابن وهب المسمی الواضح فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون، چاپ سوم ۱۴۲۴ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد: مفردات الفاظ قرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
- رضا، محمد رشید: تفسیر القرآن الحکیم، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۴ق.
- زمخشري، محمود بن عمر: الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، مصصح: حسین احمد مصطفی، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ سوم ۱۴۰۷ق.
- سبحانی، جعفر: عصمة الأنبياء فی القرآن الکریم، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله: الجدید فی تفسیر القرآن المجید، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
- سلطان علیشاه، سلطان محمد بن حیدر: بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم ۱۴۰۸ق.
- سید قطب: فی ظلال القرآن، بیروت: دارالشروق، چاپ سی و پنجم ۱۴۲۵ق.
- سیواسی، احمد بن محمود: عیون التفاسیر، محقق: بهاء الدین دارتما، بیروت: دار صادر، ۱۴۲۷ق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر: الدر المنثور فی تفسیر المأثور. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- شوکانی، محمد: فتح القدیر، دمشق: دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ق.
- شیبانی، محمد بن حسن: نهج البیان عن کشف معانی القرآن، محقق: حسین درگاهی، قم: نشر الهادی، ۱۴۱۳ق.

- صاحب، اسماعیل بن عباد: **المحیط فی اللغة**، محقق / مصحح: محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۴ ق.
- طباطبائی، محمد حسین: **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم ۱۳۹۰.
- طبرانی، سلیمان بن احمد: **التفسیر الكبير: تفسیر القرآن العظيم**، اردن-اربد: دارالکتاب الثقافی، ۲۰۰۸ م.
- طبرسی، احمد بن علی: **الإحتجاج علی اهل اللجاج للطبرسی**، محقق / مصحح: محمد باقر خرسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن: **جوامع الجامع**، مصحح: ابوالقاسم گرجی، قم: حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت، ۱۴۱۲ ق.
- _____، _____: **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، مصحح: فضل الله یزدی طباطبائی و هاشم رسولی، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم ۱۳۷۲.
- طبری، محمد بن جریر: **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ ق.
- طنطاوی، محمد: **التفسیر الوسیط للقرآن الکریم**، قاهره: نهضة مصر، ۱۹۹۷ م.
- طوسی، محمد بن حسن: **الأمالی**، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق.
- _____، _____: **التبیان فی تفسیر القرآن**، مصحح: احمد حبیب عاملی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
- طوسی، نصرالدین: **تجريد الإعتقاد**، تهران: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.
- طیب، عبدالحسین: **اطیب البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: اسلام، چاپ دوم ۱۳۶۹.
- عاملی، ابراهیم: **تفسیر عاملی**، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: کتابفروشی صدوق، ۱۳۶۰.
- علم الهدی، علی بن الحسین: **تفسیر الشریف المسمی بنفائس التأویل**، مصحح: مجتبی احمد موسوی، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۳ ق.
- _____، _____: **تنزیه الأنبياء ﷺ**، قم: الشریف الرضی، ۱۴۰۳ ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر: **التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم ۱۴۲۰ ق.
- فراء، یحیی بن زیاد: **معانی القرآن**، محقق: محمد علی نجار و احمد یوسف نجاتی، قاهره: الهيئة المصرية العالمية للكتاب، چاپ دوم ۱۹۸۰ م.

- فرات کوفی، فرات بن ابراهیم: **تفسير فرات الكوفي**، تحقيق: محمد كاظم محمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- فرهیدی، خلیل بن احمد: **كتاب العين**، قم: نشر هجرت، چاپ دوم ۱۴۰۹ق.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب: **القاموس المحيط**، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی: **الأصفی فی تفسیر القرآن**، محقق: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، محمد رضا نعمتی و محمد حسین درایتی، قم: مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، ۱۴۱۸ق.
- _____، _____: **تفسير الصافي**، مقدمه و تصحيح: حسين اعلمی، تهران: مكتبة الصدر، چاپ دوم ۱۴۱۵ق.
- فیومی، احمد بن احمد: **المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی**، قم: مؤسسۀ دارالہجرة، چاپ دوم ۱۴۱۴ق.
- الفاضی عبد الجبار بن احمد الهمدانی المعتزلی: **متشابه القرآن**، محقق: محمد عدنان زرزور، قاهره: مكتبة الدار التراث، ۱۳۸۶.
- قرطبی، محمد بن احمد: **الجامع لأحكام القرآن**، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
- قشیری، عبد الکریم بن هوازن: **لطائف الإشارات**، محقق: ابراهیم بسیونی، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۲۰۰۰م.
- قمی، علی بن ابراهیم: **تفسير قمی**، محقق / مصحح: طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا: **کنز الدقائق و بحر الغائب**، تهران: سازمان انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی: **مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول**، محقق / مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ق.
- مراغی، احمد مصطفی: **تفسير مراغی**، بیروت: دارالفکر، بی تا.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد: **تاج العروس من جواهر القاموس**، محقق / مصحح: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- معرفت، محمد هادی: **التمهید فی علوم القرآن**، قم: حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت، چاپ سوم ۱۴۱۰ق.

- مغنیه، محمدجواد: الجوامع الفوارق بین السنة و الشيعة، محقق: عبدالحسین مغنیه، بیروت: مؤسسه عزالدین، ۱۴۱۴ق.
- — — — —: تفسیر کاشف، قم: دارالکتاب الإسلامی، ۱۴۲۴ق.
- مفید، محمد بن محمد: النکت الإعتقادیة، قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
- — — — —: تصحیح الاعتقاد الإمامیه، محقق: حسین درگاهی، تهران: روشنائی مهر، ۱۳۸۸.
- مقاتل بن سلیمان: تفسیر مقاتل بن سلیمان، محقق: عبدالله محمود شحابه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
- نحاس، احمد بن محمد: اعراب القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۲۱ق.
- نظام الاعرج، حسن بن محمد: غرائب القرآن و رغائب الفرقان، محقق: زکریا عمیرات، بیروت: منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۱۶ق.
- نیشابوری، محمود بن ابوالحسن: وضع البرهان فی مشکلات القرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۰ق.
- واحدی، علی بن احمد: الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، محقق: صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۵ق.

مقاله

- خامه‌گر، محمد: «نقد و ارزیابی روایات شأن نزول سوره تحریم». فصلنامه پژوهش‌های قرآنی - ۱، ۱۳۹۲، ص ۹۶-۱۲۳.

وبگاه‌ها

- ابرنور <https://abrenoar.ir>.
- الغدیر <https://www.ghadirestan.com>.
- کتابخانه مدرسه فقاہت <https://lib.eshia.ir>.
- کتابخانه مجازی الفبا <https://alefbalib.com>.

نرم افزارها

- نرم افزار جامع التفاسیر نور ۳ مؤسسه نور.
- نرم افزار جامع الأحادیث ۳ مؤسسه نور.
- نرم افزار قاموس النور ۲ مؤسسه نور.

